

ذک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین

# کلید فهم قرآن

بانضمام براہین القرآن

تألیف

مرحوم علامہ معظم و مصلح کبیر

شریعت منگلجی

غره ربیع الاول

۱۳۶۳

هجری

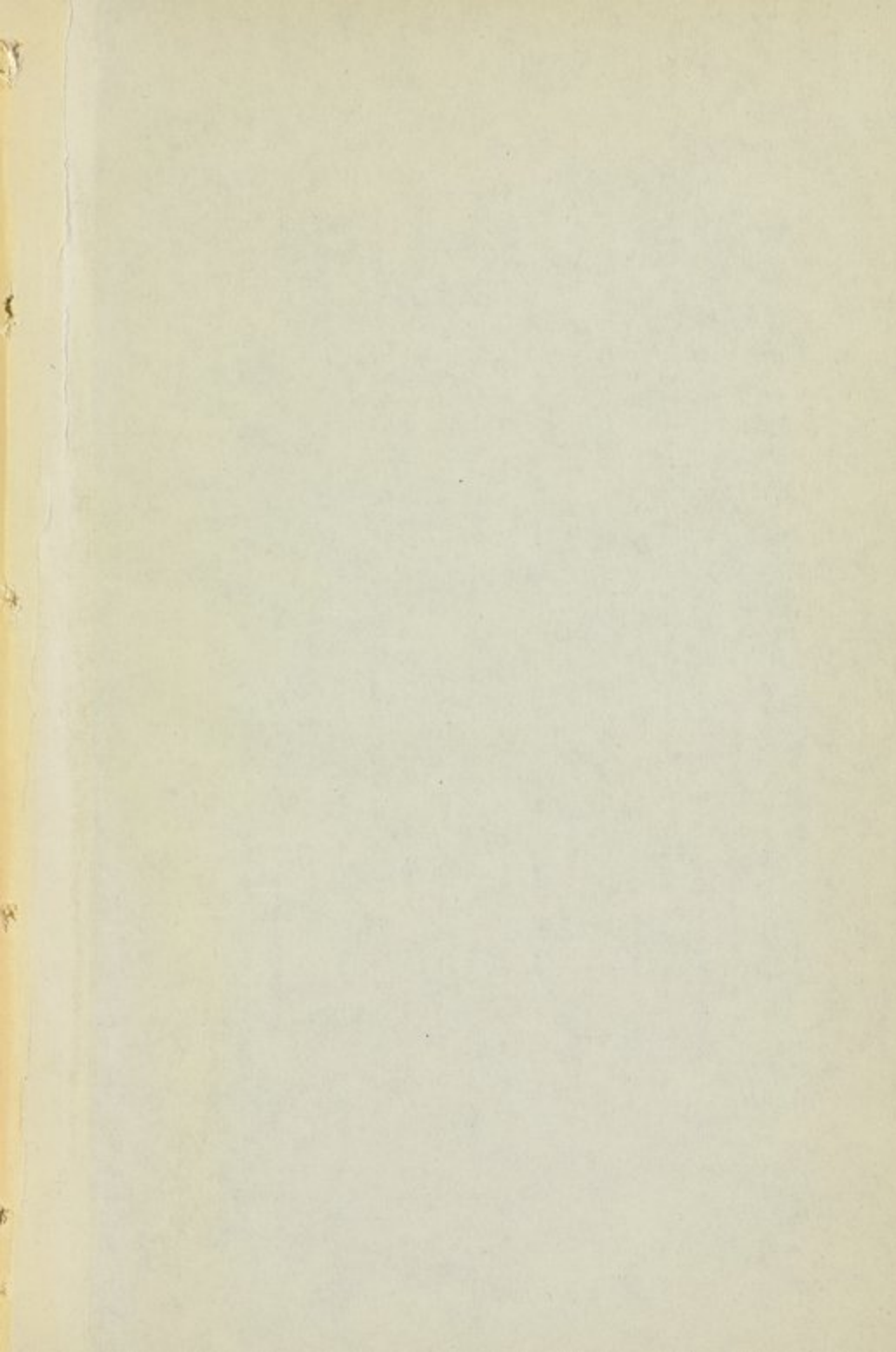
طبع دوم

بهاء ۱۲۰ ریال

چاپخانه تابان









ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارْتَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

*Kilid-i fahm-i Qur'an*

# کلید فهم قرآن

تالیف

شریعت سنگلاچی

*Shari'at Sanglaji*

غره ذیقعدہ الحرام

۱۳۶۲

هجری

طبع دوم

چاپخانه مجلس





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا  
قَمِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ  
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَا كَانُوا فِيهِ آبَدًا وَيُنذِرَ الَّذِينَ  
قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً  
تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ  
إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَ  
يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ  
وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ  
الْمُبْطِلُونَ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا  
يَجْعَدُ يَا آيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ كِتَابَ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا  
آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا  
مُتَشَابِهًا مَثَابًا تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ  
جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ

11-13-53 Carnegie

وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ  
 لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ  
 لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ  
 رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا إِنَّ اللَّهَ وَ  
 مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا  
 تَسْلِيمًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً  
 وَأَصِيلًا هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ  
 إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ  
 أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا .





## أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَي قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

خدایتعالی میفرماید: آیا تدبیر در قرآن نمیکنند یا بر دلها قفل زده شده است؟

این آیه مبارکه در چهارده سال پیش مرا متنبه و آگاه نمود که باید در کتاب خدا و دستور آسمانی تدبیر کرد زیرا که فهم دین و عمل بشریعت سید المرسلین موکول است بر تدبیر در آیات قرآنی و تعمق در کلمات سبجانی و قرآن کتابی است دینی و فلسفی و اجتماعی و اخلاقی و حقوقی و نباید بصرف قرائت و خواندن ظاهر آن قناعت کرد بلکه باید انسان تمامی شئون زندگانی را از قرآن بیاموزد و رستگاری دنیا و آخرت منوط بتعلیم قرآنست، بنابراین تدبیر در آن بر هر فردی واجبست لکن در زمان ما قرآن بهیچوجه محل توجه نبوده و بکلی مهجور و متروک است و همین سبب بدبختی مسلمانها شده است که دین را از قرآن نمیگیرند و تعمق در آیات آن نمیکنند و هر يك عقاید و آرائی برای خود از غیر قرآن اتخاذ کرده اند و نفاق غریبی میان مسلمانان پیدا شده است.

این تدبیر در قرآن مبتنی بر تحصیل مقدماتی است مانند تحقیق در حالات رسول اکرم (ص) و واقف بودن ببلغت عرب جاهلی و دانستن شأن نزول آیات و مطلع بودن بر احوال عرب در عصر رسالت و مراجعه بتفسیر سلف صالح - بازحات زیادی این مقدمات را تحصیل کرده کتب

مدونه راجع باین موضوعات را یافتیم، دیدم این مقدمات در فهم قرآن کافی نیست بلکه باید خود را از هر تقلیدی دور کرده و هرگونه تعصبی را کنار بگذارم و قرآن را از مفسرین که هر یک مذهبی دارند و رای برای خود اتخاذ کرده اند اخذ نکنم زیرا که مذاهب مختلف اسلام که بعد از قرن دوم پیدا شد هر یک قرآن را بر رأی و بر طبق مذهب و هوای خود تفسیر کرده اند و اگر بخواهم فهم قرآن را از تفاسیر مختلفه اخذ کنم سرگردان خواهم شد، یکی معتزلی است و دیگری اشعری و مفسر دیگر باطنی و دیگری غالی و مفسر دیگر جهمی و دیگری ظاهری و مفسر دیگر زیدی و دیگری اسمعیلی و مفسر دیگر اخباری و دیگری اصولی و مفسر دیگر صوفی و دیگر فلسفی و مفسر دیگر قادیانی و دیگر مرجئی و غیر اینها، باندازه ای اختلاف در تفاسیر و فهم آیات است که اگر کسی بخواهد از این تفاسیر اتخاذ رأی و عقیده کند غیر از بیچارگی و سرگردانی نتیجه ای نمیدرد بلکه نعوذ بالله گاهی این سرگردانی منجر بالحاد و خروج از دین خواهد شد.

و دیگر آنکه جمود در تفاسیر و تعبد باقوال مفسرین خود یک نحو تقلید است و بنص قرآن که میفرماید: **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ** تقلید حرام است و فرار از تقلید و ریختن تعصبات خودکاری مشکل لذا متوجه بمسبب الاسباب و مسهل الامور الصعاب گردیده و بحمدالله موفق بکشف مطلبی شدم و راه فهم دین و تدبیر در قرآن مبین بر من باز شد و آن اینست که باید دین را از سلف گرفت نه از خلف، بعبارت واضحتر باید من به بینم در صدر اول اسلام چه خبر بوده است و مسلمین صدر اول قرآن را چگونه میفهمیدند و پیش از پیدایش

فلسفه و تصوّف و اشعریّت و اعتزال و غیر اینها در اسلام مسلمین چه دینی داشتند؟ ولی اگر خدای نخواستہ شخص متدبر در قرآن بخواهد دین را از خلف بگیرد و بھیج وجه سلف صالح را محل عنایت قرار ندهد مسلماً گرفتار یکی از این فرق خواهد شد و تَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الضَّلَالِ

پس از تفتّن باین معنی و هدایت شدن براه راست و صواب یکمرتبه بحول و قوه الهی زنجیر تقالید را پاره کرده پرده تعصّبات و موهومات را دریدم و بارگران خرافات را ازدوش برانداخته مشمول عنایت پروردگار گردیده و دین را از سلف صالح اخذ کرده و هدایت بقرآن شدم:

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ  
هَدَانَا اللّٰهُ

و یکی از مؤیدات و معدّاتی که برای من در فهم دین و آشنا شدن بشریعت سید المرسلین پیدا شد و مرا بحقایق قرآن آشنا کرد هجوم حوادث گوناگون و جفاهای چرخ بوقلمون بود بمفاد السّعَادَةُ بِنْتُ الْمَتَاعِبِ (سعادت و خوشبختی نتیجه رنج و تعب است) از ابنی زمان رنج فراوان کشیدم و سبب آن این بود که اولاً محسود اقران واقع شدم بواسطه اینکه مورد بعضی از نعمتهای الهی بوده از علم حظی داشتم و از عمل صالح نصیبی، از اینجهت همه قسم باآزارم کوشیدند و هرافتراء و توهین که بیزید و شمر زده نشده بود بالنسبة بمن مرتکب شدند، حتی دوبار قصد کشتن مرا کردند لکن خداوند مرا حفظ فرمود، خیال میکردند خداوند بندگانش را بدست حساد میدهد، ندانستند که قلبها



بدست مقلب القلوب و عزت و ذلت و حیات و مرگ بید قدرت اوست :

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ  
مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدْخِلُ مَنْ تَشَاءُ فِي دَارِكِ الْخَيْرِ إِنَّكَ عَلِيُّ  
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و جهت دیگر دشمنی اقران و ابناء زمان این بود که خداوند  
متعال مرا هدایت بشناختن دین فرمود ، دیدم در دین خرافاتی پیدا شده  
است و بقرآن اباطیل و موهوماتی نسبت میدهند و در جامعه ما بجای  
دین اسلام از ادیان باطله و خرافات امم خالیه اصولی و احکامی جای  
گزین شده است که امتیاز میان اسلام و خرافات داده نمیشود ، هزار  
گونه شرك و بت پرستی باسم دین توحید رونق پیدا کرده و هزار قسم  
بدعت و خرافات بنام سنت پیغمبر رایج شده است و اگر مسلمین بهمین  
طریق پیش بروند و امتیاز میان حقیقت و مجاز داده نشود هیچ عاقل و  
درس خوانده ای در دین نمی ماند ، بنا بر امر رسول اکرم (ص) که فرمود :

إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي الدِّينِ فَلِلْعَالَمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ وَ إِلَّا فَمَلَيْهِ  
لَعْنَةُ اللَّهِ ، بر خود لازم دانستم که معلومات خود را در دین بیان کنم و  
خرافات را از قرآن دور گردانم و دین حقیقی را بمسلمانان معرفی کنم ،  
و در این کار جز رضای حضرت رحمن و حفظ قرآن و متابعت از سلف  
صالح و تأدیه امانت اسلاف با عقاب مقصد دیگری نداشتم و از ملامت  
ملامت کنندنده نترسیدم .

أَحَدُ الْمَلَامَةِ فِي هَوَاكَ لَدَيْدَةً حُبًّا لِيَدِّ كُرِكَ فَلِيَلْمَنِي اللُّومُ

باز طرفداران خرافات و جهالت چون از راه دلیل و برهان نتوانستند



در آیند ، بهانه گرفتند ، عوام را بر من شوراندند ، از هیچگونه افتراء و توهین کوتاهی نکردند ، مرا بمذاهبی نسبت دادند و آراء باطلی برای من درست کردند ، حتی سخن چینی و سعایت هائی کردند که اگر خداوند حافظ نبود برای نابود کردن من و خانمانم کافی بود .

خلاصه آنچه میخواستند بکنند کردند ، در تمامی این شئون غیر از خداوند مددی نداشتم و ندارم و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ مسلم است این همه فشار و سختی برای من نافع افتاد و مرا بعیوبم آگاه نمود ، در نتیجه دل از خلق کنده و بخدا پیوستم .

خلق را با تو بد و بد خو کند تا تو را یکبار رو آنسو کند  
والبته انقطاع از خلق روشنی برای نفس میآورد و خداوند مشکلات را حل میکند و تمسك بعروة الوثقى توحید را هنمائی براه راست میفرماید  
وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

پس من از این آزارها استفاده کردم ، نمیدانم اقران من هم استفاده کردند ؟ خدا میداند .

یا من هو بی اقرب من حبل وریدی	فی حبك فارقت قریبی و بعید
کندم دل از اغیار بدادم بتوای یار	زانروی که قفل در دل را تو کلیدی
احسانك قدتم و انعامك قدعم	غفرانك یا رب بنا غیر بعید
تو دوختی آن را که ببیهوده دریدم	خود بیهوده دوخته ما تو دریدی
با همت تو همت ما را نگذارد	همت بتو دادم بکن آن را که مریدی
قلبم منشرح شد و عقلم روشن گردید ،	هدایت بفهم قرآن شدم و
توحید حقیقی اسلام را دریافتم و اخیراً کتابی در این باب نوشتم باسم توحید	
عبادت و هدیه بروح مقدس ختمی مرتبت نمودم و اجر از خداوند خواستم	

و از اهانت مردم نترسیدم - اکنون مشغول بتحریر این کتاب شدم و غرض من نشان دادن طریق فهم قرآن است، چون مدعیان باطل بواسطه گناهان تاریخی راه فهم قرآن را بر مردم بسته و نمیگذارند کسی وارد این سرچشمه عذب توحید و بحر حقایق شود، من بحمدالله راه را روشن کردم و باز نمودم تا مسلمانان بتوانند باین سلسبیل توحید و کوثر فضایل وارد شوند.

و چون دیدم اگر آنچه را حق متعال افاضه فرموده ننویسم فراموش خواهد شد از این جهت باین قلم شکسته و عدم براعتم در فارسی نویسی شروع در نوشتن کردم، نظر اول این بود که مطالب فراموش نشود و نظر ثانی اگر کسی واقف باین کتاب شد و هدایت بقرآن گردید ذخیره آخرت و روز باز پسینم باشد:

إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

شریعت سنگلجی



# قرآن تحریف نشده است

دلیل بر این مطلب چند امر است .

۱ - خداوند میفرماید اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ

یعنی قرآن را ما فرستادیم و آنرا از کم و زیاد شدن و ازین رفتن حفظ میکنیم این آیه نص صریح است که خداوند حافظ قرآن میباشد و در آن تصویر زیاده و نقصان ممتنع است .

مصطفی را وعده داد الطاف حق	گر بمیری تو نمیرد این سبق
من کتاب و معجزت را حافظم	بیش و کم کن را زقرآن رافضم
من تو را اندر دو عالم رافعم	طاغیان را از حدیثت دافعم
کس نتاند بیش و کم کردن در او	تو بجز من حافظی دیگر مجو

۲ - لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ

حَكِيمٍ حَمِيدٍ .

یعنی از هیچ جهت باطلی متوجه بقرآن نشود و بوی راه نیابد و آن فرستاده خداوند دانای ستوده است .

در این دو آیه تصریح است که کتاب خدا تحریف نشده و خود همین دو آیه کافی است بر ناقص نبودن آن .

۳ - اگر توجه کاملی به تاریخ تدوین قرآن کنیم می بینیم



بهیچوجه تحریف در کتاب خدا تصویر نمیشود.

قرآن در عهد رسول خدا جمع شده بود و هر آیه‌ای که نازل میشد رسول اکرم میفرمود در فلان موضع قرار دهید و سوره‌ای نازل نمیشد مگر اینکه میفرمود این سوره را در پهلوی فلان سوره بگذارید و آنس میگوید قرآن را چهار نفر در عهد رسول الله (ص) جمع کردند که ابی بن کعب و معاذ بن جبل و ابوزید و زید است جز آنکه قرآن بین دفتین جمع نشده بود اما اصحاب ملزم بحفظ قرآن بودند و هر سوره و آیه‌ای که نازل میشد جمعی از آنان برسم عرب که انساب و تاریخ و شعر را ازبر میکردند قرآن را نیز بهمین روئیه ازبر مینمودند و جمعی در مواضع مختلف از کاغذ و کتف و عسب مینوشتند و زمانی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود و حفظه قرآن متفرق شدند اصحاب ترسیدند که حافظین قرآن کشته شوند امر شد قرآن را بین الدفتین بنویسند.

چنانکه از زید بن ثابت روایت است هنگامیکه میان حمله قرآن در یمامه کشتار سختی افتاد ابوبکر دنبال من فرستاد وارد بر ابابکر شدم گفت عمر نزد من آمده است و میگوید حمله قرآن در یمامه کشته شدند و من میترسم که بعضی از قرآن تلف شود و رأی من اینست که امر کنی قرآن را جمع کنند و میان دفتین قرار دهند گفتم چگونه بکاری اقدام کنم که رسول خدا (ص) در آن اقدام نفرموده عمر گفت والله اینکار خوبی است و باندازه‌ای در اینکار اصرار کرد تا اینکه خداوند قلب مرا برای اقدام باین امر منشرح کرد پس از آن ابابکر مرا گفت چون تو کاتب وحی بودی بروتبع کرده و قرآن را جمع کن زید میگوید رفتم و قرآن را از رقعها و عسب (جریده خرما) و لخاف (سنگ سفید) و سینه



مردمان جمع کردم و نزد ابابکر گذاردم تا زمان خلافت ابابکر قرآن نزد او بود و بعد از وفات او نزد عمر و بعد از وفات عمر نزد حفصه بود تا اینکه عثمان در خلافت خویش کسی نزد حفصه فرستاد و قرآن را از او گرفت و نزد زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام فرستاد و امر کرد آنان را که از آن نسخه بردارند و عثمان گفت اگر در قرائتی اختلاف کردند قرآن را بلسان قریش بنویسید چون قرآن بلسان قریش نازل شده است و همین کار کردند و عثمان در هر شهری قرآنی فرستاد.

زید میگوید اصحاب پیغمبر را دیدم که میگفتند عثمان کار خوبی کرده است و علی علیه السلام فرمود اگر من والی میشدم همین کار را میکردم.

۴ - در حیات پیغمبر اکرم (ص) اسلام در جزیره العرب منتشر شده بود و از دریای قلمز تا سواحل یمن و از دریای فارس تا فرات و منقطع شام همگی در زیر پرچم لا اله الا الله بودند و در جزیره العرب شهرها و قریه های زیاد بود مثل یمن و بحرین و عمان و نجد و جبلی طی و بلاد مضر و ربیع و قضاعه و طایف و مکه و همه اهل این شهرها و دهکده ها مسلمان بودند و مسجدها بنا کردند هیچ شهر و ده و قبیله ای نبود مگر اینکه در نمازها قرآن میخواندند و باطفال و زنان و مردان میآموختند پس در زمان پیغمبر در سرتاسر جزیره العرب قرآن در دست رس مردم بود و عنایت تام در ضبط و حفظ آن داشتند و چون قرآن کتاب دینی اخلاقی حقوقی و سیاسی بود مراجعات مردم در شئون دین و اجتماع منحصر بقرآن بود.

پس از رحلت رسول خدا (ص) ابابکر دوسال و شش ماه خلافت کرد و با فارس و روم جنگ نمود و یمامه را فتح کرد و مسلمانان در قرآن بهیچ وجه اختلاف نداشتند مراجعاتشان منحصر بقرآن بود و جمعی هم در آن زمان قرآن را میان دفتین جمع کردند مثل علی علیه السلام و عمر و عثمان و زید و ابی زید و ابن مسعود و سایر مردم در شهرها پس نماند شهری مگر آنکه قرآن میان آنها رایج بود.

بعد از فوت ابوبکر عمر خلیفه گردید و تمام شهرهای فارس و شام و بین النهرین و مصر را فتح کرد و شهری نماند مگر آنکه مسلمانان در آن مسجد ساخته و قرآن را نسخه کردند و ائمه قرآن را در نماز و غیر نماز بر مردم قرائت نمودند و در مکتبها باطفال آموختند و در مسجدها مردان قرائت کردند و ده سال و چند ماه خلافت عمر طول کشید و پس از فوت عمر بیشتر از صد هزار قرآن در اطراف عالم منتشر شده بود.

و همچنین در خلافت عثمان که دوازده سال طول کشید مسلمانان جهان جز قرآن مجید کتابی دیگر نداشتند و قانونی غیر از قرآن نبود و تمامی احتیاجات دینی و دنیوی را از قرآن میخواستند.

خلاصه مسلمانان پس از ایمان بخدا واسطه میان خود و خدا را غیر از تلاوت قرآن و عمل بدستور العمل آن چیز دیگری نمی دانستند اکنون باید فکر کرد که با این عنایت مسلمانان بحفظ قرآن از عصر نبی تا خلافت عثمان چگونه تصویر میشود آیه ای از قرآن را بشود کم کرد و یا ثلث قرآن را از مسلمانان بتوان پنهان نمود اگر درست دقت شود از ممنوعات بود که کسی بتواند از قرآن سطری کم کند.

۵ - یکی از دلائل واضح بر عدم نقصان و تحریف قرآن تقریر امام متقیان علی علیه السلام است امیرالمؤمنین پنج سال و نه ماه خلافت کرد و از صفات آنحضرت این بود که در امر بمعروف و نهی از منکر و اقامه عدل و تقوی هیچ چیز او را مانع نمیگردید و جز از خداوند تبارک و تعالی از کسی بیم نداشت و خشن در ذات الله بود حتی در رفع ظلم و اقامه عدل آنی راضی نشد معاویه حکومت شام را داشته باشد و فرمود من راضی نیستم ظالمی بر مظلومی آنی حکم فرما باشد اگر چه خلافت از دست من بیرون رود و در عزل معاویه و برداشتن ظلم جنگ های خونین کرد و همچنین در جنگ نهران برای نابود کردن ظلم چه شدایدی مبتلا شد تا عاقبت امر منجر بشهادت گردید .

اکنون باید انصاف خواست از مردمی که قائلند امیرالمؤمنین قرآن صحیح را نزد خود پنهان کرد و دست بدست تا به امام زمان رسید و مردم را از هدایت قرآن صحیح محروم فرمود .

میخواهم به بینم آیا این حرف توهین بمقام مقدس امیرالمؤمنین نیست آیا میتوان این افترا را مرتکب شد که نعوذ بالله آنحضرت قریب شش سال خلیفه پیغمبر و فرمانفرمای عالم اسلام باشد و به بیند در مساجد و مکاتب مسلمانان سر و کارشان با قرآن ناقص و محرف است و گمراهی بالاتر از این نیست که این امراهم که عماد اسلام میباشد محل توجه حضرتش نباشد این کار را بگذارد و در عزل معاویه آن فدا کاریها را کند . امیرالمؤمنین که آنی بحکومت معاویه راضی نشد و خلافت خود را بخطر انداخت آیا راضی میشود قرآن غلط در دست مسلمانان باشد .

و همچنین امام حسن شش ماه خلافت فرمود چرا ایشان قرآن



صحيح را در دست رس مردم قرار ندادند و همچنين حضرت ابى عبدالله آن اول خدا پرست اول شجاع دنيا اول دين دار اول فدا كار قرآن چرا روز عاشورا قرآن صحيح را بمردم ارائه نفرمود حسين كه تقيه نمي كرد از خود و اولاد در راه خدا گذشت و بس بود در افتضاح دشمنانش كه بگويند ايمردم اينان قرآن را تغيير دادند و كتاب خدا را تحريف كردند و پدر و برادر و اولاد مرا كشتند اينك قصد كشتن مرا دارند .

اکنون من از مردمیكه گوینده تحریف قرآنند سؤال میکنم كه آیا این مقاله علاوه بر آنكه غلط علمى و عقلى و تاريخى است كفر نيست ؟ قايل باينمقاله جزء كفار حساب نميشود ؟ چون اولاً قرآن را منكر شده كه مي فرمايد **اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** و ثانياً توهين بمقام مقدس امير المؤمنين و حسن و حسين عليهم السلام کرده است آیا موهن بقرآن و مفترى بائمه دين خارج از شريعت سيد المرسلين نيست ؟

اگر گویندگان اينمقاله ميدانستند كه قول بتحريف قرآن از ملاحظه و زنادقه و باطنيه منتشر در اسلام شده است هيچ وقت به اين ترهات و كلمات بى مغز پاي بند نميشدند اما چه بايد كرد ؟!

**فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**  
 ۶ - بزرگان اماميه و محققين فرقه جعفريه قايلند باينكه كتاب خدا بهيچوجه تحريف نشده و ما براي تاكيد مطلب اقوال اينان را در اينجا ذكر ميكنيم .

۱ - صدوق عليه الرحمه در كتاب اعتقاداتش ميگويد اعتقاد ما



امامیه اینست که مابین الدفتین تمام قرآنی است که بر رسول اکرم نازل شده و زیادتیر از این نیست و هر کس اینقول را بما نسبت دهد دروغگو است .

۲ - شیخ مفید در اوخر فصل الخطاب از کتاب مقالاتش میگوید جماعتی از امامیه میگویند که قرآن کلمه و آیه ای از آن کم نشده و آنچه میگویند از قرآن امیرالمؤمنین بوده و کم شده است تفسیر و شأن نزول آیات است .

۳ - سید مرتضی میگوید قرآن کم نشده و آنچه نسبت به بعضی از امامیه و حشویه میدهند که قرآن کم شده است محل اعتناء نیست .

۴ - شیخ طوسی در اول تبیان میگوید سخن در زیاده و نقصان ظاهر اینست که مسلمین برخلاف اینقولند و این لایق تر بصحیح از مذهب ما است .

۵ - شیخ طبرسی در مجمع البیان تصریح میکند باینکه قرآن ناقص نشده است .

۶ - علامه حلی در کتاب تذکرة الفقهاء در باب قرائت نماز میگوید قرآن موجود مطابق با مصحف امیرالمؤمنین است .

۷ - شیخ جعفر کبیر در کتاب کشف الغطاء در کتاب قرآن میگوید اما ناقص بودن قرآن شکی نیست که قرآن محفوظ است به حفظ ملك اعلام از نقصان چنانکه دلالت دارد بر آن صریح قرآن واجماع علماء در هر زمان .

۸ - فاضل جواد در شرح زبدة تصریح میکند بتمامیت قرآن .

۹ - مولی صالح مازندرانی قائل بعدم تحریف است .

۱۰ - محدث بحرانی در کتاب لؤلؤة میگوید حرّ عاملی صاحب

و سائل رساله مستقلى در عدم نقصان قرآن نوشته است .

۱۱ - سيد قاضى نورالله در كتاب مصائب النواصب ميگويد آنچه نسبت داده شده است بشيعه كه فائلند بتحريف قرآن اين قول جمهور اماميه نيست بلكه گفتار بعضى از مردمست كه محل اعتناء نيستند .

۱۲ - شيخ بهائى ميگويد قرآن محفوظ است از زياده و نقصان و دلالت ميكند بر آن آيه قرآن **إِنَّا نَحْنُ نَزَّزْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**

۱۳ - شيخ عبدالعال كركى رساله مستقلى در كم نبودن قرآن تصنيف کرده و ميگويد اخباري كه در نقص قرآن رسیده مخالف كتاب و سنت و اجماع است و بايد آنها را دور انداخت .

۱۴ - محقق بغدادى سيد محسن در شرح و افيه ميگويد اتفاق علمای اسلامست كه قرآن بر آن افزوده نشده است كلام در كم شدن قرآنست معروف میان اصحاب اماميه بلكه حكایت اجماع هم شده است كه قرآن ناقص نيست و مخالف در اين مسئله على بن ابراهيم است كه در تفسيرش قائل به تحريف شده و بعضى از متأخرين متابعت او را کرده اند و از مؤيدات در كم نبودن قرآنست كه اجماع اماميه بر آنست بايد در نماز يك سوره از قرآن را قرائت كرد و اگر سوره را ناقص قرائت كرد نماز باطل است اكنون اگر قرآن ثلث آن كم شده باشد و سوره ها ناقص باشد تمامی نمازها بايد باطل باشد و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين .

## قرآن قابل فهم است

از مسلمات است که در کتاب خدا آیه‌ای که خلائق از فهم آن عاجز باشند یافت نمیشود و تمامی آن قابل تدبر و فهم است و شاهد بر این مطلب اولاً آیات و اخبار و ثانیاً دلیل عقل است.

### آیات

۱ - أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَيَّ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

آیا تدبر در قرآن نمیکنند یا قفل بردلهايشان زده شده است؟ خداوند در این آیه امر بتدبر فرمود اگر در قرآن آیه‌ای غیر مفهوم بود چگونه امر بتدبر مینمود.

۲ - أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا

فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا .

یعنی آیا منافقان تفکر و تدبر در معانی قرآن نمیکنند تا آثار اعجاز برایشان ظاهر شود؟ اگر این قرآن از طرف غیر خدا بود یعنی از منشآت نفس نبی بود و وحی الهی نبود یا بشری پیغمبر را تعلیم کرده و گفته مخلوقی بود چنانکه گمان کفار و منافقین است هر آینه اهل عقل و استدلال در آن اختلاف بسیاری مییافتند.

اگر درست دقت شود این آیه یکی از وجوه اعجاز قرآنرا بیان



میکند و دلیل بر وحی بودن قرآن است با اینکه کتاب بزرگ و علوم بسیاری را در بر دارد هیچوجه در آن اختلاف نیست .

و تقریر برهان اینستکه اختلاف لفظی است مشترك میان معانی گوناگون و مراد از نداشتن اختلاف این نیست که مردم در آن اختلاف نمیکند بلکه نفی اختلاف در ذات قرآنست چنانکه گفته میشود این کتاب مختلف است یعنی اول و آخرش شبیه در فصاحت نیست یا مختلف المرام است که بعضی از آن دعوت بدین میکند و بعضی از آن دعوت بدنیا یا مختلف النظم است بعضی از آن برون شعر است و بعضی منزحف . اما کلام خداوند منزّه از هرگونه اختلاف و تناقض است اول و آخرش مناسب یکدیگر و بیک مرام دعوت میکند و آن دعوت بخدای واحد و اصلاح نفس و تمامی آیاتش در اعلی درجه فصاحت است .

و کلام آدمی تمامی این اختلافات را در بر دارد چنانکه اگر بکتاب علماء و دواوین شعرا و مترسلین بدقت نظر کنیم تمامی اقسام اختلافات را در آنها مییابیم گاهی فصیح است و گاهی منزحف و همچنین اغراض مختلف در يك دیوان می یابی گاهی مذمت دنیا را میکند گاهی مدح او را هنگامیکه شاعر خوش است خوش بین بدنیا است وقتی ناخوش است با فلک جنک و جدال آغاز میکند گاهی جبن را مدح میکند و نام او را حزم می نامد گاهی مذمت میکند و اسمش را ضعف میگذارد و نوبتی شجاعت را مدح میکند و صرامت می نامد و گاهی ذم میکند و تهوّرش میگوید و کلام آدمی هیچوقت نمیشود از اختلاف و تناقض خالی باشد چون منشأ اختلاف عقاید بشر اختلاف احوال و اغراض است و انسان هر روز حالی دارد و هر آن افکاری همیشه قلبش

در تقلب است، فرح وهم و غم و تغییز محیط و تبدیل زندگانی و شداید روزگار و حوادث زمان عاملی قویست در تغییز افکار، انسان در هنگام فرح افکاری دارد که در وقت حزن ندارد و همچنین عوامل دیگر چنانکه اگر دوا این شعر را بخوانید صحت اینمطلب را درمی یابید که هر روز مردمی هستند و در هر قصیده طوری فکر میکنند و نیز در کتب مصنفه علمای بزرگ می بینی در یک کتاب چقدر اختلاف پیدا میشود.

عماد اصفهانی میگوید اِنِّی رَأَيْتُ اَنَّهُ لَا یَكْتُبُ اِنْسَانٌ  
کِتَابًا فِی یَوْمِهِ اِلَّا قَالَ فِی غَیْهِ لَوْ غَیَّرَ هَذَا لَكَانَ اَحْسَنَ وَ لَوْ زِیْدَ  
کَذَا لَكَانَ یُسْتَحْسَنُ وَ لَوْ قَدِمَ هَذَا لَكَانَ اَفْضَلَ وَ لَوْ تُرِکَ  
هُذَا لَكَانَ اَجْمَلَ وَ هَذَا مِنْ اَعْظَمِ الْعِبَرِ وَ هُوَ دَلِیْلٌ عَلٰی اَسْتِیْلَاءِ  
النَّقْصِ عَلٰی جُمْلَةِ الْبَشَرِ .

یعنی من دیدم که کتابی نمی نویسد انسان در روزی مگر اینکه فردای آن روز میگوید اگر این را تغییر میدادم بهتر بود و اگر فلان مطلب را زیاد میکردم نیکوتر بود و اگر این عبارت یا مطلب را مقدم میداشتم افضل بود و اگر فلان مطلب را نمی نوشتم زیباتر بود و این از بزرگترین عبرتهاست و دلیل بر استیلاء نقص بر جمیع بشر است - حالا باید ملاحظه کرد اینکه شخص امی درس خوانده در ظرف بیست و سه سال کلماتی بیاورد و تمامی آن ضبط شود و در مقابل هم دشمنان قوی داشته باشد و نتوانند اختلاف و تناقض در آیات آن بیابند خود دلیل محکمی است که این کلمات از شخص نبی نبوده، چونکه نبی بشر است و بشر حالات گوناگون دارد، پس بضرر قاطع حکم میکنیم که این

کلمات وحی و از طرف رب العالمین است جل جلاله و عم نواله .

۳ - وَ اِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِينُ عَلٰى  
قَلْبِكَ لِتَكُوْنَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ .

یعنی قرآن فرستاده خدای جهانست که آنرا روح الامین بردل  
تو فرود آورده است تا باشی از بیم دهندگان بزبان عربی هویدا - اگر  
قرآن مفهوم نبود منذر بودن رسول خدا بقرآن معنی نداشت و قرآن  
نازل شد بزبان عربی واضح و اگر مفهوم نبود گفتن اینکه قرآن بعربی  
آشکارا نازل شده دروغ بوده نعوذ بالله من غضب الله ، پس معلوم شد که  
قرآن در منتهی درجه وضوح میباشد و فهم آن بر بشر آسانست .

۴ - وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً  
وَ بَشْرًا لِّلْمُسْلِمِينَ .

یعنی فرستادیم قرآنرا بر تو که در آن بیان هر چیزی می باشد  
و هدایت و بخشایش و مرده ای برای مسلمانانست - اگر قرآن غیرمفهوم  
بود پس چرا خداوند میفرماید در قرآن بیان هر چیزی هست و چگونه  
قرآن هدایت میکند در صورتیکه بشری نتواند از آن استفاده کند .

۵ - هُدًى لِّلنَّاسِ وَ مِجْنِينَ وَ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - چیزی که فهمیدنی  
نیست چگونه هدایت میکند .

۵ - شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ مِجْنِينَ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ  
چگونه قرآن شفای دردها و راهنمای مردمست در صورتیکه آن نسخه  
را کسی نمی فهمد .



۷- قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ

یعنی آمد شما مردم را نور و کتابی آشکار از طرف خداوند

۸- أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ .

یعنی آیا کافی وبس نیست ایشانرا (حجتی هویدا و معجزه واضح و آشکارا) اینکه فرستادیم بر تو قرآن را، پیوسته بر زبان ایشان برایشان خوانده میشود و ایشان افصح مردمند و اسرار بلاغت و فصاحت برایشان پوشیده نیست و تو تحدی کرده و کوتاه ترین سوره ای در برابر قرآن از ایشان طلبیده ای و ایشان لشکر میکشند و مال و جان در می بازند و بمعارضه نمی پردازند، معجزی از این روشن تر کجا باشد، در این کتاب رحمت و پند است برای مؤمنین .

این آیه صراحت دارد که مشرکین قرآن را می فهمیدند و چون نتوانستند معارضه با حروف کنند مبارزه با حروب کردند باللعجب قرآن را مشرکین می فهمیدند و مؤمنین از فهم آن عاجزند کسانیکه میگویند قرآن غیر قابل فهم است باید از خداوند شرم کنند .

۹- هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَلْعَلُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ

وَ لِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ

یعنی این قرآن کفایتست مردمان را تا پند داده شوند بآن و بیم کرده شوند بدان و تا بدانند که اوست خدای یکتا و باید عقلاء از این کتاب آسمانی پند گیرند - چگونه قرآن بلاغ و مردم را بیم دهنده

میباشد باینکه غیر معلوم است و چگونه عقلا را تذکر باشد و حال آنکه عقلاء نمی توانند بفهمند .

۱۰- يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا

یعنی ای مردم برای شما از طرف حق تعالی برهانی آمد و بسوی شما نوری ظاهر فرستادیم (یعنی قرآن) کسانی که بخدا ایمان آوردند و بقرآن چنگ زده و تمسک جستند زود باشد که خداوند آنان را داخل رحمت و فضل خود گرداند و بسوی خود و راه راست هدایتشان فرماید چگونه قرآن برهان و نور مبین است و باید تمسک بدان کرد و از آن هدایت خواست و حال آنکه غیر معلوم است .

۱۱- إِنْ هَذَا الْقُرْآنُ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

یعنی این قرآن راهنمایی میکند بطریقه و راهی که راست تر و پاینده تر است - چگونه قرآن براه راست و پاینده هدایت میفرماید و حال اینکه برای کسی معلوم نیست .

۱۲- وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ

یعنی و بتحقیق آسان کردیم قرآنرا برای پند گرفتن مردم پس آیا هیچ پند گیرنده ای هست ؟ عجب است با تصریح خداوند در این آیه که قرآن فهمش آسان است چگونه میتوان دعوی کرد که قرآن را نمیشود فهمید و عجب تر آنکه در سوره مبارکه قمر این آیه چهار مرتبه تکرار شده است - این بود بعضی از آیاتی که دلیل است بر اینکه

قرآن قابل فهم میباشد و از این آیات در قرآن بسیار است اما برای شخص متدبر همین قدر کافی است .

### اما اخبار

رسول اکرم میفرماید اِنِّی تَرَكْتُ فِیْكُمْ مَا اِنْ تَمَسَّكُمْ  
بِه لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللّٰهِ وَ سُنَّتِیْ اَوْ وَعَثْرَتِیْ .

یعنی من در میان شما چیزی گذاردم که اگر تمسک بآن کنید هیچ وقت گمراه نخواهید شد و آن کتاب خدا و سنت من است (بروایات دیگر و عثرت من است)

و چگونه ممکن است تمسک بکتاب کرد با اینکه غیر مفهوم باشد .  
و از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از رسول خدا (ص) نقل شده است  
قَالَ عَلَیْكُمْ بِكِتَابِ اللّٰهِ فِیْهِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ وَ خَبْرُ مَا بَعْدَكُمْ  
وَ حُكْمُ مَا بَیْنَكُمْ هُوَ الْفَصْلُ لَیْسَ بِالْهَزْلِ مَنْ تَرَكَهُ مِنْ جَبَّارٍ  
قَصَمَهُ اللّٰهُ وَ مَنْ التَّمَسَّ الْهُدٰی فِیْ غَیْرِهِ اَضَلَّهُ اللّٰهُ وَ هُوَ حَبْلُ  
اللّٰهِ الْمَتِیْنِ وَ الذِّكْرُ الْحَكِیْمُ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیْمُ هُوَ الَّذِی  
لَا تَرِیغُ بِه الْاَهْوَاءُ وَلَا تَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ وَلَا یَخْلُقُ عَلٰی كَثْرَةِ  
الرِّدِّ وَلَا تَنْقَضِیْ عَجَائِبُهُ مَنْ قَالَ بِه صَدَقَ وَ مَنْ حَكَمَ بِه عَدَلَ  
وَ مَنْ خَاصَمَ بِه فَلَجَ وَ مَنْ دَعَا اِلَیْهِ هُدِیَ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ  
یعنی رسول اکرم (ص) فرمود : بکتاب خدا تمسک بجوئید که  
در آن خبر گذشتگان و آیندگان شما است . قرآن حاکم عادل است



در میان شما قرآن جدی و قطعی و فصل است هزل و لغو نیست هر گردن  
 کشی که آنرا ترك كند خداوند پشت او را خواهد شکست و کسیکه  
 هدایت را از غیر قرآن بخواد خداوند او را گمراه میکند قرآن ریسمان  
 محکم خداست و پند راست و درست و راه راست است و هوای مردم  
 آنرا از حق منحرف نمیکند و دانشمندان از آن سیر نمیشوند و بکثرت  
 تکرار کهنه نمیشود و شگفتی های آن پایان ندارد گوینده بقرآن  
 راستگو است و حاکم بآن عادل و کسی که مخاصمه و احتجاج بقرآن  
 کند پیروزمند میشود و کسی که دعوت بسوی قرآن کند براه راست  
 هدایت میشود .

چگونه چنین قرآنی با این همه اوصاف که ذکر شد قابل فهم  
 نباشد در این کلام شریف تصریح است بر اینکه هر کس هدایت از غیر  
 قرآن بخواد گمراه خواهد شد اگر قرآن غیر قابل فهم است مسلماً  
 باید از غیر قرآن هدایت بخواد و بنا بر این گمراه خواهد شد و این  
 خود واضح است که گمراهی مسلمانان از این است که هدایت را از غیر  
 قرآن خواستند و آراء و افکار خود را مدخلیت در دین دادند و مجادله ها  
 کردند تا روزگار اسلام و مسلمین باینجا رسید که هر فرقه آن دیگر را  
 تکفیر میکند و چهارصد میلیون مسلمان بهیچ وجه اتفاق ندارند ، اگر  
 مسلمانان مرجع را قرآن قرار دهند و دین را از آن اتخاذ کنند این  
 بدبختی مبدل بسعادت و تفرق مبدل بوحدت خواهد شد .

خداوند میفرماید وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا  
 وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ  
 فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا .

## دلیل عقل

۱ - اگر در قرآن آیاتی و کلماتی بود که کسی نمیفهمید خطاب بقرآن مانند آن بود که ترك زبان را بلغت فارسی دعوت و تبلیغ کنند و خود این امر سفاقت است قرآن میفرماید هذا بیان للناس ، چگونه بیان خواهد بود اگر کسی آنرا نفهمد ، چطور تصویر میشود که خداوند حکیم تکلم بکلماتی کند که کسی نفهمد ، واقعا گفتن این کلمات کاشف از حق گوینده یا کفر اوست که میخواهد قرآنرا از دست مردم بگیرد و بجای آن اباطیل نشر دهد .

۲ - مقصود از تکلم فهماندن است اگر مفهوم نباشد مخاطبه عبث و سفه خواهد بود و لایق شخص حکیم نیست .

۳ - رسول اکرم قرآن را معجزه خود قرار داد و تحدی فرمود و گفت اگر میتوانید مثل او یاده آیه مثل قرآن بیاورید ، اگر قرآن مفهوم نباشد تحدی غلط است

## جمعی میگویند

قرآن غیر قابل فهم است و بوجوهی برآن استدلال کرده اند :

۱ - میگویند قرآن آیات متشابهه دارد و متشابهات قرآن را کسی غیر از حق تعالی نمیفهمد .

جواب میگوئیم متشابه قابل فهم است بلکه متشابهات قرآن برای هدایت نادانان و عامه نازل شده چنانکه بعد تحقیق خواهد شد .

۲ - میگویند اعمالی که ما را بدان تکلیف کرده اند دو قسم است قسم اول افعال است که ما مصلحت آنرا درک می کنیم مثل نماز و روزه و

زکوة که نماز تواضع محض است و روزه امساك از شهوات و زکوة سعی در رفع حاجت بینویان است ، قسم دوم افعالی که مصلحت آنرا نمیدانیم مثل افال جمع که ما نمیدانیم چه مصلحتی در رمی جره است و چه غایتی در سعی میان صفا و مروه ملحوظ شده است ، و محققین اتفاق دارند چنانکه پسندیده است حق متعال بندگانش را امر بقسم اول کند همچنین نیکو است امر بقسم ثانی بجهت اینکه قسم اول کمال انقیاد و اطاعت در او موجود نیست احتمال دارد عقل او را وادار بعمل کند چون مصلحتش را دریافته اما در قسم دوم که مصالح آنرا نداند اطاعت و فرمان برداری دلالت بر کمال انقیاد و نهایت تسلیم را دارد چون مصلحت را نمیداند و اطاعت می کند و در این اعمال انقیاد محض و اطاعت صرف است .

وقتی در افعال جایز شد که ما ندانیم و اطاعت کنیم چرا در اقوال جایز نباشد که خداوند کلامی بگوید که بعضی از آنرا بفهمیم و بعض دیگر را درك ننمائیم و متوجه مقصود نشویم و غرض انقیاد و اطاعت باشد جواب گوئیم : واقعا قیاس مع الفارق غریبی است از قیاسش خنده آمد خلق را - فرق است میان افعال و اقوال ، غایت در افعال عمل و اطاعت است و غایت در اقوال فهم و تدبیر است و چون مقصود از افعال عمل است میشود نفهمیده و کور کورانه اطاعت کرد اما مقصود در اقوال تنویر عقل است تا فهمیده نشود اثری بر آن مترتب نمیشود و کلماتی را که انسان نفهمد چگونه تصویر میتواند کرد اثری بر آنها مترتب شود .

۳ - این وجه اعجب از همه وجوه است که میگویند اگر انسان واقف بمعنی قرآن شد و احاطه بدقایقش پیدا کرد دیگر منزلت و قیمتی ندارد اما وقتی که واقف بمقصود نشد باقطع باینکه متکلم احکم الحاکمین



است همیشه متفکر و متذکر خواهد بود و لب تکلیف اشتغال قلب است  
بذکر خدا .

جواب میگوئیم : این دلیل بسیار جاهلانه است و زن بچه مرده  
بآن میخندد و فکر کردن در کلامی که هیچ وقت فهمیده نمیشود  
چگونه فکر و ذکر است ، غرض از فکر انتقال از معلوم تصویری یا تصدیقی  
بمجهول و روشن شدن عقل است بدرك حقایق ، سبحان الله سرگردانی  
چگونه کمال و بی فهمی چطور سعادت است - الحمد لله بل اکثر هم  
لا یعلمون .



# فهمیدن قرآن مبتنی

بر شناسائی اسباب نزول است

و دلیل بر اینمطلب دو امر است .

۱ - اینکه مدار علم معانی و بیان (۱) بر معرفت مقتضیات احوال است در حال خطاب از جهت نفس خطاب و گوینده و مستمع زیرا فهم کلام واحد در حالات مختلف مختلف است و بحسب مستمع تغییر میکند ، و جهات خارجی و قراین حالیّه و مقالیه در فهم کلام مدخلیت تام دارد مثلا کلمه استفهام يك لفظ است و معانی مختلف پیدا میکند از تقریر و توییح و غیر آن و مثلا امر گاهی معنی اباحه و گاهی تهدید و تعجیز و اشباه آن را دارد و لفظ دلالت بر تمام مراد نمیکند مگر بتوسط امور خارج از لفظ و عمده آن مقتضیات احوال است و هر حالی را نمیشود نقل کرد و هر قرینه ای در نفس کلام موجود نیست و تازمانیکه قراین و حالات معلوم نباشد فهم کلام ممکن نخواهد شد پس معرفت اسباب نزول و شأن تنزیل آیات که در چه مورد وارد شده است رفع این مشکل را خواهد کرد و این از مویذات فهم کتاب خداست .

۲ - ندانستن اسباب نزول انسانرا در شبهه و اشکال می اندازد و نص ظاهر را مجمل میکند و اختلاف در آن تولید میشود و روایتی که ابو عبیده از ابراهیم تیمی نقل میکند مؤید این معنی است میگوید:

---

(۱) علم معانی و بیان علاوه بر آنکه کلام عرب از آن فهمیده میشود اعجاز قرآن بدان شناخته میشود .

عمر روزی با خود حدیث نفس میکرد و میگفت چگونه اَمّت پیغمبر (ص) اختلاف میکنند و حال اینکه پیغمبر شان یکی و قبله شان نیز یکی است ابن عباس حضور داشت و گفت قرآن بر ما نازل شد و خواندیم و یاد گرفتیم و دانستیم که در چه مورد نازل شده است ، اما بعد از ما مردمی که میآیند نمیدانند و همچنین درك نمیکنند مقتضیات احوال چه بوده است ، رأی خودشان را در فهم قرآن مدخلیت میدهند و اختلاف پیدا میشود و قتیکه اختلاف شد بمقاتله و کشتن یکدیگر میپردازند ، عمر وقتی این کلمه را از ابن عباس شنید غضب کرد و از نزد خود خارجش نمود ، ابن عباس خارج شد عمر نظر کرد دید ابن عباس صحیح گفته است ابن عباس را خواست و گفت آنچه را گفתי تکرار کن ابن عباس اعاده مطلب کرد ، عمر کلام ابن عباس را فهمید و عجب کرد و بر این مطلب از کتاب خدا شاهد بسیار است :

۱ - لفظ قنوت است که معانی متعدد دارد از خشوع و عدم التفات و ذکر و غیر اینها :

خداوند میفرماید وَ قُومُوا لِلَّهِ فَأَنْتُمْ ، و در اینجا قنوت بمعنی سکوت و حرف نزدن نماز گزاران است بایکدیگر رسول اکرم (ص) میفرماید إِنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ لَا يَصِحُّ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ الْآدَمِيِّينَ إِنَّمَا هِيَ قُرْآنٌ وَ تَسْبِيحٌ .

در این نماز چیزی از کلام آدمیین صحیح نیست ، چون نماز قرآن و تسبیح است - پیش از نزول این آیه نماز گزاران هنگام نماز تکلم میکردند ، این آیه تکلم بایکدیگر را در هنگام اداء نماز نهی فرمود



پس فهم لفظ قنوت در این آیه مبتنی بردانستن سبب نزول است .

۲ - عمر قدامه بن مظعون را والی بحرین کرد ، جارود نزد عمر آمد و گفت قدامه شراب خورده و مست شده است عمر گفت شاهد قضیه کیست جارود گفت ابو هریره بعد عمر بقدامه گفت حد خدا را بر تو جاری میکنم قدامه گفت چگونه مرا حد میزنی و حال اینکه کتاب خدا میان من و تو حاکم است ؟ عمر گفت در کدام مورد از کتاب خدا حد از تو ساقط شده است ؟ قدامه گفت خدا میفرماید: لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱)

من از مؤمنین بخدا و عاملین بشریعت مصطفی هستم بارسول خدا در بدو احد و خندق بودم ، پس از کسانی هستم که مصداق آیه اتقوا و آمنوا و احسنوا میباشند عمر گفت جوابش را بگوئید ابن عباس گفت این آیه مدار که برای گذشتگان عذر است و بر سایرین حجت ، عذر گذشتگان اینکه خدا را پیش ز تحریم شراب ملاقات کردند و حجت بردیگر انست

(۱) آورده اند که چون آیه حرمت نازل شد بعضی از صحابه گفتند بارسول الله حال برادران ما که شراب خوردند و اکنون مرده اند چون باشد این آیه نازل شد بر آنانکه ایمان بخدا آوردند و عمل شایسته کردند گناهی نیست از آنچه خورده اند و برایشان حرام نبوده و برزندگان که پیش از نهی شراب خوردند گناهی نیست اگر پرهیز کنند و ثبات و ورزند بر ایمان و اعمال صالحه کنند پس پرهیز از محرمات کنند و ایمان بیاورند بتحریم آن پس ثابت و مستقر باشند بر تقوی و احسان کنند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد .

که مرتکب این امر شنیع نشوند حقتعالی میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا إِنَّمَا التَّخْمُرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ  
عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱)

ج - شخصی نزد ابن مسعود آمد و گفت مردی را در مسجد دیدم  
که قرآن را به رأی خود تفسیر میکرد و آیه مبارکه فَاذْقَبْ يَوْمَ تَأْتِي  
السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَعْقِبِي النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ رَبَّنَا اكشِفْ  
عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ را بدین قسم تفسیر میکرد که روز قیامت  
دودی خلیق را احاطه میکند و همگی مبتلا بزکام میشوند ، ابن مسعود  
گفت کسی که چیزی را میداند بگوید و نمیداند نگوید ، خدا میداند  
این آیه مبارکه در مورد خاصی نازل شد و آن این بود که رسول اکرم  
قریش را نفرین کرد که خداوند بقحط و غلاء مبتلایشان کند و دعای  
پیغمبر مستجاب شد و قریش مبتلا بقحط و مشقت سختی شدند که  
استخوان میخوردند و از بدبختی و مصیبت زیاد شخص وقتی نظر با آسمان  
میکرد میان خود و آسمان دود تاریکی میدید و این آیه مبارکه  
خبر است که حق تعالی به پیغمبرش داده است - معنی این آیه : منتظر  
باش ای پیغمبر روزی که بیاورد آسمان دود ظاهر و هویدا که فرا گیرد  
و احاطه کند مردما ، بعد از مشاهده آن گویند اینست عذاب دردناک  
پروردگار ما از ما عذاب را دور کن که ما گروندگانیم . و بعد از ابتلای

(۱) ای گروه مؤمنان شراب و قمار و بتها و سنگهاییکه بر آن قربانی  
میکند و تبرهای اقداح پلید است و از عمل شیطان ، دوری کنید از اینها شاید  
رستگار شوید .

بعذاب نزد پیغمبر سوگند خوردند که بعد از رفع عذاب ایمان میآوریم  
پیغمبر دعا کرد و عذاب رفع شد اما مشرکین بر شرک خود باقی ماندند.

## فهم قرآن محتاج بشناختن احوال عرب در آن عصر میباشد

و چون ثابت شد که باید متدبر در قرآن اسباب نزول را بداند  
لازم است که برحالات عرب از گفتار و کردار و عادات آنان کاملاً مطلع  
باشد چون قرآن بزبان عرب نازل شده و قوم عرب را مخاطب ساخته  
است؛ از آنجائیکه بدون اطلاع ازحالات عرب فهم بعضی از آیات مشکل  
است در شك و شبهه خواهد افتاد و ما چند شاهد از قرآن در اینجا  
ذکر میکنیم.

۱ - رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا اِزَابُيُوسُفَ مَنقُولَسْت

که این آیه در مورد شرک نازل شد، چون مردم تازه مسلمان بودند و  
عادت بشرك داشتند هر وقت میخواستند اراده توحید کنند در شرک  
واقع میشدند مثلاً در شدايد و تقلب احوال نسیان و خطا کرده و غیر  
خد را ندا مینمودند، پس خطاء و نسیان مذکور در این آیه مورد شرک  
بخدا است.

معنی آیه: پروردگارا ما را بعقوبت مکیر اگر فراموش کردیم  
یا خطا نمودیم و بی قصد مرتکب گناه شدیم.

۲ - يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ (۱) وَهَمَّجِنِينَ أَمْ أَمَلْتُمْ مَنْ فِي

۱ - یعنی ملائکه از عذاب پروردگارشان که در فوق ایشانست میترسند.



السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ (۱)  
 و شبیه این آیات .

چون مشرکین غیر از خدای جهان خدایانی در زمین قایل بودند  
 اگر چه معترف بر ربوبیت حقتعالی هم بودند، این آیات اختصاص داد خدا را  
 بفرق برای اینکه آگاه کند خدایان زمین خدا نیستند و لفظ فوق و من  
 فی السماء نمیخواهد برای خداوند اثبات جهت فوق کند .

۳ - وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعَرَىٰ یعنی همانا او پروردگار ستاره شعری  
 است تعیین این کوکب برای این بود که ابو کبشه قبیله خزاعه را بعبادت  
 ستاره شعری دعوت کرد و عرب غیر از شعری ستاره دیگری نپرستید .

## قرآن آنچندرا که متعلق

بدین و شریعت است در بر دارد

و دلیل بر این مطلب سه امر است :

- ۱ - نصوص قرآن شاهد بر مدعا است قول خدایتعالی : أَلْيَوْمَ  
 أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي (۲) و همچنین  
 وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ (۳) و امثال آن از آیات دیگر .
- ۲ - احادیث وارده از اهل بیت عصمت و طهارت .

(۱) آیا از کسانیکه در آسمانست ایمن شدید که فرو فرستد بر شما بادی باریک  
 ریزه پس زود بدانید بیم کردن من چگونه بود .

(۲) یعنی امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم نعمت خود را بر شما .

رُوِيَ فِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُرَازِمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ إِنْ  
 اللَّهُ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ  
 شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولَ لَوْ كُنَّا  
 أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ .

در کافی از حضرت صادق روایت میکنند که فرمود خداوند تعالی  
 قرآن را نازل فرمود و در آن بیان هر چیزی هست و قسم بخدا که در  
 قرآن حق متعال آنچه را که بشر بدان محتاج است فروگذار نکرده است  
 بقسمیکه هیچ بنده نمیتواند بگوید کاش این مطلب در قرآن بود مگر  
 اینکه خداوند آنرا بیان فرموده است .

وَإِسْنَادِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ  
 إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ  
 وَبَيَّنَهُ لِرَسُولِهِ وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا  
 يَدُلُّ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَيَّ مِنْ تَعْدِي ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا .

از حضرت باقر روایت شده است که فرمود آنچه امت بآن محتاج  
 میباشد در کتابش بیان کرده و برای پیغمبرش ذکر فرموده و هر چیزی  
 برایش حدی قرار داده و دلیلی دال بر او معین فرموده و برای کسیکه  
 از این حد تجاوز کند نیز حدی مقرر نموده است .

وَإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ

## شَیْءٍ إِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ

حضرت صادق فرمود هیچ چیزی نیست مگر اینکه کتاب خدا یا سنت پیغمبر آنرا متعرض است.

وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْئَلُونِي آيِنَ هُوَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَهَى عَنِ الْقَيْلِ وَالْقَالِ وَفَسَادِ الْمَالِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ فَقِيلَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ آيِنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَخِيرٍ فِي كَثِيرٍ مِنْ تَجَوُّبِهِمْ الْأَمَنَ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَقَالَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَقَالَ لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْوَأَكُمْ .

حضرت باقر مبغرماید وقتی شما را خبر دادم بچیزی از من سؤال کنید چه مدرکی از کتاب خدا داری و در بعضی از سخنانش فرمود که رسول اکرم از قیل و قال و فساد مال و سؤال زیاد نهی فرمود گفته شد ای پسر پیغمبر دلیل شما از کتاب خدا چیست فرمود دلیل بر نهی از قیل و قال آیه لاخیر الخ و دلیل بر فساد نکردن اموال و لاؤتوا الخ و دلیل بر نهی از سؤال لا تسئلوا الخ .

۳- تجربه شاهد بر مدعا است و آن اینکه هیچ عالمی در مسئله‌ای محتاج بقرآن نمیشود مگر آنکه اصل آنرا در قرآن می‌یابد و کسانی که در شریعت قیاس را معتبر میدانند مانند امامیه و ظاهریه در هیچ مسئله نمیانند و اصل آنرا از کتاب خدا می‌یابند، ابن حزم



ظاهری میگوید بابی از ابواب فقه نیست مگر اینکه اصلی در کتاب خدا یا سنت رسول دارد .

**و تحقیق** در این مسئله که در قرآن بیان همه چیز است مراد بیان آنچه متعلق بدین و شریعت است میباشد ، چون انسان را دو عقل است عقل نظری و عقل عملی بعبارت دیگر قوه علامه و قوه عماله ، قوه علامه مبدأ آراء و عقاید انسانی و قوه عماله مبدأ اعمال و افعال اوست و بواسطه این دو قوه است که آدمیزاد را عقایدی و اعمالی میباشد و هیچ فردی نمیتواند بی عقیده و عمل زندگانی کند ، آراء و اعمال انسان اگر حق و زیبا باشد او را بسعدت کبری میرساند و اگر باطل و زشت باشد شقی دنیا و آخرتش میگرداند .

قرآن کتابی است آسمانی که برای تصحیح عقاید و تعدیل اعمال و افعال بردل پاك رسول اکرم نازل گردیده و غرض از قرآن این است که عقاید باطله و موهومات و خرافات را از دماغ بشر خارج کرده بجای آن عقاید صحیح و آراء متقن را جای گزین فرماید و همچنین عنایت کامل باصلاح عمل دارد ، کردارهای بد را نهی میکند و بکردار صحیح و عدل و انصاف امر میفرماید ، پس تمام قرآن مشتمل است بر اصلاح علم و عمل ، خداوند میفرماید : **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْفَحْشَاءَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا**

بِهِ وَ عَزَّوَجَلَّ وَ نَصْرُوهُ وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ .

یعنی: آنانی که که از روی صدق پیروی میکنند فرستاده‌ای را که پیغمبری امی است یعنی نانوینسند و ناخواننده آن پیغمبری که میبایند اسم او را نوشته در توریه و انجیل، این پیغمبر امی ایشان را بمعروف امر میکند و از منکر نهی میفرماید برایشان مطعومات پاکیزه را حلال میگرداند و خورشهای پلید را حرام میفرماید و بارگران تکالیف سخت را از دوششان بر میدارد و کم میکند و زنجیرهای موهومات و خرافات و بندگی غیر خدا را از گردنشان بر میدارد، پس آنکسانی که باین پیغمبر گرویدند و تعظیم کردند و یاریش نمودند و نوری را که با او فرستادیم (قرآن) پیروی کردند، آن گروه رستگارانند.

خلاصه کلام قرآن جامع مسائل دین و شریعت است پس اگر گفته شود قرآن در آن بیان هر چیزی میباشد مراد آنچه متعلق بدین و شریعت است، قرآن کتاب تعلیم و تربیت است قرآن شفای امراض روح است، وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، وظیفه رسل بیان دین و تشریح قانون میباشد، قرآن برای تربیت نفس بشر و تقویت عقل انسان نازل شد، کتاب طبیعی و ریاضی و تاریخ نیست، هنگامی که عقل قوی گردید و نفس متخلق باخلاق فاضله شد بنابر احتیاجاتش علوم و صنایع دیگر را تحصیل میکند، اینک میفرماید قرآن در آن بیان هر چیزیست اشاره بهمین معنی است، مراد از هر چیزی این نیست که خواص اشیاء را بگوید یا جبر و مقابله بیان کند یا میکروب

شناسی بیاموزد و یا ساختن توپ و اتومبیل و برق را تعلیم فرماید تحقیق در این قسم علوم و وظیفهٔ رسل نیست و مقامش دون رتبهٔ قرآنست، قرآن انسان درست میکند، غرض از قرآن این است که مردم را بر شد حقیقی برساند، وقتی رشید شدند هر کاری کنند صحیح و هر علمی بیاموزند پسندیده است، خداوند میفرماید: **هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ .**

اوست خدائی که در میان امیین رسولی مثل ایشان درس نخوانده برانگیخت تا آیات خدا را برایشان تلاوت کند و آنانرا تزکیه میکند و کتاب و حکمت میآموزد و بتحقیق آنان پیش از بعثت در گمراهی آشکاری بودند.

در اینجا محتاجیم به بیان يك مثل ساده ای تا مطلب خوب روشن گردد، اگر بقراط ابو الطب بگوید در کتاب قرآبادینم<sup>(۱)</sup> همه چیز را بیان کردم واضح است که مراد آنچه متعلق بطب و علاج است میباشد، شما اگر از کتاب بقراط فن نجاری یا فقه و سیاست مدن را بخواهید این کاشف است که کلام بقراط را نفهمیده و مقصد کتابش را ندانسته اید، بقراط فقط آنچه متعلق بعلاج است گفته.

همچنین قرآن که میگوید همه چیز در این کتابست باید بفهمی آنچه متعلق بهدایت و مصلح علم و عمد است بیان فرموده، اکنون اگر از قرآن میکروب شناسی یا ستاره شناسی یا فن تاریخ و غیر آن بخواهی

---

۱ - قرآبادین معرب کرا بادین (یعنی این دوا برای که مفید است) میباشد که در لغت فرنگی مبدل بترایوتیک شده است



غلط رفته‌ای، وظیفه رسل را در نیافته‌ای - بلی گاهی قرآن از خلقت ستارگان و آفتاب و ماه و کوهها و گیاهها و دریاها سخن میراند، باید بدانی که اینها را شاهد بر ربوبیت میگیرد و باین طریق اثبات صانع میکند و بنظر در کون و خلقت بشر را متوجه بخالق جهان میگرداند نه اینکه مرادش بیان تاریخ طبیعی یا انسان شناسی و گیاه شناسی باشد، غایت بالذات دعوت خلائق بخدای جهان و پاک کردن نفوس ازار جاس معاصی و دمیدن روح انسانیت در کالبد بشر و زنده کردن انسان از مرگ جهل و اخلاق رذیله است. خداوند میفرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ - و همچنین میفرماید: مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَاهِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

## احکام شریعت در قرآن کلی و محتاج بسنت است

استقراء معتبر ثابت میکند که بیشتر احکام آورده در کتاب خدا کلی است و باید این کلیات را مبینتی باشد، و آنچه مجملات کتاب خدا را بیان کند و شارح کلیات آن باشد همانا سنت است و بدون سنت نبی نمیشود قرآن را فهمید، خداوند میفرماید: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ

لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (۱) و جامعیت قرآن با این اختصار بجهت همین است که قرآن کلیات را دربر دارد و بتمام شدن قرآن شریعت و دین هم کامل شد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ.**

و این احتیاج شدید بسنت با توجه کوچکی بقرآن واضح و هویدا میشود، مثلاً می بینید که تمام جزئیات نماز و روزه و زکوة و نظایر اینها و احکام آن در قرآن بیان نشده و همچنین است فروع عادیات و سیاسات مثل نکاح و عقود و قصاص و دیات و حدود و غیر اینها، پس بنا بر این مسلم است که باید سنت جزئیات را بیان کند و بدون سنت پیغمبر عمل به کتاب خدا ممتنع است.

و دلیل بر حجیت سنت از کتاب خدا واضح و هویدا است چنانکه خداوند میفرماید: **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ**، پس استنباط از قرآن بدون نظر در شرح که سنت میباشد جایز نیست، ناچار باید در فهم قرآن مراجعه بسنت کرد، رسول اکرم میفرماید: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّتِي أَوْ وَ عَثْرَتِي**، یعنی من در میان شما دو چیز سنگین یا نفیس قرار دادم کتاب خدا و سنت (یا عثرت) خودم را.

و مراد از عثرت ائمه از اهل البیت است، چون عثرت بیان سنت را میکند و در واقع عین سنت است و آنچه مأثور است که علم قرآن نزد آل محمد میباشد مراد این است که بیان سنت پیغمبر نزد اهل بیت است در اینجا مطلبی است و آن این است که ما در شریعت و احکام

---

۱ - و فرستادیم بسوی تو قرآن را تا اینکه بیان کنی برای مردم آنچه را که بسوی ایشان فرستاده شده است.

محتاج بسنت هستیم ، اما در مسائل اعتقادی مثل اثبات صانع جهان و توحید و نبوت و معاد چون قرآن کاملاً متعرض آن شده است و حتی جزئیات را بیان فرموده و براهین ساطعه بر آن اقامه نموده احتیاجی در اینجا بهیچوجه بسنت نداریم و چون معلوم شد که مباحث قرآن کلی است و بدون مراجعه بسنت فهم آن ممتنع است پس بطلان قول مردمی که غرضشان تخریب اسلام است و در آخرت نصیبی نداشته و خارج از جماعت مسلمینند واضح شد که میگویند در قرآن بیان هر چیزی هست و ما محتاج بسنت نیستیم و قرآن را تأویلات خنکی کرده هوای خود را مدخلیت در فهم کتاب خدا میدهند - و مراد از سنت کردار و گفتار و اقرار یا تقریر نبی است **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**.

فعل و قول نبی واضح است ، مراد از تقریر آنست که در محضر پیغمبر فعلی یا قولی از کسی صادر شود و نبی اکرم با علم و قدرت بر نهی از آن ممانعت نفرماید ، آن فعل و قول جایز است و صلی الله علی سیدنا و آله الطاهرين .

## قرآن را ظهری

و بطنی است

بعضی گمان کرده اند قرآن را باطن و ظاهری است و احادیثی هم در این موضوع نقل کرده اند چنانکه در حدیث مرسل از رسول خدا منقولست که فرمود: **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً إِلَّا وَهِيَ ظَاهِرٌ وَبَطْنٌ وَهَمَجِينٌ**



روایت دیگر که: **إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَاً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنَاً إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ** که این دو حدیث برای قرآن بطن ثابت میکند و تا هفتاد بطن هم گفته اند.

اگر مراد از ظاهر مفهوم عربی و مراد از باطن فهم مقصد حق تعالی از فرستادن کتابست بیان واضح تر مراد متکلم را دست آوردن و مقصد از خطاب را فهمیدن باشد این معنی پسندیده و درغایت اتقانست. و اگر مراد از باطن قرآن معنائیست زاید بر معنا و مقصدی که اصحاب پیغمبر فهمیدند و تا بعین تدبر در آن کردند این دعوائیست محتاج بدلیل و برهان و ما در اینجا تحقیق مطلب را بطوری که رضای خدا و رسول در آنست بنظر قارئین میرسانیم:

۱ - احادیثی که در این باب وارد شده که قرآن هفت یا هفتاد بطن دارد این احادیث مرسل است و بهیچ وجه حدیث صحیح در این باب نداریم.

۲ - این احادیث اسمعیلی و از مجعولات فرقه باطنیه است که در تفاسیر و کتب اسمعیلیه ذکر شده، چنانکه در کتاب اخوان الصفاء که نویسنده گانش از زعمای باطنیه اند مسطور است که کتب آسمانی تنزیل ظاهری دارد که آن معانی الفاظ است و دارای تأویلاتی مخفی است که آن معانی معقوله میباشد و همچنین واضعین شرایع احکامی ظاهر و جلی دارند و اسراری باطنی و خفی - و در خطط مقریزی در دعوت ششم از دعوات نه گانه اسمعیلیه میگوید و قتیکه مدعو بر تبه پنجم رسید داعی شروع میکند در تفسیر معانی شرایع اسلام از نماز و روزه و زکوة و حج و طهارت و غیر اینها از واجبات باموریکه مخالف ظاهر است و

هنگامیکه زمان دعوت طول کشید و مدعو معتقد شد که وضع احکام شریعت بر سبیل رمز است و سیاست عام در آن ملاحظه شده و اینکه شرایع معنائی دارد غیر از معنی ظاهر شخص داعی او را دعوت بکلمات افلاطون و ارسطو و فیثاغورث میکند .

غزالی در کتاب مفاض الباطنیه میگوید: مرتبه فرقه باطنیه پست تر از هر فرقه گمراهی است، چون هیچ فرقه ای نیست که مذهب را بخود مذهب نقض کند و دین را بنفس دین باطل گرداند جز فرقه باطنیه که الفاظ دین را از معنای اصلی خود تغییر میدهند و میگویند اینکلمات رمز است، و باید دانست که مذهب اینان ابطال نظر و استدلال است .

و نیز در آن کتاب میگوید: کلام مختصر این است که باطنیه چون از منصرف کردن مردم از قرآن و سنت عاجز شدند بتأویلهاستیکه روحش ابطال شرایع است تمسک جسته و کتاب خدا را بدلخواه خود معنی کردند .

باطنیه این اعتقاد را که قرآن دارای ظهر و بطن است از فرقه یهود اتخاذ کردند چنانکه شهرستانی در ملل و نحل میگوید یونغانیه منسوبند به یونغان که شخصی یهودی بود از شهر همدان و اسمش یهودا میگفت تورات باطنی و ظاهری و تنزیلی و تأویلی دارد و بتأویلاتش در تورات مخالفت با جمیع یهود نمود، و تأویلات کاشی نیز که معروف بتفسیر محی الدین است تمامی قرآن را بر طریق باطنیه تأویل کرده بمعناهایی که هیچ يك از اصحاب پیغمبر و سلف صالح از آن خبر ندارند .

و اگر درست دقت شود تأویلات خنکی که باطنیه ابداع کرده و بعضی از متصوفه متابعت نموده و جماعتی از اخباریه امامیه فهمیده یا

نفهمیده معتقد بآن شده‌اند لطمه بزرگی باسلام زد و سبب پیدایش مهدیها شد و در نتیجه اسلام را ضعیف کرد و مسلمانان را پراکنده نمود .  
 نتیجه کلام اینکه اگر مراد از باطن بیانست که باطنیه کردند  
 خلاف عقل و منطوق و حقیقت کفر و ضلالت است و اگر مراد از باطن  
 مقصد و مراد قرآنست خود معنائی صحیح و پسندیده میباشد .

## مراد از ظاهر مفهوم عربی و مراد از باطن فهم مراد و مقصد قرآنست

هر معنای عربی از مسائل معانی و بیان که فهم قرآن مبتنی بر آن میباشد داخل در ظاهر قرآنست و اینمطلب بذکر امثله ای از کتاب خدا واضح میشود مانند فرق میان ضیق و ضایق در قول خدایتعالی  
 يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا - وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ که ضیق صفت مشبهه است و دلالت بر ثبوت و دوام میکند و ضایق اسم فاعل و دلالت بر تجدد و حدوث دارد و امریست عارضی - و فرق میان یا ایها الذین آمنوا که مدنی است و یا ایها الذین کفروا که مکی میباشد و یا ایها الناس و یا بنی آدم که هر دو مخاطب کافه ناس میباشد .

و فرق میان رفع در سلام و نصب در سلاماً و امثال اینها که نزد علمای بیان مسلم است - و هنگامیکه قرآن بر ترتیب لسان عرب مفهوم شد مسلماً ظاهر قرآن نیز دانسته میشود .

و هر معنائی که از قرآن شخص را مؤدب بآداب و متخلق باخلاق فاضله و متّصف بصفات بندگی و اعتراف بربوبیت خالق جهان گرداند آن باطن قرآنست چون مقصد و مقصود قرآن دمیدن روح انسانیت و متوجه



کردن خلاق بخالق جهانست و اینمطلب واضح میشود بذكر امثله ای چند:  
 هنگامیکه این آیه نازل شده **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً** یعنی کیست آنکه بخلوص نیت وام دهد خدایرا (یعنی بندگان در مانده اورا که وام خواهند) و ام دادنی نیکو (یعنی در وام دادن تعجیل کند و منت ننهد) پس خدایتعالی مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد خیر آن قرض را برای او - ابوالدحداح گفت خداوند کریم و بی نیاز است و از ما قرض میخواهد، باطن و مقصد آیه را فهمید، اما شخص یهودی گفت ان الله فقیر و نحن اغنیاء یعنی خداوند فقیر است و ما بینیازیم پس ابوالدحداح باطن قرآن را درک کرد و شخص یهودی از ظاهر قرآن تجاوز نکرده و استقراض خداوند بی نیاز را بر استقراض بنده بینوا حمل نمود.

و از این قبیل میباشد عباداتی که شارع بدان امر کرده و منهیاتی که از آن نهی فرموده است، خداوند متعال تمامی اینها را طلب نمود تا شکر نعمت‌هایش را بجای آورند چنانکه میفرماید: **وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** یعنی قرارداد برای شما گوش و چشمها و دلها را شاید شما شکر کنید، و در آیه دیگر میفرماید: **قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ** و شکر ضد کفر است پس ایمان و فروغش شکر است، و قتیکه مکلف بقصد شکر زیر بار تکلیف وارد شد پس این شخص مراد از خطاب را فهمیده و در باطن قرآن تدبر کرده است، و چونکه فهمیدیم لب نماز و باطن عبادات شکر نعمت رب و خشوع در مقابل خالق جهانست

پس هر عبادتی که خالی از خشوع و خضوع باشد از مقصد قرآن و باطن آن دور است .

و همچنین باطن آیات زکوة و مقصد شارع از تشریح زکوة و انفاق مال اولاً اصلاح نفس شخص مال دار است تا ملکه سخاوت را در نفس آن شخص ایجاد کند و رذیله بخل را از او خارج فرماید و ثانیاً ترفیه حال فقراء و تنگدستان و اعانت به بیچارگان که پر از نفع دو جهانست و فواید دیگری دارد که محتاج بذکرش نیستیم .

اکنون اگر شخص حیلہ کند و مال خود را پیش از گذشتن سال بزن یا فرزندش ببخشد برای آنکه از زکوة فرار کند و آن را بمستحقین نرساند مسلماً این عمل خلاف باطن و مقصد قرآنست .

یا کسیکه اراده طلاق دارد برزنش سخت گرفته او را در تحت شدت قرار دهد تا زن بیچاره از مهر و حقوق زوجیت خود صرف نظر نماید مسلماً این عمل خلاف دین و مقصد سید المرسلین است .

و از این قبیل است حیلہ هائی که در خوردن رباء و گرفتن مال مردم میکنند و تصورشان چنین است که باین وسایل رباء حلال خواهد شد - بدبختانه این امر شنیع بخلاف مقصد قرآن و باطن دین در میان مقدس نماها بدترین صورتی شایع است .

و همچنین خوارج باطن کتاب و مقصد دین را نفهمیده امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را تکفیر کردند و گفتند علی خلق را در دین خدا تحکیم کرد و حال آنکه خداوند میفرماید **إِنِ الْحُكْمُ لِلَّهِ** و نیز گفتند علی خود را از امارت مؤمنین معزول کرد پس در این هنگام امام کافرین است ، اگر خوارج تدبیر در کتاب خدا کرده و مقصد قرآن را

میفهمیدند تحکیم خلق را در دین تجویز مینمودند چنانکه خداوند میفرماید **يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ** و همچنین **فَاَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ اَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِّنْ اَهْلِهَا** میفهمیدند که **اِنَّ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ** مخالف تحکیم نیست و جسارت بمقام مقدس امیرالمؤمنین نمیکردند و خود و عالم اسلام را ببدبختی نمیکشاندند.

و همچنین فرقه مجسمه بجهت عدم تدبیر در آیات و جمود بظاهر کتاب و نفهمیدن باطن و مقصد قرآن آیات وارده در قرآن راجع بصفات خدا را حمل بظاهرش نمودند و از برای خداوند دست و چشم و گوش و وجه قایل شدند و رب را بخلق قیاس نمودند، در نتیجه گرفتار تجسیم شده متشابهات را گرفتند و بمحکم مراجعه نکردند که خداوند میفرماید:  
**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**

خلاصه کلام مراد از باطن قرآن مقصد و مقصود این کتاب مقدس است - عجب تر آنکه مراد از باطن را بصورت دیگری در آوردند و بهوای نفس و اغراض شخصی و سیاسی باطن قرآن تابع هوسهای مردم گردید مثل آنکه گفتند در آیه **ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا مَّا بَعُوْصَةً** مراد از بعوضه علی امیرالمؤمنین است و همچنین در آیه **اُنْظُرْ اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ** مراد از شتر را نیز علی قرار دادند - بدین ترهات و موهومات تحریف غریبی در دین کردند و هر منکر و قبیحی را بقرآن چسبانده .



برای هر يك از ظاهر و باطن قرآن شرطی است  
 شرط ظاهر آنستکه موافق لغت عرب باشد  
 و مخالف با شرع نباشد

اشکالی نیست بر اینکه مراد از ظاهر مفهوم عربی است، چون از ضروریاتست که قرآن بزبان عربی آشکار نازل شده است، خداوند میفرماید: وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ. بنابراین در فهم ظاهر عربی هیچکس اختلاف ندارد و آنچه مختلف فیه است باطن و مقصد قرآنست و شرط فهم ظاهر قرآن اینستکه بر زبان عربی محض جاری شود پس هر معنائیکه از قرآن بر غیر زبان عربی استنباط شد آن معنی از قرآن نیست. مثل اینکه بیان بن سمان دعوی پیغمبری میکرد و میگفت شاهد من اینستکه خداوند اسم مرا در قرآن ذکر کرده که میفرماید هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ .

و همچنین فرقه منصوریه گفتند مراد از آیه وَ اِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ (یعنی اگر به بینند پاره ای از آسمان را فرود آورنده بر سر ایشان از فرط عناد و استکبار گویند که قطعه آسمان نیست بلکه ابریست درهم بسته و برهم چسبیده) ابی منصور است که منصوریه منسوب باو هستند - و نیز عبیدالله شیعوی مسمی بمهدی هنگامیکه مالک افریقا شد و مستولی بر آن گردید دو رفیق داشت از کتامة که ناصر و همراه او بودند یکی نامیده میشد بنصرالله و دیگری بفتح باین دو رفیقش گفت اسم شما دو نفر در قرآنست آنجا

که میفرماید اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَتَصَرَّفَ قَبِيحِي در این آیه مبارکه کرد و آیه مبارکه كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ را مبدل کرد به كِتَابَهُ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ و همچنین بابیه و بهائیه و ازلیه آیات قرآن را با تأویلات منکر و خنک منطبق بر اشخاصی نمودند .

و بعضی از جاهلین بقواعد عرب گفتند قرآن نه زن عقدی را بر مرد تجویز کرده است و استدلال کردند بآیه فَإِنْ كُفِرُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنِي وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ .

و بعضی رأی دادند که پیه خوک حلالست بجهت اینکه خداوند فرمود حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّيَّتُهُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و در این آیه غیر از گوشت خوک چیزی از اعضایش حرام نشده .

و همچنین بعضی تفسیر کردند آیه مبارکه وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى را و گفتند مراد از غوی تُغَمَّه است یعنی آدم از اکل شجره مَبْتَلَا بتخمه شد و خیال کردند که مشتق از غَوَى الفصیل یغوی اِذَا بَشِمْنِ شَرِبَ اللَّبْنِ است و ندانستند این اشتقاق فاسد است بجهت اینکه غَوَى الفصیل برون فعل است و در اینجا برون فعل بفتح عین میباشد .

و همچنین در آیه وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا خلیل را بمعنی فقیر گرفتند از حَلَّة بفتح خاء که بمعنی مسکنت است .

این جماعت چون کاملاً واقف ببلغت عرب و قواعد ادب نبودند بموهومات متمسک شده می خود را در کتاب خدا مدخلیت داده و هوای نفس خود را اطاعت کرده و بطور وقاحت اقدام باین عمل شنیع نمودند و این

عمل فاسد اینان را بسوی تحریف کتاب خدا کشانید و آنرا بدخواه خود تفسیر کردند .

خلاصه کلام باید هر معنائی که برای الفاظ قرآن کرده میشود موافق قواعد عرب و معنائی که مخاطبین می فهمیدند باشد چنانکه اگر عرب لفظی را در معنی خاصی استعمال کرد جایز نیست بهوای نفس در معنی دیگر استعمال شود .

یکی از مصیبتها این است که مردم غیر عرب وارد در قرآن شده ترجمه قرآن کردند و با قرآن را با اصطلاحات فلاسفه و متکلمین و فقهاء و صوفیه منزل نمودند و حال اینکه وضع این اصطلاحات بعد از دو قرن از بعثت رسول اکرم است و بهیچ وجه مناسب با قرآن که بزبان عربی فصیح بر امت امی که مطلقا از اصطلاح عاری بودند نازل گردید، نیست  
**شرط فهم باطن قرآن موافقت با لغت عرب و شهادت  
شرع است و تأویلات فرقه باطنیه باطل میباشد**

برای فهم باطن و مقصد قرآن کریم دو شرط است :

شرط اول آنکه معنی باطن باید بر مقتضای ظاهر مقرر در زبان عرب و بر طبق مقاصد عربی جاری باشد و این خود واضح است که قرآن عربی است، اگر فهم قرآن طوری باشد که عرب آنرا نفهمد لازم میآید که قرآن عربی نباشد و هر معنائی که ظاهر لفظ قرآن بر آن دلالت نکند آن معنی مجعول و ساختگی است .

پس اگر معنائی برای قرآن شد که لفظ عربی بهیچ وجه دلالت بر آن نداشته باشد میشود معانی دیگر تصویر کرد و ترجیحی میان این معنی و آن معنی نخواهد بود، چون وقتی قرار بر این شد که ما بلفظ



و استعمال آن در معنی خودش اعتناء نکنیم میتوانیم هر معنائی که اراده کنیم بقرآن بحسبانیم مثل اینکه بعضی گفته‌اند مراد از وَالشَّمْسِ پیغمبر اکرم وَضَحِيهَا عَلِي اميرالمؤمنين است، و در تفاسیر بعضی از اخباریه از این قبیل تفسیر زیاد است - اولاً باید به‌بینیم آیا عرب از لغت شمس معنای رسول اکرم را میفهمد؟ یا در کتاب لغتی ضحی را بمعنی امیرالمؤمنین استعمال کرده‌اند؟ البته چنین چیزی نیست، و ثانیاً اینطور معنی لعب باقرآن و افترای برخدای جهانست و خود گناه بزرگی میباشد که برای شیادان و مدعیان باطل باب دعاوی را باز میکند.

شرط دوم آنکه باید برآن معنای باطن شاهی از نص یا ظاهر قرآن در محل دیگر باشد و یا سنت رسول برآن گواهی دهد و باین دو شرط (موافقت با لغت عرب و شاهی از کتاب خدا و سنت رسول) باطن قرآن فهمیده میشود، پس معلوم شد معانی که فرقه باطنیه برای کتاب خدا کرده‌اند همه باطل و موهوم است، مثل اینکه گفتند غسل تجدید عهد است و ظهور بیزاری جستن از هر اعتقادی و تیمم اخذ از مأنون تا اینکه داعی را ملاقات کند و صیام امساک از کشف سر و کعبه نبی است، باب علی و صفانبی است و مروره علی، تلبیه اجابت داعی، طواف سبعاً طواف بمحمد وائمه هفتگانه و نار ابراهیم غضب نمرود است و ذبح اسحق گرفتن عهد است و عصای موسی براهین موسوی است و انفلاق پراکنده شدن علم موسی است در فرعونیان و بحر عالم است و تظلیل غمام نصب موسی است امام را و من علم است که از آسمان نازل میشود و سلوی داعی از دعوات است و جراد و قمل و ضفادع سؤالات و الزامات موسی است برضد فرعونیان و تسبیح جبال مردان محکم در دین و جن که در تحت قدرت

سلیمان بودند باطنیه آن زمانست و شیاطین ظاهریه اند و غیر اینها که ذکر شد - اگر درست دقت شود تمامی این قسم از تأویل نعوذ بالله استهزاء بکتاب خداوند است .

این تأویلات بارد و خارج از لفظ و منطق و عقل و دین چنان در مسلمین شایع شد که جلوگیری از آن کار مشکلی گردید و اخباریه امامیه که اصولاً و فروعاً با باطنیه مخالفند این قبیل تأویلات را در کتب خود ذکر کردند .

و همین تأویلات سبب پیدایش فرقه های گمراه (قادیانیه و بابیه و ازلیه و بهائیه و ملاحده صوفیه) گردید - اعاذن الله و جمیع المؤمنین من شرور انفسنا .

## تفسیر برای و تقسیم آن

### بجایز و ممنوع

از مسلمات است اگر انسان رأی و عقاید خود را مدخلیت در قرآن دهد در شرع مقدس مذموم و شخص صاحب رأی در آتش خواهد بود و در مذمت آن حدیث صحیح شریف نبوی کافی است که فرمود :

مَنْ قَسَرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ (هر که قرآن

را برای خود تفسیر کند جایگاه او آتش خواهد بود) .

واز ائمه هادین مأثور است که تفسیر کتاب خدا جز باثر صحیح یا نص صریح جایز نیست .

و تحقیق در این مبحث این است که اگر تفسیر جاری بر کلام

عرب و موافق کتاب و سنت باشد این قسم تفسیر را نمیشود گفت ممنوع است بچند وجه :

۱ - اینکه بنابر امر حق تعالی باید در کتاب خداوند تدبیر کرد و مرادش را فهمید و حکم از آن استنباط نمود و جمیع تفسیر قرآن از معصوم نرسیده و احتیاجات و حوادث روز بروز برافزایش است یا باید توقف کرد و تعطیل در احکام نمود و این امر غیرممکن است و یا باید در قرآن اجتهاد کرد و حوادث و احتیاجات را از قرآن یافت .

۲ - اگر تعلم و تدبیر در کتاب خدا جایز نبود و اجتهاد و رأی در آن مطلقاً حرام بود میبایست رسول اکرم و ائمه طاهرين تمامی آیات را تفسیر کنند تا دیگر محتاج باعمال نظر و فکر در آن نباشیم و آنچه مسلم است آن آیاتی که عقول بشر در آن راه ندارد بیان فرمودند و بسیاری از آیات را واگذار بعقل و اجتهاد علمای امت مرحومه و راسخین در علم نمودند، پس بنابراین لازم نیست که تفسیر تمام آیات و کلمات قرآن از رسول<sup>ص</sup> و ائمه طاهرين مأثور باشد .

۳ - اینکه اصحاب رسول<sup>ص</sup> اولی باحتیاط بودند از غیرشان و حال اینکه قرآن را تفسیر میکردند بر آنچه که میفهمیدند و بیشتر تفسیرها از آنان به ما رسیده است :

و اما رأی و اجتهاد در قرآن که جاری بر لغت عرب و ادله شرعیه از کتاب و سنت نباشد بدون شك آن رأی مذموم و آن اجتهاد غلط است چون افترای بخدای جهان میباشد و این قسم از رأی از طرف شارع منع اکید شده است - پس نهی از رأی در قرآن بردو وجه است :

**وجه اول** - آنکه شخص از روی هوای نفس و میل خود یا اغراض دیگر رأی و عقیده‌ای برای خود اتخاذ مینماید و قرآن را بر آن رأی



و عقیده خود تفسیر میکند که اگر این رأی و هوئی در آن نبود بهیچ وجه قرآن را باین وجه تفسیر نمی نمود و این چند قسم است :

اول اینکه میداند این آیه بهیچ وجه دلالت بر مقصد او ندارد و لکن میخواهد بر طرف مشتبه گرداند مانند فرق ضاله که برای اضلال مردم آیات را بر طبق هوای نفس تفسیر میکنند .

دوم اینکه خود جاهل است و خیال میکند قرآن را می فهمد و حال آنکه اعتقاداتی از روی هوای نفس و تعلیم معلمین باطل در او پیدا شده است و قرآن را بر طبق عقاید و آراء خود تفسیر میکند و اگر آن اعتقاد و رأی نبود هیچ وقت اینطور تفسیر نمیکرد . - اگر درست دقت شود بسیاری از تفسیر مفسرین بر روی عقاید و آراء شخصی است ، بهیچ وجه مربوط بکتاب خدا نیست ، مثلاً شخص معتزلی مذهب است و آرائی در دین بطریقه اعتزال دارد پس قرآن را بر عقاید معتزله منزل میکند مانند تفسیر کشاف ، یا شخص اشعری است و عقاید و آرائی پیدا کرده و ادله ای بر آراء خود از غیر کتاب خدا اتخاذ نموده لذا قرآن را بر طبق عقاید اشعری تفسیر میکند مانند تفسیر بیضاوی و فخر رازی ، یا شخص فیلسوف است و آراء و عقاید فلسفی دارد باینجهت قرآن را بر عقاید فلسفی خود تفسیر میکند مثل صدر المتالهین که قرآن را بر طبق فلسفه خود تفسیر کرده است ، و یا شخص باطنی است و عقاید و آراء خود را از مصادر دیگر غیر قرآن گرفته و قرآن را بر آراء باطنیه تأویل میکند مثل ملا عبدالرزاق کاشی که قرآن را بر طبق آراء باطنیه تفسیر کرده است ، و یا شخص صوفی است و آراء تصوف خود را از غیر قرآن گرفته میآید قرآن را بر آراء و عقاید صوفی تفسیر میکند ، و همچنین مذاهب مختلفه دیگر که در اسلام پیدا شد هر فرقه ای قرآن را منطبق بر عقاید

خود کردند و کار اسلام و مسلمانان باختلاف و پراکندگی کشید و چهارصد میلیون مسلمان دست خوش ملل دیگر شد و شد آنچه شد .

سوم اینکه میشود شخص اغراض صحیحی داشته باشد و برای آن دلیل از قرآن بخواند و یا شاهی از سنت بیاورد مثل کسیکه دعوت بمجاهده با قلب سخت میکند و این آیه مبارکه **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ أَنَّهُ طَغَىٰ** را اشاره برای قلب قاسی قرار میدهد و میگوید مراد از فرعون قلب سخت است و یا کسیکه مردم را ترغیب باستغفار در وقت سحر میکند و البته غرض او مشروع است استدلال میکند بحديث شریف **تَسْحَرُوا فَإِنَّ السُّحُورَ بَرَكَةٌ** و حال اینکه میداند مراد از تسحر غذا خوردن در سحر است نه ذکر خدا، و بعضی از وعاظ برای زیبایی کلام و ترغیب مردم بفضایل اخلاق باین قسم تأویلات و کلمات متوسل میشوند و اگر درست دقت شود این تعبیرات تفسیر برای می باشد و در شرع مقدس از آن نهی صریح شده است .

**وجه دوم** - اینکه قرآن را بصرف لغت عرب دانستن و بظاهر عربی آشنا بودن تفسیر کند بدون مراجعه بشأن نزول و تاریخ عرب جاهلیت و آشنائی بسنت پیغمبر و فهمیدن غرایب قرآن و آنچه متعلق بحذف و اضمار و تقدیم و تأخیر است .

و هر کس بصرف دانستن لغت و ظاهر قرآن بدون مراجعه بسنت و نقل و سماع و آنچه متعلق بقرآنست اقدام بتفسیر کتاب خدا کند مسلماً تفسیر برای کرده و پیغمبر فرمود جای او در آتش است پس مناسب این است که طریقه تفسیر را ذکر کرده راه آ را نشان دهیم :

**راه تفسیر کتاب خدا و فهم آن :** کسیکه میخواهد کتاب خدای

را تفسیر کند باید اولاً از خود قرآن تفسیرش را بجوید چون ان القرآن  
یفسر بعضه بعضا و هر آیه‌ای که مجمل بود بیانش را در آیه دیگر طلب  
کند و اگر مختصر بود تفصیلش را در آیه دیگر جستجو کند، اگر  
طلب کرد و یافت بمقصود رسیده و دیگر معطلی ندارد، اما اگر در  
قرآن تفسیر آیه مطلوب خود را نیافت باید رجوع بسنت پیغمبر (ص)  
کند، و اگر در سنت نیافت رجوع باهل بیت پیغمبر ر اقوال اصحاب  
رسول کند - مراجعه باهل بیت راهی است بس پسندیده فان اهل البیت  
ادری بمافی البیت و مراجعه باصحاب راهی است صحیح، زیرا که اصحاب  
رسول واقف بودند بقرائن و احوال هنگام نزول قرآن .

و برای مراجعه بتفاسیر بهترین تفسیرها تفسیر کبیر طبری و تفسیر  
مجمع البیان است و مفردات راغب که لغت قرآنست در فهم قرآن بسیار  
مد میباشد - اللهم ارزقنا فهم القرآن برحمتك یا ارحم الراحمین .

## تقسیم قرآن و بیان محتویات آن

سرّ قرآن و مقصود اقصی آن دعوت خلایق است بخالق جهان  
مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و غایت مطلوب از قرآن ارتقاء  
عبد است از حضیض نقصان باوج کمال و عرفان و حرکت دادن مردم است  
بکعبه کمال و ایمان و این کتاب از چگونگی سفر بسوی خدا و مجاورت  
مقربین در گاه اله در طبقات بهشت و نجات از بدبختی و درکات جحیم بحث  
میکند، از این جهت فصول و ابواب قرآن و سوره و آیات آن منحصر



در شش مقصد است : سه مقصد آن ستون قرآن و اصول مهم آنست و سه مقصد دیگرش فروع و متمم .

### اما سه اصل مهم

۱- شناختن مبده جهان بر بوبیت و بیان صفات ربوبی و چگونگی پرستش رب جهان است و بیان توحید ذات و صفات و توحید در الوهیت و عبادت و انداختن انداد و اینمطلب را کاملاً در رساله توحید عبادت (مطبوع در طهران) بیان کرده ایم .

۲- شناختن راه راست و طریقہ خدا شناسی و راهی که آن راه انسان را بخدا میرساند .

۳- معرفت معاد و کیفیت آن و بیان حال بندگان در آن نشأه و اشرف این اصول علم بخدا و روز بازپسین است : **آمِنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و بعد از آن شناختن راه راست که آن صراط مستقیم است **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** و مراد از صراط مستقیم شناختن چگونگی تزکیه نفس و تنویر و تخلیص آن از شوایب طبیعت و کثافت عالم ماده می باشد .

### و اما سه اصل تابع و متمم

۱- احوال مردمی که راه خدا را پیمودند و بمنزل رسیدند از انبیا و رسل و اولیاء و مؤمنین .

۲- احوال کسانی که از راه خدا رو برگردانده راه مستقیم انسانیت را نپیموده گرفتار غولان شدند و در بیابان شرک و جهالت سرگردان ماندند و در دنیا و آخرت هلاک گردیدند مثل فرعون و قارون و اصحاب لوط و قوم نوح و امثال آنان .

۳ - تعریف ساختمان راه و بیان اینکه چگونه باید توشه راه را

تحصیل کرد .

و بیان مختصرش اینست که دنیا منزلی از منازل سایرین الی الله است و بدن مرکب انسانست و باید غفلت از تدبیر منزل و مرکب نکرد و این سفر تمام نمیشود مگر بحفظ بدن و بقای نوع، پس انسان محتاج است بقانونی که او را اداره کند و تمامی آیات اخلاقی قرآن و ابواب فقه از طهارات و عبادات و معاملات و سیاسات و نکاح و طلاق و ارث و کتاب اطعمه و اشربه در بیان ساختمان راهست .

و قرآن از مسقط نطفه انسانی تا روز مرگش دستور کامل داده است و مراد از بیان ساختمان راه همین است و چون بنای رساله بر اختصار است ما در اینجا از بیان دقیق احکام دست نگاه داشته و خوانندگان را بکتاب مفصلی که مؤلف در سر تشریح نگاشته است مراجعه میدهم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین .

## مقاصد قرآن در وضع شریعت و احکام

پیش از شروع در مقصود محتاجیم بتقدیم مقدمه‌ای و آن اینست که وضع شرایع و قوانین مبتنی بر مصلحت بندگان در دنیا و آخرت است و قرآن با آنچه مصلحت عباد است امر فرموده و از آنچه در آن مفسده بندگانست نهی کرده و وظیفه رسل بیان مصالح و مفاسد است و احتیاج برسل از اینجهت میباشد .

و شاهد بر این مطلب آیات وارده در کتاب خدا است که ذکر  
غایات و مصالح را در موارد متعدده میفرماید :

۱- در بیان غایت و مصلحت بعث رسل که اصل تشریح است  
میفرماید: «رَسُولًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ  
حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَهَمَّجِنِينَ» در خصوص بعث رسول اکرم میفرماید:  
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ .

۲- در اصل خلقت میفرماید: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ  
وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ  
أَحْسَنُ عَمَلًا وَهَمَّجِنِينَ: مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ  
وَهَمَّجِنِينَ: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا  
و اما بیان غایات و مصالح در تفاسیک احکام در کتاب و سنت بیشتر  
از آنست که بشود احصا کرد و بذكر بعضی از آنها قناعت میشود :

۱- آیه وضوء: مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَئِنْ  
يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ

۲- در روزه میفرماید: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ  
عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

۳- نماز: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

۴- قبله: قُولُوا وَجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ  
عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ



٥- جهاد: اذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا

٦- قصاص: وَلكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ

٧- در تفسیر توحید: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَن

تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ

وهنگامیکه معلوم شد مقاصد قرآن در وضع شریعت و احکام  
مصلحت بندگانشست پس میگوئیم باز گشت تکالیف وارده در شرع بحفظ  
سه اصل است .

### ضروریات و حاجیات و تحسینیات

مراد از ضروریات اصول و احکامیست که انسان در مصالح دین  
و دنیا ناچار بر حفظ و عمل بآن است بحیثیتی که اگر فاقد یکی از آنها  
شد دنیایش خراب و آخرتش پر از بدبختی و عقاب خواهد بود چنانکه  
اگر آب یا هوا نباشد تنفس و زندگانی بر بشر ممتنع است همچنین اگر  
مراعات این اصول نشود حیات دنیا و آخرت محال خواهد بود .

و مراد از حاجیات آن احکام و اصولیست که انسان از حیث  
توسعه و رفع ضیقیکه در غالب اوقات مودی بحرج و مشقت میگردد  
محتاج بآنست به بیان واضحه مراد از حاجیات احکامیست که در مورد  
حرج و مشقت وضع گردیده و در آن ملاحظه ترفیه عباد شده است مثل  
قصر نماز و روزه در سفر و اکل میته در مخمسه خداوند میفرماید :

مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ

و مراد از تحسینیات مکارم اخلاق و محاسن عادات و آنچه عقول  
کامل از آن پرهیز دارند و اجتناب میکنند، است

## ضروریات پنج است

۱ - حفظ دین چون نخستین چیزیکه انبیاء و رسل بشر را بآن دعوت میکنند دین است و مراد از دین اعتقاد بمبدء و معاد و ربط دادن خلائق بخالق جهان میباشد و غایت خلقت انسان پرستش خدای واحد است **مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** و این عبادت و ربط خلق بحق جوهر حیات و لب معرفت و غایت قصوای سیرانسانست، تا مردم خدای را شناسند و او را پرستش نکنند و بحضرتش زلفی و قربی حاصل نمایند زنده نخواهند بود، پس قرآن مهم ترین اصلی را که در نظر دارد حفظ دین و ربط خلق برب العالمین است، بنابراین يك سلسله احکام شریعت برای حفظ این اصل است، و آنچه که انسان را بخداوند نزدیک گرداند و روح اطاعت و بندگی در او ایجاد کند امر فرمود چون نماز و روزه و زکوة و صدقات و امثال آن.

و از آنچه انسان را از خداوند دور کند نهی فرمود چون شرك اکبر و اصغر و اطاعت غیر خدا و حاجت خواستن از غیر خدا و امن از مکر خدا و یأس از روح خدا و امثال آن.

۲ - حفظ عقل است: غرض دیگر قرآن از وضع شریعت حفظ عقل است، انبیاء و رسل باید حافظ عقول مردم باشند و تا عقل مردم حفظ نشود و با عقل و اراده کار نکنند ترقی و تکامل و تحصیل سعادت نشأتین ممتنع خواهد بود، قرآن با عقلاء سخن میگوید پس باید احکامی وضع کند تا عقل انسان محفوظ بماند و بکعبه کمال متوجه شود.

و آنچه را که حافظ عقل است امر فرمود مثل تدبیر در آیات و مطالعه در خلقت و تفکر و تعلم و امثال آن.

و از آنچه عقل را خراب میکند نهی فرمود چون تقلید آباء و طاعت کبراء و رهبانان و احبار و اتباع ظن، و حرمت حجر و الکل و امثال آن برای حفظ عقول است.

۳ - حفظ بدن: چون دنیا مزرعه آخرتست و انسان مسافر است تا مرکب محفوظ نباشد را کب بمنزل نمی تواند برسد، این است که قرآن در حفظ نفوس دقت کامل فرمود.

آنچه را که حافظ نفوس است امر فرموده و از آنچه مهلك نفوس است نهی صریح نمود چون قتل و ضرب و جور و جنایت و امثال آن.

۴ - حفظ نسل: چون اشخاص انسان در دنیا بقاء ندارد و دیمومه انسان ببقاء نسل است و حفظ انواع بتناسل است قرآن آنچه را که حافظ نسل است امر و از آنچه مهلك و قاطع آنست نهی فرمود چون زناء و لواط و امثال آن.

۵ - حفظ مال: چون انسان تا مال نداشته باشد نمیتواند طی منازل زندگانی کند پس قرآن بدانچه حافظ مال است امر و از آنچه متلاف آن میباشد نهی فرمود چون اسراف و سرقت و خیانت و ضرر زدن بیکدیگر و امثال آن.

خلاصه کلام غایت از تشریح حفظ این اصول است و ما در اینجا بطور اشاره ذکر کردیم تفصیل این مجمل کتاب مفصلی خواهد شد و چون مبنای رساله بر اختصار است از بیان آن اعراض میکنیم و خوانندگان را بکتاب مفصلی که فقه را بر این ترتیب نوشته‌ام حواله میدهم از حق متعال خواهانم که موفق باصلاح و طبع آنکتاب شویم.



## ناسخ و منسوخ قرآن

نسخ در لغت عبارت از باطل کردن چیزی و جای آن چیز دیگر گذاشتن است و در اصلاح محققین نفاد و تمام شدن مصلحت حکم اول است و در سابق بیان کردیم که احکام شرایع و دیانات برای مصالح عباد وضع شده و هیچ حکمی از طرف شارع بدون مصلحت نخواهد بود، شارع مقدس اول مصلحت را ملاحظه کرده بعد از آن حکم را وضع میکند و چون مصالح عباد در ازمنه و امکانه مختلف است و همچنین نظام امور جمهور نسبت بازمنه مختلف میشود از اینجهت در شرایع نسخ واقع گردید. در اینجا بیک مثلی کشف مطلب میگردد و آن اینستکه اوامر و نواهی شارع باوامر و نواهی طبیب میماند چنانکه مریض نزد طبیب میرود و طبیب میگوید باید مسهل تناول کنی یا فلان دوا را بخوری یا میگوید باید ترشی نخوری این امر ونهی طبیب در واقع و نفس الامر محدود بزمان خاصی است و مریض تصور میکند که این امر ونهی همیشگی است و مسلماً در این امر ونهی طبیب جلب منفعت و دفع مضرت را ملاحظه نموده و هنگامیکه آن مصلحت احراز شد و آن مفسده برطرف گردید حکم را طبیب نسخ میکند، بمعنی اینکه دیگر مصلحت در خوردن آن دوا نیست و خوردن ترشی مفسده ندارد - پس نسخ در احکام شرع هم بهمین معنی است که مصلحت حکم تمام شده نه اینکه حکم برداشته شده و چون معنی و حقیقت نسخ معلوم شد فهمیدن نسخ در قرآن و شریعت ضمن دو امر بیان میشود:

۱ - یکی از مسلمات است که آنچه را قرآن در ابتداء بآن

دعوت فرموده و سوره مکی متکفل ذکر آن شده همانا قواعد کلی است و اول چیزیکه خلائق را بآن دعوت فرموده ایمان بخدا و رسول و روز بازپسین است و بعد از آن تشریح نماز فرمود و از شرك و کفر و توابع آن چون ذبح برای غیر خدا و امثال آن نهی اکید نمود، و همچنین بمکارم اخلاق مثل عدل و احسان و وفای بعهده و اعراض از جاهل و دفع بالستی همی احسن و خوف از خدا و صبر و شکر امر فرمود و از اخلاق رذیله و فحشاء و منکر و بغی و قول بغیر علم و کم فروشی و فساد در ارض و زنا و قتل و فحش و دختر زنده بگور کردن و امثال آن از اموریکه در دین جاهلی جاری بود نهی نمود - پس بنابراین آیات مکی متکفل کلیات است و بعد از هجرت در مدینه منوره آن قواعد تکمیل گردید:

۲ - یکی از بدیهیات اولیه است که احکام کلی عقلی قابل نسخ و تخصیص نیست مثلاً قاعده عقلی النقیضان لا یجتمعا ولا یرتفعا و همچنین الكل اعظم من الجزء بهیچ وجه تصویر نسخ در آن نمیشود که يك روزی بیاید و نقیضان جمع شود یا کل کوچکتر از جزء باشد، در فصل سابق ذکر کردیم که قرآن حافظ ضروریات و حاجیات و تحسینیات است و ضروریات حفظ دین و عقل و بدن و نسل و مال است و کلیات شرایع کلیات عقلیه میباشد و قابل نسخ و تخصیص نیست، تمام شرایع آسمانی برای حفظ این اصول آمدند، خداوند میفرماید: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ .

یعنی بیان کرد و هویدا ساخت و برگزید خدایتعالی برای شما از دین آنچه وصیت کرد بآن نوح و آنچه که وحی کردیم بسوی تو و آنچه وصیت کرده بودیم بدان ابراهیم و موسی و عیسی را، که پبای دارید واقمه کنید دین را و متفرق نشوید در آن یعنی اختلاف نکنید در آن اصل، گران و بزرگ است بر مشرکین آنچه میخواهی ایشان را بسوی آن از توحید و نفی شرک و اصول فضایل اخلاق و مکارم عادات دعوت کنی - در این آیه مبارکه تصریح است که تمامی انبیاء بیک اصول دعوت میگردند و اختلاف در میان رسل نیست، خداوند میفرماید: لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ پس اختلاف شرایع در امور جزئی، و نسخ در شرایع در جزئیات است و همچنین ناسخ و منسوخ قرآن در کلیات آن نیست زیرا که کلیات عقلی میباشد و قابل نسخ نیست: حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

خلاصه کلام نسخ در دیانات و همچنین نسخ در بعضی از احکام قرآن در امور جزئی است بعبارت واضح تر نسخ احکام در تشریفات شریعت و دین است نه در کلیات و قواعد آن مثل تغییر قبله از بیت المقدس بکعبه یا اینکه طلاق زن غیر محدود بود محدود بسه طلاق گردید وظهار طلاق بود و بعد غیر طلاق شد و امثال آن و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین .

## محکم و متشابه قرآن و بیان حقیقت آن

مبحث محکم و متشابه قرآن از مشکلات فن علم قرآن است و در



اینجا آراء و اهواء متضاد حکمفرما میباشد و چون مردم از راه راست وارد این مبحث نشده اند گفتارشان متشتت میباشد و ما در اینجا آنچه را که مُخ مطلب و لباب حقیقت است با استمداد از رب جهان بیان میکنیم: قرآن در یکجا دلالت دارد بر اینکه تمامی آن محکم است و در جای دیگر نص صریح دارد بر اینکه تمامی آن متشابه است و در موضع دیگر بیان میکند که بعضی از آن محکم است و بعضی متشابه.

اما آنجا که دلالت دارد بر اینکه تمامی قرآن محکم است آیه مبارکه **السر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ** و نیز آیه **السر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ** میباشد. در این دو آیه خداوند بیان فرموده که تمام قرآن محکم است و مراد از محکم در این دو موضع از کتاب بمعنی کلام حق با الفاظ صحیح و معانی پسندیده و درست و از حیث لفظ و معنی از هر قول و کلامی فصیح تر و افضل است و در این دو صفت که اتقان لفظ و احکام معنی است کسی را قدرت معارضه نیست.

و اما آنجا که میفرماید تمام قرآن متشابه است قول خدایتعالی **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَ مَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ** میباشد.

یعنی خدایتعالی فرستاد نیکوتر سخنی را که آن کتابی است همانند یعنی بعضی شبیه بیکدیگر در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی و در نیکوئی و زیبایی و هدایت و بلاغت و بعض این کتاب بعض دیگر آن

را مصدق است و باین مطلب اشاره فرموده :

وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا

و مراد از مثنائی این است که حوادث زمان قرآن را کهنه نمیکند و هر چیز مندرس و مضمحل میشود جز قرآن و ممکن است مراد از مثنائی این باشد که هر روز فوایدی از قرآن برای بشر معلوم میشود که در سابق او را نیافته بود و قرآن با تکامل و ترقی بشر مساعد است ؛ هر چه بشر ترقی کند احتیاجاتش از قرآن منقطع نخواهد شد و این قرآن خالد است ؛ و بعضی مثنائی را معنی کرده اند که دوبار و دوتا کرده یعنی مشتمل است بر مزدوجات چون امر و نهی و وعد و وعید و رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر - و میلرزد از آن پوستهای آنان که میترسند از پروردگار خود پس نرم میشود و آرام میگردد پوستها و دلهای ایشان بذكر خدا و این کتاب هدایت پروردگار است هدایت میکند خدا بآن کسی را که میخواهد و هر کس را خداوند گمراه کند برای او راهنمایی نخواهد بود . و اما آنجا که دلالت دارد بعضی از آیات محکم است و بعضی

متشابه و بحث ما در آن است این آیه مبارک است خداوند میفرماید :

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ

أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ .

این آیه مبارک که تصریح میکند که قرآن محکم و متشابه دارد

وما در تفسیر این و تحقیق محکم و متشابه محتاجیم بذکر مباحثی چند :

۱ - **محکم** : عرب میگوید حاکمت و حکمت و احکمت یعنی

رد و منع کردم و حاکم را حاکم میگویند چون ظالم را از ظلم منع

میکند و حکمة اللجام آن است که منع کند اسب را از اضطراب ،

و در حدیث نخعی احکم الیتیم کما تحکم ولدک یعنی منع کن یتیم را

از فساد چنانکه طفلت را منع میکنی ، جریر میگوید احکموا سفهائکم

یعنی منع کنید سفیهان را از سفاهت و بناء محکم یعنی وثیق ، و حکمة را

حکمة میگویند چون انسانرا از آنچه سزاوار نیست منع میکنند .

۲ - **متشابه** : شبه و شبه و شبیه مماثل بودن دو چیز است در

کیفیت مثل رنک و طعم ، و شبهه آن است که میان دو چیز بواسطه شدت

شبهت بیکدیگر امتیاز داده نشود ، تشابه گاهی در عین است مثل و

اتوابه متشابهها یعنی بعضی با بعض دیگر در رنک شبیه است نه در طعم

و حقیقت و بعضی گفته اند مراد تماثل در کمال و خوبی است و بعضی بر آنند

که مراد از متشابهاً یعنی در منظر متفقند و در طعم مختلف و تشابهت

قلوبهم یعنی در گمراهی و عدم رشد قلوبشان شبیه شد و متشابه از قرآن

آن است که تفسیر آن بجهت شباهت بغیر از حیث معنی یا از حیث

لفظ مشکل باشد .

۳ - **ام الکتاب** : آنچه اصل برای وجود چیزی یا تربیت و اصلاح

آن یا مبدأ چیزی باشد آنرا ام می نامند خداوند میفرماید : وَ اِنَّهُ فِي

اُمِّ الْكِتَابِ که مراد لوح محفوظ میباشد و این برای منسوب بودن علوم

باوست و مکه را ام القری میگویند و مجرّه را ام النجوم مینامند

۴ - **تاویل** : راغب 'صفهائی میگوید از اول است بمعنی رجوع



باصول، تأویل رد شیئی بغایتی که مراد است از جهت علمی باشد مثل  
 وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ و غایت از جهت فعل باشد مثل قول شاعر  
 وَلِلنَّوَى قَبْلَ يَوْمِ الْبَيْنِ تَأْوِيلٌ وَقَوْلِ خَدَايْتَعَالَى: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا  
 تَأْوِيلَهُ .

و تأویل در اصطلاح اهل تفسیر و سلف از فقها و اهل حدیث مراد  
 تفسیر و بیان میباشد و از این قبیل است قول ابن جریر و غیر او که در  
 کتاب تفسیر شان میگویند «قول در تأویل این آیه است» و بعد تفسیر میکنند  
 و مراد معتزله، جهمیّه، متکلمین، صوفیه و باطنیه از تأویل بر گرداندن  
 لفظ است از ظاهر و این معنی در اصطلاح متأخرین از اصولیین و فقهاء  
 شایع است و از این جهت میگویند تأویل برخلاف اصل است و تأویل  
 محتاج بدلیل است و این معنی که مراد از تأویل صرف لفظ از ظاهرش  
 باشد سبب پیدایش بدعتها و خرافات در اسلام شد .

و از اقسام تأویل باطل تأویل اهل شام کلام پیغمبر راست که  
 به عمار فرمود تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ یعنی ای عمار گروه ظالم تورا میکشند،  
 اهل شام کلام پیغمبر را تأویل کرده گفتند ما عمار را نکشتیم، کشنده  
 عمار کسی است که او را وارد جنگ کرد، ولی این تأویل مخالف حقیقت  
 لفظ و ظاهر آنست بجهت اینکه قاتل عمار کسی است که مباشر قتل او  
 شده نه آنکه طلب نصرت و یاری از او کرده است، اگر این تأویل  
 صحیح بود باید کشنده حمزه سیدالشهدا رسول اکرم باشد چون پیغمبر  
 سبب شد که حمزه زیر شمشیر مشرکین شهید شود .

ما برای رفع شبهه و ابطال کلمات متأخرین در بیان تأویل آیاتی

را که در قرآن لفظ تأویل در آنها وارد شده ذکر میکنیم تا فهمیده شود که تأویل باین اصطلاح درست نیست .

۱- آیه مبارکه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** .

مجاهد و قتاده گفته اند مراد از تأویل در اینجا ثواب و جزاء است و سدی و ابن زید و ابن قتیبه و زجاج بر آنند که مراد عاقبت است و هر دو بمعنی مآل میباشد، لکن معنی دوم اعم است و شامل حسن مآل در دنیا، زیرا بسا میشود که تنازع در امور دنیوی واقع میشود و رجوع بکتاب خدا و رسول در زمان حیات و سنت او بعد از وفات مآلش وفاق و سلامت از بغضاء و دشمنی است و بهیچوجه نمیشود معنی تأویل در این آیه تفسیر باشد یا صرف کلام از معنی ظاهر آن چون کلام در تنازع است و حسن عاقبت در رد بخدا و رسول (ص) میباشد .

معنی این آیه : ای کسانی که ایمان آورده اید فرمان برید خدا و رسول و اولی الامر را پس اگر خلاف در چیزی کردید باز گردانید آنرا بحکم خدا و رجوع کنید بر رسول (در زمان حیاتش) و به اولو الامر اگر ایمان بخدا و روز بازپسین دارید، این مراجعه برای شما بهتر و خوش عاقبت تر است .

۲- **وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ**

الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءٍ  
فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ  
وَوَضَّلْنَا عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ .

ابن عباس میگوید مراد از تأویل در این آیه تصدیق بوعده و وعید است یعنی روزی که صدق آنچه که خداوند از امر آخرت خبر داده است ظاهر میشود :

قتاده میگوید مراد از تأویل ثواب است ، مجاهد میگوید جزاء سدی میگوید عاقبت ، ابن زید میگوید حقیقت و همه این معانی نزدیک بیکدیگر میباشد و مراد آنچه مال امر و آنچه بعد واقع میشود که قرآن از آن خبر داده است .

معنی آیه : و هر آینه آوردیم برای گروه کفار کتابیکه معانی او را روشن ساختیم بدانند خود (یعنی در حالیکه عالمیم بوجه تبیین و تفصیل آن) و هدایت و رحمت است برای مؤمنین آیا کافران انتظار میبرند (یعنی آیا منتظر نیستند) غیر از عاقبت کتاب و حقیقت آنرا از وعد و وعید ؟ یعنی منتظر باشند آنچه را خدای تعالی وعده کرده است در این کتاب از ثواب و عقاب ، روزیکه بیاید عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت است که آنانکه ترك و فراموش کردند قرآنرا پیش از این در دنیا (یعنی کافران که بقرآن نگر و بدند) گویند بتحقیق آمدند فرستادگان پروردگار ما برآستی و درستی (وما تکذیب کردیم و آن خطائی عظیم بود) ، آیا برای ما شفاعت کنندگانی هست تا شفاعت کنند برای ما ؟ یا ممکن است باز گردانیده شویم بدنیا



تا عمل بکنیم جز آنکه عمل می‌کردیم؟ یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب؟  
 بتحقیق ضرر کردند و گم شد از ایشان آنچه افترا می‌زدند که بتان  
 شفیعان مایند نزدیک خدا .

۳ - در سوره یونس بعد از ذکر اینکه قرآن مصدق تورات و  
 انجیل است و منزه از افترا و ریب و دعاوی باطل مشرکین میباشد و بعد  
 از عجز آنان از آوردن مثل قرآن میفرماید :

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَكَ  
 كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ .

اهل تفسیر و خبر تأویل را در اینجا بمعنی مآل گرفته‌اند یعنی  
 آنچه خداوند خبر داده است واقع میشود و صدق قرآن ظاهر میگردد  
 و چنانکه عاقبت مکذبین رسل هلاکت است همچنین عاقبت مکذبین  
 قرآن هلاکت خواهد بود .

معنی آیه : بلکه آنچه نفهمیدند و بتان احاطه علمی نداشتند  
 تکذیب کرده ، مراد آنستکه بعد از استماع قرآن و یدش از تدبر در  
 آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند ، و هنوز نیامده است مال آن  
 چنانکه ذکر شد اینچنین تکذیب کردند انبیاء سابق را چنانکه تورات را  
 تکذیب کردند پس عاقبت ظالمین چگونه خواهد بود .

۴ - در سوره یوسف : وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يَعْلَمُكَ مِنْ

تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ و قول خداوند که حکایت میکند از دو نفر بکه با یوسف

در محبس بودند و گفتند نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ یعنی آنچه را که خواب دیده  
 بودند ، و قول خدایتعالی لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُ تَكْمَا بِتَأْوِيلِهِ

قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا وَقَوْلِ خَدَايْتَعَالَى وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ،  
 و قول حق تعالی حکایت از یوسف رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي  
 تَأْوِيلَ الْأَحَادِيثِ .

مراد از تأویل احادیث و خوابها آن امر وجودی است که در خارج  
 واقع میگردد نه قول و لفظ چنانکه در این آیه صریح است که میفرماید  
 نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا پس خبر دادن بتأویل آن خبر  
 دادن از امریست که در آینده واقع میشود، و همچنین قول خدایتعالی  
 هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ یعنی آن امری که واقع شد از سجده  
 پدر و مادر و یازده برادر یوسف آن امر واقعی میباشد که مال رویائی  
 است که در اول سوره ذکر شده است آنجا که میفرماید :

إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي  
 سَاجِدِينَ .

۵ - در سوره اسراء و أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ  
 الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا . یعنی و تمام پیمائید کیل را و  
 بسنجید به ترازوی راست این عمل بهتر و خوش عاقبت تر می باشد .

۶ - در سوره کهف : سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا  
 و قول خدایتعالی ، بعد از آنکه خضر خبر داد موسی را بمآل اعمالیکه  
 موسی منکر آن بود ، فرمود :

ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا

از این آیات مبارکه و نص اهل لغت معلوم شد که تأویل بمعنی  
صرف لفظ از ظاهر نیست چنانکه شایع در خلف است بلکه بمعنی مال  
امر است اعم از وقوع خارجی یا تصدیق بآن

### تحقیق در بیان محکم و متشابه

با تدبر در مباحث سابق فهم محکم و متشابه آسان میشود اما تحقیق  
در آن محتاج بتقدیم دو مقدمه است .

**مقدمه اول** یکی از مسلمات و ضروریات است که قرآن دعوت  
عوام و خواص را در بر دارد و نظر انبیاء و رسل اولاً و بالذات متوجه توده  
و اصلاح عوام بوده است ، چون توده صالح شد رجال و علما و پادشاه  
و اشراف که از این توده پیدا میشوند صالح خواهند بود ، برعکس فلاسفه  
که در دعوت خود نظر باصلاح شعب و توده ندارند ، تعلیم و تربیت آنان  
منحصر بمردمان بافهم جامعه است و اگر درست دقت شود می بینیم عمل  
اینان نفعی برای اجتماع ندارد اگر در جامعه ای ده یا صد نفر دانشمند  
و صاحب اخلاق فاضله گردند هیچ اثری در اجتماع ندارد بلکه این  
مردم فاضل در جامعه بد اخلاق و جاهل بدبخت خواهند بود و مطرود  
اجتماع میگردند ، مثل اجتماع کنونی ما که فضایی آن بواسطه غلبه  
جهل و اخلاق رذیله بیچاره میباشند .

و این نکته که انبیاء اول توجهشان بتوده است ، خداوند در قرآن  
اشاره باین معنی میفرماید که قوم نوح بنوح گفتند **قَالُوا اَنْوْمُنْ لَكَ**  
**وَ اَتَّبَعَكَ الْاَرْذَلُونَ** یعنی گفتند اصحاب نوح آیا ما ایمان بتو بیاوریم  
و حال اینکه پیرو تو فرومایگان و مردمان رذلند و همچنین میفرماید :  
**فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرِيكَ اِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا**



وَمَا تَرْيَاكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ

پس گفتند اشراف کافر از قوم نوح که تو بشری مثل ما هستی  
و نهی بینیم تابعین تو را در اول نظر مگر مردمان رذل .

پس بانوده نادان مردم سخن گفتن و اینان را آشنا بحقایق کردن  
کار بسیار مشکلی است رسول اکرم میفرماید : شَيْبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ  
یعنی پیر کرد مرا سوره هود و مراد این آیه مبارک است .

فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أَمَرْتِ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ  
یعنی استقامت کن چنانکه بتو امر شده است و کسانی هم که باتو هستند  
و از کفر بطاعت پروردگار برگشته اند باید پایداری کنند و طغیان نکنند  
خداوند باعمال شما بیناست .

پس تربیت جهال و اراذل مردم کار بسیار مشکل و صعب و خود  
ریاضت مهمی میباشد از اینجهت است که گفته اند أَلْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ

لاجرم اغلب بسلا بر اولیا است      که ریاضت دادن خامان بلاست  
زین ستوران بس لگدها خورده ام      تا که اینها را مروض کرده ام  
و چون ادراکات مردم عوام محدود و طبایعشان از فهم حقایق عاجز  
و بر اینان سلطان حس غلبه دارد و غیر از محسوس موجود دیگری تصور  
نمیکنند چگونه انبیاء و رسل میتوانند حقایق عالم غیب و دقائق نشأه  
آخرت و درجات ترقی و درکات تنزل نفس را آنطوریکه هست بیان  
کنند ؛ بلکه بمفاد حدیث شریف نَحْنُ مَعَاشِرُ إِلَّا نَبِيَاءُ أَمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ  
النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ . یعنی ما گروه پیغمبران باندازه عقل مردم با  
مردم سخن میرانیم ؛ پس بنابراین صالح تر و ای مردم این است که حقایق

مجزره و مسائل معقوله در تحت عبارات و کلماتی گفته شود که توده جاهل از آن همان استفاده را کنند که عقلا میکنند .

مثلاً وقتی شخص عامی شنید که باید متوجه بوجودی شد که نه جسم است و نه مکان دارد و نه گرو بند زمانست و رنگ ندارد و قابل اشاره حسیه نیست ، این شخص گمان میکند که آن معدوم است نه موجود زیرا چگونه میشود موجود جسم نداشته باشد یا در زمان و مکان نباشد پس نفی چنین خدا را خواهد کرد - انبیاء این حقایق را تشبیه بمحسوسات میکنند تا خلق منہمک در عالم حس حق را در تشبیه عبادت کنند زیرا که نمیتوانند بمقام تنزیه برسند ، از اینجهت قرآن صفاتی برای ربّ بیان میفرماید مثل بصیر ، سمیع ، مستولی بر عرش ، یدالله ، وجهالله ، و از این قبیل عبارات که حق تعالی را در لباس تشبیه بمردم نادان فرو رفته در عالم حس معرفی میکند و اینان همان استفاده ای را که عقلاء از تنزیه میکنند از تشبیه بدست میآورند .

**مقدمه دوم** اینست که دار هستی و عالم وجود را عوالمی است اما اصول عوالم سه است عالم آله و عالم غیب و عالم شهادت و هر یک از عالم غیب و شهادت مشتمل بر عالمها است .

توپنداری جهانی غیر از این نیست زمین و آسمانی غیر از این نیست همان گرمی که در سیمی نهانست زمین و آسمان او همان است خداوند میفرماید **عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** .

غیب را ابری و آبی دیگر است آسمان و آفتابی دیگر است ناید او الا که بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جدید و عوالم وجود متطابق و نشآت دار هستی متعاضدست ، عالم ادنی

نسبت به عالم اعلیٰ مثل نسبت صافی بکدر و لب بقشر است و همچنین مثل نسبت فرع باصل و ظل بشخص و شخص بطبیعت و مثال بحقیقت است، هر چه در دنیاست ناچار برای او اصلی است و گرنه سراب باطل و خیال عاقل خواهد بود و هر چه در غیب و آخرت است ناچار در دنیا برای آن مثالی است و گرنه مقدمه بدون نتیجه و درخت بی ثمر و علت بی معلول و جواد بی جود خواهد بود و چون دنیا عالم شهادت و ملک است و آخرت عالم غیب و ملکوت و برای هر انسان دنیا و آخرت است و مراد از دنیا حالت پیش از مرگ انسانست و مراد از آخرت حالت بعد از مرگ او پس دنیا و آخرت انسان از جمله حالات و درجات اوست، حالت و درجه نزدیک را دنیا مینامند و حالت متأخر و دور را آخرت میگویند.

و تقدم دنیا بر آخرت بحسب واقع و نفس الامر نیست بلکه اضافی است چونکه انسان اول حدوث و پیدایشش در عالم حس و شهادتست و بعد تدریجاً حرکت میکند تا منتقل به عالم آخرت میگردد خداوند میفرماید:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ

پس نسبت بانسان دنیا اول اوست و آخرت آخر او چنانکه صورت در آئینه تابع صورت ناظر است در مرتبه وجود اما در رؤیت اول است همچنین دنیا حکایت عالم غیب میباشد.

و مردم در این مقام دو صنف اند یکدسته از آن توانسته اند از عالم ملک عبور کرده بملکوت برسند و همچنین از شهادت بغیب و این عبور عبرت نامیده میشود چنانکه خداوند میفرماید:

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ، و همچنین: فَاَعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.



و برخی دیگر کورند و محبوس در سجن طبیعت و گرو بند عالم حس و محسوس، میگویند ماورای آبادان تن و قریه بدن قریه و شهری نیست و چنان حس و خیال بر آنان سلطنت پیدا کرده و طبیعت و عالم ماده و زمان حکومت دارد که عالم مجرد را نمیفهمند و بیدار حقایق راه ندارند، نردبانشان حس است و مناسب بام حقیقت نیست.

و بیشتر قرآن شرح حقایق عالم ربوبی و آخرت و غیب است و برای اینان عالم غیب را نمیشود تقریر کرد مگر بمثال چنانکه خداوند میفرماید:

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

یعنی این مثلها را میآوریم و بیان میکنیم از برای مردمان و در نمی یابند نمره و فایده آنرا مگر دانایان - که مرد از عالم در این آیه کسانی هستند که از عالم حس و محسوس عبور کرده و بعالم عقل و معقول رسیده باشند و چون در این عالم بر بیشتر مردم خیال حکومت دارد و همه بخیالی حرکت میکنند:

از خیالی صلحشان و جنگشان      وز خیالی نامشان و ننگشان

پس مثلشان چون شخص خوابیده است چنانکه امیرالمؤمنین علی (ع) میفرماید: **النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا** یعنی مردم خوابند هنگامیکه مردند آگاه میشوند و آنچه در بیداری واقع میشود در خواب ظاهر نمیشود مگر بمثالی که محتاج بتعبیر است، همچنین آنچه در بیداری آخرت ظاهر میشود در شب ظلمانی دنیا ظاهر نمیشود مگر در لباس مثل و علمای تعبیر خواب از عالم مثل عبور کرده بعالم حقیقت میرسند

و در اینجا برای توضیح مطلب چند مثال از تعبیرات ابن سیرین میگوئیم  
و العاقل یکفیه الاشارة والغبی لا یغنیه الف عبارة

شخصی نزد ابن سیرین آمد و گفت در خواب دیدم که مهری در  
دست دارم و دهان و فرج مردم را مهر میکنم ابن سیرین گفت باید تو  
مؤذن باشی و در ماه رمضان پیش از فجر اذان بگوئی

شخص دیگر نزد ابن سیرین رفت و گفت خواب دیدم که در  
گردن خوک میکنم، ابن سیرین گفت تو شخصی هستی که علم بنا اهل  
میآموزی و همچنین اگر شخصی در خواب ببیند که درندهای براوحله  
کرد تعبیرش در بیداری دشمن است و یادر خواب ببیند که شیرمیاشامد  
تعبیرش در بیداری علم است و امثال آن

پس در عالم خواب ملك موکل بخواب حقایق را در تحت امثله  
و تشبیهات نشان میدهد، چون شخص خوابیده حقایق را با چشم خیال  
می بیند و تعبیر خواب از اول تا آخرش مثالیست که طریقه مثل از آن  
فهمیده شود.

و چنانکه در خواب حقایق را بطور مثل و تجسیم نشان میدهند  
و راهی جز این ندارد همچنین سلسله رسل نمیتوانند برای مردم منهمك  
در حس و طبیعت شرح عالم غیب و آخرت را بدهند مگر بمثل زدن  
چون رسل مکلف اند باندازه عقول مردم تکلم کنند و بزرگان گفته اند  
دنیا دار منام است و زندگان در آن مثل شخص خوابیده حقایق را  
نمی فهمد مگر بمثل، وقتی که مرد آگاه میشود و تعبیر خواب را در  
مییابد اگر بصورت خواب نظر شود چیز دیگر است ولی وقتی بحقیقتش  
توجه شد معنی دیگری پیدا میکند مثلاً شخصی در خواب می بیند که  
درنده باو متوجه شد و میخواهد او را بدرد وقتی بیدار میشود می بیند

درنده نیست اما هنگامیکه دشمن متوجه او میشود می فهمد این همان درنده ایست که در خواب دیده است و خوابش بدین وسیله تعبیر میشود

### نتیجه

وقتی که این دو مقدمه فهمیده شد و در مباحث سابق هم دقت کامل بعمل آمد دانسته میشود که مراد از متشابه قرآن آن است که حقایق معقوله در مبدأ عالم و دقایق محسوسه از لذات و آلام در معاد و معانی و حقایقی را که مردم متوغل در عالم حس و خیال نتوانند آنرا درک کنند در قوالب امثله و عبارات تنزل دهد و در لباس کنایات و استعارات و تشبیهات بنمایاند تا اینکه فهمش بر مردم نادان آسان باشد و اینان را بحقیقت و خدا شناسی راهنمایی کند و باخلاق فاضله متخلق گرداند.

پس متشابهات بر پیغمبر نازل نگردیده است که کسی جز خداوند آنرا نداند و حتی انبیاء و اولیاء و علما هم از درک آن عاجز باشند بلکه نزول متشابه برای هدایت نادان و توده مردم است.

و متشابهات قرآن منحصر است در بیان صفات خالق جهان مثل گوش و چشم و دست و رو و استواء بر عرش و امثال آن و همچنین در کیفیت قیامت و معاد از آمدن خدا و ملائکه و در کیفیت جنت از حور و قصور و اشجار و انهار و سندس و استبرق و اکواب و اباریق و در کیفیت جهنم از آتش و غسلین و صدید و طبقات دوزخ و امثال آن

و همچنین قصص قرآن است که غرض در آن بیان تاریخ صرف نیست بلکه تمامی آن عبرت برای اولوالالباب است.

و دیگر از متشابهات قرآن کیفیت خلقت آدم و حوا و خروج از بهشت است که تمامی اینها حقایقیست متجلی در عالم عبارات و کنایات



که آنرا راسخون در علم میدانند .  
اما در آیات راجع بشریعت و تقنین قانون و حقوق و سیاسات و اخلاق و اجتماعیات و تدبیر منزل و مدینه بهیچوجه متشابهی نیست و همچنین در اثبات مبدء و معاد و نبوت تشابه راه ندارد و تمامی آیات آن محکم و ام الكتابست .

خلاصه کلام قرآن مشتمل است بر آیات محکم که آن آیات نیست واضح و روشن و اصل و ریشه کتاب و ام القرآن و مرجع و مآل آیات متشابه - و مردم در متشابهات دو قسمند : یکدسته آنان توقف در متشابه میکنند بدون مراجعه بام کتاب و محکمت و خود گمراهند و دیگرانرا هم گمراه میکنند .

دسته دیگر راسخون در علمند و مراد از راسخ در علم کسی است که محکمت را از متشابهات تمیز دهد و بداند محکم اصل و ام کتابست و باید متشابهات را بآن برگردانید و تأویل متشابه اینست که متشابه را بمحکم مراجعه دهد و مآل متشابه را در محکم ببیند .

و ما در اینجا امثلهای از قرآن در محکم و متشابه بیان میکنیم و طریق تأویل متشابه و برگرداندن آنرا بمحکم ذکر میکنیم تا تبصره خوانندگان کتاب و متدبرین در قرآن باشد .

### امثله محکم و متشابه و طریق تأویل متشابه

۱ - آیات صفات : از قبیل گوش و چشم و دست و وجه و استوای بر عرش و امثال آن که موهم تجسم است و در واقع این آیات صفات تشبیه حقیقت غیب مجرد است بمحسوس ، چون گفتیم عامه مردم نمیتوانند تصور کنند که موجودی مجرد صرف احاطه بمسوعات پیدا کند بدون

سمع یا احاطه بمبصرات داشته باشد بدون چشم و همچنین مردم قدرت را نمیتوانند دریابند مگر بتوسط دست، پس آیات صفات از احاطه علمیه حق بمحسوسات تعبیر بسمیع و بصیر میفرماید و در این تشبیهات عامه را متوجه میگرداند که حق متعال عالم بجزئی و کلی است اما بطوریکه عامه بفهمند و چون البته خداوند بصیر بدون بصر، سمیع بدون سمع، وقادر بدون ید است این تعبیرات برای متوجه کردن مردم جاهل و غیر مستعد میباشد بعالم غیب و شناساندن حق بخلق نادان، پس مسلماً باید محکمت کتاب این آیات را که موهم تجسیم است تأویل کند و متشابه برگردانده شود بام الکتاب، قرآن این تشبیهات را که برای هدایت توده جاهل است تأویل میکند بمحکماتی مانند آیه مبارکه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ یعنی نیست مانند او چیزی و اوست شنونده بینا و آیه لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی در نیابد او را چشمها و او دریابد چشمها را و اوست مهربان و آگاه.

ما و دیدن رویش هیچ این میسر نیست

چشم ماست جسمانی روی دوست روحانی  
 و سوره مبارکه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ یعنی بگو ای محمد اوست خدای یگانه خدائیکه بی نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان نژاد کس را وزاده نشد از کسی و نیست برای او همتا هیچکس، و آیه وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ

إِلَّا بِمَا شَاءَ يَعْنِي وَ احاطه نمیکند چیزی از دانش او مگر آنچه خواهد، و حدیث شریف **إِنَّ اللَّهَ أَحْتَجِبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا أَحْتَجِبَ عَنِ الْأَبْصَارِ وَإِنَّ الْمَلَأَ الْأَعْمَلِي يَطْلُبُونَهُ كَمَا تَطْلُبُونَهُ أَنْتُمْ** یعنی خداوند محجوب گردید از عقول چنانکه محجوب گردید از چشمها و ملاء اعلی طلب میکنند او را چنانکه شما طلب میکنید، که این حدیث شریف شارح آیات تنزیه است.

پس محکم قرآن خدا را در منتهی مرتبه تنزیه معرفی میکند و آیات صفات حق را در لباس تشبیه برای عامه اهل حس و خیال تقریر مینماید و شخص راسخ در علم حق را در تنزیه صرف و تجرید بحت عبادت میکند و آیات متشابهه را بمحکم بر میگردداند و میگوید:

عنقا شکار کس نشود دام بازگیر کاینجا همیشه باد بدست است دام را

و چون بمفاد آیه **وَ يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ**

(و بيم میدهد شما را خدا از خودش و خدا مهربانست به بندگان) طالبان

تصور حقیقت را این آیه مبارکه بدور باش میراند تا طلب محال نکنند،

لذا باید راسخ در علم طریقه صحیح را ببیند که رسول اکرم میفرماید

**تَفَكَّرُوا فِي آلاءِ اللَّهِ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَقْدِرُوا وَقَدْرُهُ**

زبان بکام خوشی کشیم و دم نزنیم چه جای نطق تصور در او نمیکند

۲- آیات وارده در کیفیت اضلال شیطان: اهل زیغ متابعت این

متشابهه را میکنند و بخیال غلط میگویند شیطان موجودیست مستقل در

مقابل رحمن چنانکه رحمن هدایت میکند و تمامی خیرات از اوست

همچنین شیطان گمراه میکند و تمامی شرور سببش اوست، این همان



عقیده ثنوی میباشد که بدو اصل یعنی یزدان و اهریمن قایل شدند که یزدان اصل هر خیری و اهریمن مبدء هر شری است، لازمه این عقیده آنستکه قرآن دعوت بثنویت کند - به بینید جود در متشابه بدون مراجعه بمحکم ملت اسلام را بثنویت کشید و توحید اسلام لگدمال فکر ثنوی گردید.

مراد قرآن از شیطان آنچه مبدء شر و اخلاق رذیله است از جن و انس میباشد چنانکه در قرآن میفرماید:

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ .

یعنی بگو ای محمد (ص) پناه میبرم پیروردگار مردمان، پادشاه آدمیان، معبود بنی آدم، از شرّ و سوسه کننده نهان شونده که وسوسه میکند در سینه های مردم از جن و انس .

و همچنین: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَآلُ شَآءِ رَبِّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ

یعنی: و چنانکه ترا ای محمد (ص) دشمنان هستند ما قرار دادیم برای هر پیغمبری دشمنانی گردن کش از جن و انس، و سوسه میکنند بعضی از ایشان برای برخی سخنان دروغ آراسته از برای فریب و اگر آفریدگار تو میخواست با پیغمبران دشمنی نمیکردند، پس بگذار ایشان را در آن دروغها که میافند.

پس بنا بر نص این آیات شیطان شخص متفرد نیست بلکه نوع

است و در تحت او افرادی وجود دارد از جن و انس و موجود مستقل در مقابل رب العالمین نیست که خداوند اراده خیر کند و شیطان معارضه با حق متعال نماید.

إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا

یعنی هر که در آسمان و زمین میباشد نیست مگر آئنده در قیامت بسوی رحمن در حالتیکه بنده باشد.

پس باید تدبیر در کتاب کرد تا به بینیم این آیات متشابه که میگوید شیطان گمراه کننده است و لازمه اش اینست که بشر مجبور در معصیت باشد محکمش در کجای قرآن است تا بر گردانده تاویل بمحکم شود و مسلمان بیچاره کارش بثنویت منجر نگردد و آن آیه محکم آیه مبارک و مَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَرَجِمَ رَبِّي که در این آیه محکم تصریح میکند: نفس شریرا انسان امر ببدی میکند و سبب میشود که شیطان انس و جن او را در گمراهی مدد کنند، پس شیطان مؤثر مستقل نیست بلکه مبدء شروع و اماره بسوء بشر است و شیطان مؤید او میباشد چنانکه خداوند باین معنی تصریح میفرماید:

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ نَزَّلَ عَلَيَّ كُلِّ أَفَّاكٍ

أَتِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ

یعنی: آیا خبر کنم شما را بر آنکه فرود میآیند شیاطین؟ فرود میآیند بر هر دروغگوی بزهکاری، فرا میدارند گوش را بسخن شیطان و بیشتر ایشان دروغگو باندند:

و قرآن مرجع شروع در عالم انسانیت را خود انسان میداند

چنانکه میفرماید:

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ  
لِنُذِقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

یعنی آشکارا شد تباهی در بیابان و دریا بسبب آنچه کسب کرد  
دستهای مردمان یعنی شومی معاصی ایشان تا بچشاند ایشانرا بعضی از  
جزای آنچه کردند شاید بچشیدن آن باز گردند از شرک بتوحید و از  
اعمال رذیله بفضایل اخلاق

و همچنین إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

یعنی خداوند تغییر نمیدهد آنچه برای قومی از نعمت و عافیت  
است تا اینکه آن گروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشانست، یعنی  
بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله.

خلاصه کلام آیات راجعه بشیطان که متشابه است راسخ در علم  
آنرا تاویل بمحکم میکنند که ام کتابست و از شیطان نمیترسد ولی از  
خود و اخلاق رذیله خود میترسد و گرفتار ثنویت میشود.

۳ - آیات راجعه بکیفیت جنت از حور و قصور و نهر شیر و عسل

و شراب و سندس و استبرق و اقسام میوه های بهشت تمامی اینها متشابه  
است، لذا بد آخرت و درجات معنوی بهشت کاملتر و لذیذتر از شیر و  
عسلی است که مردم تصویر میکنند، چنانکه قرآن تصریح باین معنی  
دارد که شراب آخرت سردرد ندارد و شیر آخرت کهنه و متعفن نمیشود  
پس، این آیات تشبیهاتی است از مراتب و درجات مؤمنین برای اهل  
حس و گرنه مطلب فوق اینها است که بشر بتواند تصور کند و آیه محکم  
در این باب آیه مبارکه فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ



جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ میباشد یعنی نمیداند هیچ نفسی آنچه را که پنهان داشته شده است برای پرهیزکاران از روشنی چشمها (یعنی چیزهاییکه بر آن چشمها روشن گردد) که پاداش عملشان خواهد بود و مبین این آیه حدیث شریف **أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَيَّ قَلْبٌ بَشَرًا** است یعنی مهیا کردم برای بندگان صالح خود لذایذی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب بشری خطور نکرده است

ما نمیخواهیم نعوذ بالله بگوئیم که این نحو لذایذ حیه در بهشت نیست بلکه میخواهیم بگوئیم که آن حس آخرتی بالاتر از این حس و محسوسات آن عالم کاملتر از لذایذ و محسوسات این نشأه است و همچنین آیات راجعه بجهنم از صدید و غسلین و آتش که تمامی الام و مصیبت های آخرت برای گناهکاران بطوری شدید و سخت است که اگر حقایق آلام و بدبختی های آن نشأه را تنزل دهیم در این عالم مار و عقرب و سگ و گرگ درنده و آتش و چرک و تاریکی و امثال آن خواهد بود و در واقع آن آلام سخت تر است از آنچه که ما تصور میکنیم؛ ما روسک و گرگ و عقرب دنیا را میشود کشت؛ آتش دنیا را میتوان با آب خاموش کرد؛ اما مار و عقرب و آتش آخرت کشته و خاموش نمیشود مگر بعفو و رحمت الهی، خداوند میفرماید **نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ** یعنی آتش آخرت آتشی است که از دل گناهکاران شعله ور میگردد؛ گرگ و سگ اخلاق رذیله بهیچ سمی کشته نمیشود؛ ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزد از این خواب گران کشته گرگان یک بیک خواهی تو میدرانند از غضب اعضای تو

خون نخسبد بعد مرگت از قصاص      تو مگو من میرم و یابم خلاص  
این قصاص نقد حیلست بازی است      پیش نقد آن قصاص این بازی است  
ملعبه گفته است دنیا را خدا      کین جزا لعب است پیش آن جزا  
این جزا تسکین جنک و فتنه است      آن چواخصاء است و این چون ختنه است

اللهم انى اعوذ بك من خزى الدنيا وعذاب الاخرة

۴ - واز متشابهات قرآن قصه آدم و حوا، و خروج آنان از بهشت است چنانکه جمعی از محققین بر این رفته‌اند و تحقیق در این مسئله مبتنی بر ذکر مطالبی است.

۱ - آنکه در قرآن نص صریحی نداریم بر اینکه آدم پیغمبر بوده است بلکه مفهوم آیه **إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ** دلالت دارد بر اینکه نوح اول پیغمبر است که باوحی شد و مبعوث برسالت گردید و مؤید این آیه مبارکه **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ** است و نیز خداوند در سوره هائیکه اسم رسل را می‌برد مثل سوره هود و مریم و انبیاء و شعراء و صفات و قمر هیچ ذکری از نبوت آدم نکرده است

و امام رازی در تفسیر آیه **إِنَّا أَوْحَيْنَا** میگوید که چرا خداوند ابتداء بذکر نوح کرد جواب میدهد چون نوح اول پیغمبری بود که مبعوث برسالت شد و نیشابوری و ابوالسعود و خازن و جمعی دیگر از مفسرین در اینمطلب متابعت فخر رازی را نموده‌اند

۲ - ملیون آدم را ابوالبشر میدانند و میگویند خلقت آدم پیش از شش هزار سالست و در کتب مسیحیون ذکر شده است که مدتی که

میان طوفان نوح و عیسی بود سه هزار و سیصد و هشت سال و مابین عیسی و آدم چهار هزار و چهار سال پس مابین ما و آدم زیادتر از پنج هزار و شانزده سال نخواهد بود .

فلاسفه این حساب را تخطئه کرده اند میگویند این اختلاف شدیدتری که مابین اصناف بشر است از قبیل اختلاف لغات و دین و جسم شصت قرن کفایت نمیکند و قدیمترین آثار و نقوش مصری که قریب چهار هزار سال پیش از این ساخته شده است اختلاف اشکال ملل افریقا و سوریه و مصر را مثل اختلاف امروزی نشان میدهد اختلاف ملل مذکور در شکل و حجمه و دماغ و اعضای دیگر در آثار مذکور کاملاً بین و هویدا است و ممکن نیست که در ظرف دو هزار سال اینهمه اختلافات در مللی که از پدر و مادر واحد مشتق شده اند پیدا شود

تاریخ وجود انسان در زمین همواره افکار دانشمندان و اهل بحث را بخود مشغول داشته است اگر چه آنچه تا بحال گفته شده است ظنی بوده است .

پادشاه مصر بطلیموس فیلادلف دانشمند زمان خود منتیون را که در قرن دوم پیش از میلاد بود مأمور کرد تا قدیمترین عصر مصریان قدیم را برای او تعیین کند ، نتیجه بحث و تحقیق آن دانشمند قریب سی و پنج هزار سال شد .

و دیودور مورخ یونانی در قرن اول میلادی قدیمترین عصر مصریان را به بیست و سه هزار و پانصد سال تحدید کرد و بیورور مورخ کلدانی که در قرن سوم پیش از مسیح زندگانی میکرد مدت اقوام کلدانی را چهار صد و سی هزار سال تعیین نمود و مدت میان طوفان نوح و سمیرامیس ملکه بابل را سی و پنج هزار سال حساب کرد .



اما فلاسفه قرون معاصر در تعیین تاریخ وجود انسان اول در زمین بعلم طبقات الارض اعتماد میکنند و مدتی را که برای فاصله شدن طبقات زمین از کالبد های بشری که در عمیق ترین نقاط واقعند حساب میکنند. حساب تشکیل تدریجی طبقات زمین امروز برای دانشمندان خیلی سهل و ساده است اگر چه در دقت بی پایه ای که موجب قطع و یقین گردد نمی رسد زیرا رسوبات زمین در هر جا و همه جهات بدرجه معین و قاعده مخصوص تشکیل نمیشود ولی با وجود این از بهترین ادله برای تعیین عمر انسان بر روی زمین محسوب میشود.

انجمن انگلیسی مستر هورنو را برای حساب کردن عمر انسان در روی زمین مأمور ساخت (در کشور مصر) شخص مزبور تاریخ بنای مسله عین شمس را برای مبدء اختیار کرد و این مسله در سال دوهزار و سیصد پیش از میلاد بنا شده بود و چون خاکها را از اطراف ساق این مسله دور کردند معلوم شد که از مدت بنای آن تا حال خاک قریب یازده قدم انگلیسی بالا آمده است که در هر قرن سیصد و هیجده گره میشود بعد از آن عمیقترین نقاط زمین را که آثار و بقایای انسانی در آن باقی مانده است حساب کردند سی و نه قدم تا سطح زمین شد و از اینجا نتیجه گرفتند که عمر انسان قریب سی هزار سال میگردد.

در امریکا جمجمه قدیمی در اعماق زمین پیدا شد و دانشمند امریکائی یونیت دونون حساب کرده گفت که لا اقل یکصد و پنجاه و هشت هزار سال لازم شده است تا رسوبات متوالی را بآن اندازه از سطح زمین جدا کرده است.

اینست مقدار اختلافی که میان ملیون و فلاسفه در تاریخ عمر انسان

در روی زمین موجود است و ما ناگزیریم که آن را موافق روح اسلام حل کنیم .

پس میگوئیم قرآن و سنت صحیح چیزی در باب وجود آدم در روی زمین ذکر نکرده است و آنچه مفسرین در این باره ذکر کرده‌اند از یهودیان گرفته‌اند و در کتابهای اسلامی اقوالی یافت میشود که با روح علوم جدیده ملایمت و سازگاری دارد یا لااقل مردم عصر کنونی میتوانند باور کنند که اسلام گنجایش اینگونه آراء تازه را دارد .

چنانکه علاءالدین علی البسنوسی در کتاب محاضرة الاوائل که تألیف آن دو سال نهصد و هشتاد و هشت هجری شده است بیان میکند که در خبر آمده است چون آدم خلق شد زمین با او گفت ای آدم وقتی بر روی من پای نهادی که طراوت و شادابی و جوانی من بسر آمده است و من کهنه و پوسیده شده‌ام و بعد میگوید : در بعضی از تواریخ آمده است که پیش از آدم مخلوقی در روی زمین بودند و گوشت و خون داشتند و برای منطلب قرآن هم شاهد است که **آتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ** زیرا ملائکه این سخنان را از روی معاینه سابقی میگفتند و نیز میگوید در خبر است که پیش از خلق آدم مردمی در روی زمین بودند و خدا پیغمبری بسوی ایشان فرستاد باسم یوسف که او را گرفتند و کشتند .

و از امامیه صدوق در کتاب جامع الاخبار در فصل پانزدهم خبری طولانی نقل میکند و در آن خبر است که خدا پیش از خلق آدم سی آدم دیگر بیافرید که میان هر آدم و آدم دیگر هزار سال فاصله بوده و پس از آنان دنیا قریب پنجاه هزار سال ویران بود و بعد از آن دوباره

پنجاه هزار سال آباد شد بعد پدر ما آدم آفریده شد .  
و این بابویه در کتاب توحید از امام صادق (ع) در حدیث طولی  
نقل می کند که امام فرمود آیا تو گمان میکنی که خدا بشری غیر از  
شما نیافریده است بلی بخدا که خداوند قریب يك مليون آدم آفریده  
و شما از اولاد آدم آخرین هستید

و در کتاب خصایص ابن بابویه نیز حدیثی است که این تعدد از  
آن فهمیده میشود زیرا حضرت صادق علیه السلام در آن حدیث میفرماید  
که خدای جهان را دوازده هزار عالم است و هر عالمی از هفت آسمان  
و هفت زمین بزرگتر است و هیچ عالمی که آن نمی کند خدای جهان  
عالمی دیگر دارد

و شیخ محی الدین در فتوحات مکیه در باب حدوث عالم میگوید  
من کعبه را با قومی طواف کردم که آنرا نمی شناختم و آنان برای من  
دو بیت گفتند که من یکی را حفظ کردم و دیگری را فراموش نمودم و  
آن بیت محفوظ این است

لَقَدْ طُفْتُمْ كَمَا طُفْنَا سَنِينًا      بِهَذَا الْبَيْتِ طُرّاً أَجْمَعُونَ

یکی از آنان گفتیم شما کیستید گفت ما از اجداد اول شما هستیم گفتیم  
چند مدت از ما جلوترید گفتند قریب چهل هزار سال و خرده ای گفتیم  
کسی از آدمهای نزدیک را این سن نبوده است گفت کدام آدم را  
می گوئی آیا آنکه از همه بتو نزدیکتر است یا دیگری را من در پاسخ  
او قدری تفکر کردم و مبهوت شدم و بیاد آوردم حدیثی را که از رسول الله  
روایت شده است که خدا پیش از آدم معلوم پیش ما صد هزار آدم  
دیگر خلق کرده است



و نیز شیخ در فتوحات مکیّه ذکر میکند که روزی در عالم ارواح با ادریس یکجا مجتمع شدیم و از او از صحت این مکاشفه و خبری که در این باب وارد شده است پرسیدم ادریس گفت هم شهود و هم مکاشفه تو صحیح است و هم خبر صادق است و ما گروه پیغمبران بحدوث عالم ایمان آوردیم ولی علم ما از مبدأ موجودات و اعیان منقطع شد .

شیخ میگوید تاریخ بدایت عالم مجهول است و حدوث آنرا همه انبیاء و علماء و مجتهدین قبول دارند و بعضی از فلاسفه پیشینیان و متأخرین آنرا قبول ندارند و در این باب اعتماد بر قول مورّخین نادان نشاید

### نتیجه

چون این مقدمات را دانستی بر تو واضح و هویدا میشود که قصه آدم و حوّاء و عصیان آنان و هبوطشان بزمین ظاهر آن مراد نمی باشد و مسلمین در باره آن دو طریقه اتخاذ کرده اند .

۱- طریقه سلف صالح است که باری تعالی را در غایت تنزیه معتقدند و امر را تفویض باو میکنند و آنچه از حقایق بر ما مجهولست علم آنرا بخداوند عالم توانا واگذار می نمایند و در قضیه آدم میگویند حقیقت آن بر ما مجهول است و ما ایمان بما جاء به النبی داریم و در این مسئله علم او را بخداوند واگذار میکنیم ولی در نقل این قصه استفاده هائی برای انسان در اخلاق و اعمال و احوالش می باشد و خداوند با بیان این قصه بعضی از حقایق و معانی را بعقول بشر نزدیک نموده است

۲- طریقه خلف است و آن عبارت از تأویل میباشد میگویند چون مبنی اسلام بر روی منطوق و عقل است و اسلام در هیچ جا قدم از جاده عقل فراتر ننهاده است پس هرگاه عقل بچیزی جازم و قاطع شد و

در نقل خلاف آن ذکر شد عقل قرینه قطعیه است بر اینکه مراد از نقل ظاهر آن نمیباشد بلکه باید آنرا بر معنی موافق عقل حمل نمود و این فقط با تأویل درست میشود

ومن انشاء الله بر طریقه سلف هستم و در آنچه که در باره خدا و صفات او آنچه متعلق بعالم غیب است تفویض امر بخود حقتقالی میکنم ولی برای روشن ساختن مردم و یاد آوری دانشمندان سخنی چند بر طریقه متأخرین میگویم

در آیات قرآنی که در این باب وارد شده است مجال واسعی برای برای تفصیل و تحقیق میباشد زیرا متضمن يك عده مسائلی است که باحث در قرآن باید از آن اطلاع داشته باشد

۱ - اینکه خدایتعالی با ملائکه خود در باب خلقت آدم بر روی زمین سخن رانده است و ملائکه او را پاسخ داده اند و شخص باحث در دین باید حقیقت این محاوره را بفهمد

۲ - اینکه آدم همه اسماء را یاد گرفت معنی این اسماء و مراد از سجود ملائکه چیست

۳ - اینکه خداوند آدم و حوا را در بهشت جای داد این بهشت در کجا بود در آسمان بود یا زمین و اینکه آنرا از خوردن شجره منع فرمود آن شجره چه بود و معنی آن نهی چه میباشد

۴ - اینکه خداوند آنرا از بهشت بیرون کرد مقصود چیست

۵ - اینکه آدم از خدای خود کلماتی تلقی نمود تلقی کردن کلمات

چه بود

اما امر اول ظاهر آیه دلالت دارد که میان خداوند و ملائکه محاوره ای صورت گرفته است و حقیقت دین اسلامی همچنین محاوره ای را جایز نمیداند چنانکه در حدیث است خداوند از عقول پنهانست

همانطوریکه از چشمها پنهانست و ملائکه اعلیٰ خدا را طلب میکنند همچنانیکه شما طلب میکنید و همچنین در قصه اسراء وارد شده است که جبرئیل در صعود خود بارسول خدا بحد محدودی رسید و گفت اگر بقدر انگشتی بالا روم میسوزم پس پیغمبر او را گذاشت و خود حرکت کرد و چون خدای (تم) لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ چیزی نظیرش نیست و بزرگتر از او چیزی نمیباشد در عقل جایز نیست که جماعتی از مخلوقات او در امریکه حکمت و اراده او اقتضا کند بمخالفت برخیزند

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

پس باید این محاوره تمثیلی از حال ملائکه باشد که چون دانستند خداوند میخواهد آدمرا خلق کند (خواه این دانستن از روی استعدادی باشد که برای فهم وقایع پیش از حدوث آن دارند و خواه بجهت ظهور مقدمات و مبادی آن باشد) و این محاوره يك نوع محاوره وجدانی است که عبارت از حدیث نفس باشد یعنی این مجادله و اعتراضات را پیش خود میگردند تا آنکه خداوند بآنان وحی فرمود که إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و پس از آن تسلیم امر الهی شدند.

و اما امر دوم که عبارت از تعلیم اسماء باشد مفسرین در این باب گفته اند که خداوند اسماء جمیع محدثات و مخلوقات بجمیع السنه و لغات بآدم تعلیم کرد و بعد آدمرا امر فرمود تا آنرا بملائکه شرح دهد

در نظر ما این امر را نباید بهمان ظاهرش کفایت کرد بلکه تمثیلی است بتأثیری که از خلق آدم که قابلیت همه شرور و سیئات را دارد در ملائکه پیدا شد و این امر بر ملائکه گران آمد یعنی ملائکه اگر چه تسلیم امر را بیاربتعالی کردند ولی باطناً اعتراض مزبور در خاطر آنها باقی



بود تا آنکه آدم آفریده شد و خواص و حقیقت و ملیت او آشکار گشت و قابلیت او از برای ادراک کلیات و رسیدن بکمالات لایتناهی بر همه معلوم شد و امکان وصول او بآخرین درجه ترقی و کمال هویدا گردید آنگاه از عظمت خالق و تدبیر صنع او آگاه شدند و او را تنزیه و تقدیس کردند و این همان معنی سجده ملائکه بآدم میباشد نه سجده ظاهری که خداوند ملائکه و آدم را یکجا جمع کند و بعد آنرا بسجده آدم و دارد و در باب امر سوم برخی از مفسرین از آن جمله ابوالقاسم بلخی و ابومسلم اصفهانی بر این عقیده اند که این بهشت در روی زمین بوده است و در این صورت معنی چنین است که خداوند آدم را در زمینی که دارای درخت و میوه بود خلق کرد تا بتواند از آن روزی خورد و درختی که از نزدیک شدن بآن نهی شده است بعضی گفته اند گندم بود و برخی دیگر گفته اند درخت انگور بود و گروهی گفته اند هیچ کدام نبود و شاید درختی بود که موجب ضرر و خسارت و مرض میشد و باین سبب از آن ممنوع شدند و جمعی از اهل تحقیق میگویند مراد از شجره هوی یا طبیعت بود.

امر چهارم مراد از اهباط از آسمان بزمین آوردن نیست بلکه مقصود اخراج از جنت و بهشت می باشد بسبب معصیتی کرده بودند و باین سبب پس از آنکه زندگی راحتی داشتند دچار نکبت شدند چنانکه مقصود از اِهْبَطُوا مِصْرًا نیز همین است

و مراد از کلماتیکه از خدای خود تلقی کرد دعائی بود که خداوند باو آموخت و آن اینست رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا فَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

حاصل مطلب اینستکه مراد از آدم در قرآن آدم شخصی نیست بلکه آدم نوعی میباشد که خداوند تبارک و تعالی نوع انسان را خلق فرمود و او را قابل کمالات غیر متناهیه قرارداد و تمامی آیات وارده در این باب حقیقی است که بصورت تمثیل و استعاره بیان شده است پس ما باید جود در این متشابه نکنیم و آنرا بمحکم کتاب رد کنیم که در آن مراد از آدم را نوع گرفته نه شخص و آن آیه محکم این آیه است که میفرماید  
وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ

تا اینجا تحقیق در محکم و متشابه و معنی تأویل و برگرداندن متشابه بمحکم و طریقه راسخین در علم و امثله ای از کتاب بوده، اینک آیه راجع باین مطلب را تفسیر میکنیم تا دیگر جای اشکالی نباشد خداوند میفرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

یعنی اوست خدائیکه فرستاد بر تو کتاب را که بعضی از آن آیات محکمات است که اصل کتاب و ام و مرجع متشابهات میباشد، مردمی که دل‌هایشان کجی و تباهی دارد پیروی متشابهات می نمایند برای طلب فتنه و تأویل بر طبق هوای خود بدون مراجعه بمحکم، و تأویل متشابهات و برگرداندن آن بمحکمات را نمیدانند مگر حق متعال و راسخین در علم؛ در حالیکه اینان میگویند که ایمان بهمه کتاب داریم محکم آن و

متشابه آن و همه آن از طرف پروردگارش و متذکر نمیشوند مگر عقلا بعضی گفته اند آیات متشابه را غیر خداوند کسی دیگر نمیداند و ما بیان کردیم که راسخون در علم میدانند، اگر قول اینان صحیح باشد لازم میاید که رسول اکرم (ص) هم نداند و این قول کفر است، قرآنی که نفس مقدس رسول متشابهاتش را نفهمد چگونه میتواند مردم را هدایت کند؟ وقتی که امر دایر شد که رسول اکرم هم نفهمد یا چنانکه بیان کردیم عامه نادان از متشابه آن استفاده کنند و راسخون در علم تأویل بمحکم کنند، البته معنی دوم مقطوع است و ما در سابق با ادله متقن از کتاب و سنت و دلیل عقلی ثابت کردیم که جمیع قرآن قابل فهم است اما با شرایطی که ذکر شد و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين

## سوگندهای قرآن

خداوند متعال در قرآن مجید بچیزهایی از مخلوقات خود سوگند یاد فرموده و سبب آن دو امر است.

۱ - کفار در بعضی از اوقات معترف بودند که رسول اکرم (ص) در اقامه برهان تسلط تامی دارد اما میگفتند که رسول اکرم مجادله میکند و خود میداند که آنچه میگوید فاسد است و غلبه حضرتش بر ما بقوه جدال است نه بر راستی مقال، چنانکه دیده میشود بعضی از مردم هنگامیکه خصم اقامه دلیل کرد و مستمع در مقابل خصم نتوانست قدا علم کند میگوید این عجز من از استدلال نه از برای این است که من باطل میگویم بلکه خصم من چون قدرت کامل بر استدلال دارد و مجادلی قوی پنجه است حق مرا باطل میکند و بر من غالب میشود و خصم من میداند



که حق بجانب من است، با این تصور باطلی که مستمع دارد دیگر مستدل راهی برای اقامه برهان ندارد، هر چه برهان بیاورد باز هم حمل بر قدرت متکلم و مستدل میکند نه بر حق گوئی آن.

در این صورت مستدل راهی ندارد جز توسل بقسم و سوگند و اینکه بگوید والله من راست میگویم، غرض مجادله نیست، بخدا من حق میگویم، تا بتواند کلام خود را مورد تصدیق مخاطب سازد

۲ - یکی از معتقدات عرب این بود که اگر کسی قسم دروغ یاد کند موجب خرابی دیار و هلاک شخص سوگند یاد کننده میشود و این خود مشئوم است، بنابراین از سوگند دروغ دوری میجستند و پیغمبر اکرم بهر چیزی سوگند یاد کرد و هر روز هم بر رفعت و عظمتش افزوده شد و خود این يك برهان محکم بر ضد آنان بود.

**مقسم به یا آنچه خداوند بان سوگند یاد کرده است**

علماء را در مقسم به دو قول است.

**قول اول** - اینکه مراد از مقسم به در تمامی سوگندهای قرآن خالق این اشیاء است نه عین آنها مثل الشمس وضحیها که مراد خالق آفتاب است و بر این مطلب سه وجه استدلال کرده اند.

۱ - پیغمبر اکرم از سوگند بغیر خداوند نهی فرمود پس چگونه خداوند در قرآن کریمش بغیر خدا سوگند یاد میکند.

۲ - سوگند یاد کردن بچیزی موجب تعظیم و تکریم آنچیز است و این تعظیم برای موجودی جز حق متعال لایق و سزاوار نیست.

۳ - اینکه گفتیم قسم در این موارد بخالق موجوداتست قرآن در بعضی از آیات تصریح بان میکند مثل آیه وَالسَّمَاءَ وَمَا بَنَاهَا وَ

الْأَرْضِ وَمَا طَحْيَهَا وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا یعنی قسم با آسمان و آنکه بنا کرد آنرا و قسم بزمین و آنکه پهن کرد آنرا و قسم بنفس و آنکه راست کرد آنرا .

**قول دوم** - قول کسی است که میگوید قسم باعیان این اشیاء است و استدلال کرده است :

۱ - اینکه ظاهر لفظ دلالت دارد که سوگند بعین این اشیاء است و عدول از آن خلاف اصل میباشد

۲ - در وجه سوم که میگوید در آیه وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا سوگند بخالق سماء است غلط میباشد بجهت اینکه لفظ قسم را اول منزل بسماء کرده بعد بیانی آن ، اگر مراد از قسم بسماء سوگند بیانی آن بود در موضع واحد تکرار لازم میامد و مسلماً جایز نیست .

### اقسام سوگندهای قرآن

سوگندهائی که حق متعال در قرآن کریم یاد فرموده همه آنها بر اصول ایمانست که معرفت آن بر خلق واجب میباشد و آن چند قسم است

۱- سوگند برای اثبات توحید مثل : وَالصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ

زَجْرًا فَالَّتَالِيَاتِ ذِكْرًا إِنَّ إِلَهُكُم لَوَاحِدٌ

یعنی قسم بفرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت و طرد کنندگان شیاطین از استراق سمع و خوانندگان وحی الهی بر انبیاء بدرستی که خدایتعالی هر آینه یکتاست - ابی مسلم میگوید : مراد از صافات صفاً سوگند بمؤمنین است که در صف جماعت بایستند و مراد از زاجرات زجراً مؤمنین است که بلند میکنند صوت خود را در وقت قرائت قرآن

(چون زجر بمعنی صیحه است) و مراد از تالیات ذکر این نیز مؤمنین است که در نماز قرائت قرآن میکنند

پس سوگند در این آیه برای اثبات توحید است

۲- سوگند بر حقیقت قرآن مثل: **فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ**

یعنی سوگند یاد میکنم بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن، و بدرستیکه آنچه خدایتعالی بدو سوگند یاد کرده سوگند است اگر دانید بزرگ و معتبر، بدرستیکه آنچه آنحضرت بر شما میخواند هر آینه قرآنست بزرگوار و بسیار نافع (جواب قسم) - در این آیه خداوند سوگند یاد فرموده و در آن تعظیم قرآن را نموده است

و مثل: **حُم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ**

یعنی قسم بکتاب آشکارا ما قرآن را در شب مبارکی فرستادیم

و مثل: **حُم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا**

یعنی قسم بکتاب آشکارا ما قرآن را عربی قرار دادیم

۳- سوگند بر حقیقت رسول اکرم مثل: **يَسَّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ**

**إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**

یعنی قسم بقرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت

بدرستیکه تو بی شک و شبهه از فرستادگان بسوی خلق هستی از آن

فرستادگانی که بر راه راست توحید بودند یا تو فرستاده شده‌ای بطریقه

استقامت که راهیست موصل بمقصود

و مثل: **ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ**



وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ

یعنی قسم بدوات و قلم و آنچه مینویسند نیستی تو بنعمت پروردگار خود دیوانه و بدرستی که مرتور است مزد غیر منقطع

ومثل: وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا

يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ

مراد از نجم نجوم قرآنست و هوی بمعنی نزول آن یعنی سوگند بسوره و آیات قرآن چون فرود آید. گمراه نشد صاحب شما و خطا نکرد و معتقد بهیچ باطلی نشد و سخن نمیگوید از هوای نفس خود.

ومثل: فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ إِنَّهُ لَقَوْلُ

رَسُولٍ كَرِيمٍ

یعنی پس نه چنانست که کافران میگویند که قرآن یافته و ساخته محمد (ص) است سوگند میخورم بآنچه می بینید از مشهودات و آنچه نمی بینید از مغیبات بدرستی که قرآن قول رسولیست بزرگوار - و تمامی این آیات سوگند بر حقیقت رسول اکرم میباشد.

۴ - سوگند بر اثبات جزا و وعده و وعید: مثل: وَالذَّارِبَاتِ ذَرَوًا

فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمَقْسِمَاتِ أَمْرًا إِنَّمَا تُوعَدُونَ

لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ

یعنی سوگند ببادهای پراکنده کننده ابرها و بابرهای بردارنده بارگران باران بکشتیهای رونده بآسانی و بقسمت کننده کارها که آنچه وعده داده شد هر آینه راست است و بدرستی که جزاء و حساب هر آینه واقع و بود نیست بی شك و شبهه.

وَمَثَلُ: وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا فَأَلْعَاصِفَاتٍ عَصْفًا وَالنَّاشِرَاتِ  
نَشْرًا فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا فَالْمُقَيِّمَاتِ ذِكْرًا عُدْرًا أَوْ نُذْرًا إِنَّمَا  
تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ

یعنی قسم بانبیاء یا فرشتگان فرستاده شده بنیکوئی (یعنی بامر  
ونهی) و سوگند بملائکه تند رونده در امثال امر الهی و سوگند بنشر  
وظاهر کنندگان شرایع و سوگند بجدا کنندگان مرحق و باطل را از  
یکدیگر و سوگند بفرشتگان که القاء کنندگان وحی و ذکرند برای  
عذر متقیان یا بجهت بیم کردن مبطلان که آنچه وعده داده شدید  
هر آینه بودنی است

وَمَثَلُ: وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ  
وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَّا  
لَهُ مِنْ دَافِعٍ

یعنی قسم بطور سینا و کتاب نوشته شده در صحیفه گشوده (مراد  
قرآنست) و قسم بخانه آباد (یعنی کعبه) و سوگند بسقف بلند افراشته  
(یعنی آسمان) و سوگند بدریای مملو و پر، بدرستی که عذاب پروردگار  
تو هر آینه بودنی و فرود آمدنی است، هیچ چیز آن عذاب را دفع  
کننده نیست بلکه بهمه حال واقع خواهد بود.

خداوند متعال درسه آیه زیر پیغمبرش را امر فرمود سوگند یاد  
کند بر اثبات معاد و جزاء :

آیه اول- زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي  
لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّيَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَيَّ اللَّهُ يَسِيرٌ

یعنی: کفار گمان کردند که برانگیخته نخواهند شد بگو ای محمد برانگیخته خواهند شد و سوگند پیروردگار من که البته مبعوث خواهید شد در قیامت پس خبر داده میشوید آنچه کردید در دنیا و این برانگیختن و جزاء دادن بر خداوند سهل و آسانست.

آیه دوم - وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ

یعنی: کفار گفتند که قیامت نمی آید، بگو ای محمد بحق پیروردگار من نه آن است که شما میگوئید هر آینه بیاید شما را قیامت و پیروردگارداننده پوشیده هاست و پوشیده نگردد از او هموزن مورچه‌ای یا بوزن ذره‌ای از ذرات هوا در آسمانها و نه در زمین و نه خوردن تراز مقدار ذره‌ای و نه بزرگتر مگر آنکه نوشته شده است در کتاب روشن

آیه سوم - وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ أَيْ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

یعنی: از تو در باب قرآن و ادعای نبوت می پرسند که آیا حق است؟ بگو ای محمد بحق پیروردگار من آن حق است و شما عاجز کنندگان نیستید، یعنی بقدرت حق متعال عجز راه ندارد

۵ - سوگند بر احوال انسان مثل: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ

یعنی قسم شب چون بیوشد عالم را بظلمت خویش و سوگند بروز چون روشن شود و ظلمت شب را زایل گرداند و سوگند بکسی که



آفرید نر و ماده را بدرستی که جزای سعی شما در کردارها پراکنده است و جزاء و پاداش مناسب عمل است، بعضی را ثواب کرامت میفرماید و جمعی را عقاب و ملامت میکند

و مثل: وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ

یعنی سوگند باسبان هجوم کننده که بوقت دویدن نفس زنند و بیرون آورندگان آتش از سنگ بسمها و قسم بغارت کنندگان در وقت صبح و آن اسبانی که بوقت سفیده دم غباری در کنار آن قبیله برانگیختند و بمیان گروهی از دشمنان در آمدند، که انسان بتحقیق ناسپاس است بر پروردگار خود

و مثل: وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

یعنی قسم بعصر تو ای محمد (ص) که فاضل ترین عصرها است بدرستی که انسان در زیانکاری است مگر آنانکه گرویدند و اعمال پسندیده کردند و یکدیگر را بعمل راست و درست و بصبر و طاعت وصیت کردند.

و مثل: وَالزَّيْتُونِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سَيْنِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

یعنی قسم بکوه تینا و کوه زیتا (که هر یک معبد انبیا بوده است) و سوگند بطور سینا (که محل مناجات کلیم است) و سوگند بدین شهر

امان دهنده (که مکه معظمه و مولد سید انبیاء است) . بتحقیق آفریدیم انسان را در بهترین تعدیلی پس باز گردانیدیم او را به اسفل سافلین (یعنی عالم طبیعت) مگر آنانکه گرویدند و عمل شایسته بجای آوردند، ایشان را مزد بی منت است - تمامی این آیات سوگند بر احوال انسانست و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین .

## فواتح سور قرآن

در مبحث اول کتاب ثابت کردیم که در قرآن کلمه و آیه ای نیست که برای بشر مفهوم نباشد دیگر محتاج به تکرار نیستیم و از این بیان بطلان قول کسیکه میگوید فواتح سور برای بشر معلوم نیست ظاهر میگردد و در اینجا دو دلیل در مفهوم بودن فواتح سور ذکر میکنیم:

۱ - رسول اکرم در زمان بعثتش بخصوص در مکه معظمه گرفتار دشمنان سخت بود و همه باو افترا میزدند از قبیل اینکه مجنون و شاعر و کاهن و متعلم از بشر است و غیر آن و همیشه منتظر بودند عیبی بر رسول اکرم و قرآن بگیرند، پس با این قسم دشمنی چگونه تصویر میشود که پیغمبر (ص) که **عص** یا **حعسق** یا **طه** و امثال آنرا تلاوت فرماید و مشرکین بهیچوجه نفهمند و رسول اکرم را بقرائت این حروف سرزنش نکنند که این چه سخنانیست میگوئی؛ و برای استهزاء و مسخره کردن آن حضرت ذکر این کلمات غیر مفهوم کافی بود، اگر این کلمات مالوف آنان نبود و نمی فهمیدند و از آن مطلبی در نمی یافتند مسلماً اعتقادشان بجنون و باطل گوئی او بیشتر میشد و سرزنش و توهین بمقام رسالت بیشتر میکردند - پس معلوم میشود که مشرکین باین حروف و کلمات مانوس بودند و آنها را می فهمیدند، چنانکه سیوطی در اتقان میگوید:

طه بلغت حبشه ونبط بمعنی یا ایها الرجل است و یس بلغت حبشه یا ایها الانسان ون در آیه مبارکه ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ بمعنی دوات میباشد .

۲ - اینکه مشرکین هر چه را از قرآن نمی پسندیدند اشکال میکردند و رسم قرآن چنین است که اشکالات آنرا نقل و رد میکند، اگر این کلمات غیر مفهوم بود مسلماً مشرکین اشکال میکردند و میگفتند که قرآن میگوید اگر میتوانید مثل آن یا ده آیه نظیر آن بیاورید ما که اینکلمات را نمی فهمیم چگونه معارضه کنیم؟ یا اینکه میگفتند این کلمات را برای ما بیان کن که مراد از اینها چیست؟ و چون می بینیم که خوشبختانه در قرآن بهیچوجه ذکری از نفهمیدن این کلمات نیست و همچنین مخاطبین قرآن از مشرکین و اصحاب پیغمبر اظهار نفهمیدن این کلمات را نکرده اند پس بضرر قاطع حکم میکنیم که مخاطبین قرآن از مؤمنین و مشرکین واقف بمراد و معانی این کلمات بوده اند و این ندانستن ما سببش دوری عهد و بعد زمانست که مقصد و مراد را نمیدانیم و ندانستن ما دلیل بر غیر مفهوم بودن این کلمات نیست .

علمای اسلام و جوهری در معنی این کلمات ذکر کرده اند و ما در اینجا مهمترین و جوهر را نقل میکنیم اگر چه نمیتوانیم میان اقوال ترجیح قایل شویم :

### اقوال علماء در معنای فواتح سور قران

اول - قول اکثر متکلمین و خلیل و سیبویه که میگویند این کلمات نام سورهای قرآن است، قفال که یکی از علمای معتزله است میگوید : رسم عرب چنین بود که بحروف نام میگذازدند مثل اینکه پدر



حارثه نامش لام بود و مس را صاد میگفتند و نقد را عین و ابر را عین و کوه را قاف و ماهی را نون مینامیدند

**دوم** - قول جمعی که میگویند این حروف اسماء الله است

**سوم** - قول کلبی و قناده که میگویند این حروف اسماء

قرآن مجید است .

**چهارم** - قول ابوالعالیه است که میگوید هر حرف از فواتح سور

اشاره بمدت و اجل اقوام است و از ابن عباس نقل میکنند که گفت ابویاسر اخطب بر رسول خدا گذشت در هنگامیکه آنحضرت این آیه از سوره

بقره را تلاوت میفرمود : **الْم ذَلِك الْكِتَابُ** ، بعد از قرائت حی بن اخطب

و کعب بن اشرف از رسول اکرم سؤال کردند از الم و گفتند قسم میدهیم

تورا بخدا ای این کلمه از آسمان بر تو نازل شده است ؟ پیغمبر فرمود

بلی ، حی گفت اگر راستگو باشی من اجل امت تورا دریافتم که چند

سال دوام خواهد کرد ، پس از آن حی گفت چگونه داخل در دین

شخصی شوم و حال اینکه این حروف بحساب جمل دلالت دارد که

منتهی مدت امتش هفتاد و یکسالست ، رسول اکرم تبسم فرمود ، حی

گفت ایانغیر از این هم هست ؟ رسول اکرم فرمود بلی **المص** ، حی گفت

این بیشتر از اولست و یکصد و شصت و یکسال میشود ، ایانغیر از این هم

هست ؟ پیغمبر فرمود بلی **الر** ، حی گفت این بیشتر از اول و دوم شد من

شهادت میدهم اگر راستگو باشی امتت دوست و سی و یکسال باقی

خواهد بود ، آیانغیر از این هم هست ؟ رسول اکرم فرمود بلی **المر** ، حی

گفت ما بتو ایمان نمیاوریم و نمیدانیم بکدام قول تو اطمینان کنیم ،

پس از آن ابویاسر گفت من شهادت میدهم که پیغمبران ما از ملک

این امت خبر داده اند اما بیان نکرده اند که چند سالست ، اگر محمد

صادق است دوام ملك و دولتش تمامی مدتی خواهد بود که فوایح سور  
آترا در بردارد و گفتند بر ما مشتبّه است کم بگیریم یا زیاد .

**پنجم** - آنستکه این حروف دلالت میکند بر انقطاع کلام  
و استیناف کلام دیگر ، احمد بن یحیی میگوید : طریقه عرب این بود  
که وقتیکه کلام اول تمام میشد کلمه‌ای میگفتند غیر آن حرف که  
میخواستند بگویند و این تنبیهی بود برای مخاطبین .

**ششم** - امام فخر رازی در تفسیر کبیر میگوید : شخص حکیم  
هنگامیکه بخواهد کسیرا که غافل یا مشغول شغلی است آگاه کند  
بر کلام مقصودش چیزی را مقدم میدارد غیر از آن کلامیکه قصد دارد  
بگوید تا شنونده و مخاطب بسبب آن ملتفت شود و متوجه بکلام متکلم  
گردد و بعد شروع در مقصود میکند ، پس آنچه را که متکلم مقدم  
بر مقصود میدارد (از منبهات) گاهی کلامیست که معنایش مفهوم است  
مثل اینکه بگوید اسمع (شنو) واجل بالك (قلبت متوجه بشود) و گاهی  
چیزی است در معنی کلام مفهوم مثل ازید (بازید) والا بازید و گاهی  
مقدم بر مقصود صوتی است غیر مفهوم مثل آنکه در عقب سر کسی صفیر  
یا بانگی بزند تا آن شخص را متوجه کند و گاهی کف میزند تا شخص  
متوجه شود و هر چه غفلت بیشتر باشد و کلام مقصود مهمتر باید آن  
چیزی که مقدم بر مقصود میدارد بیشتر باشد و از این جهت است که شخص  
نزدیک را بهمزه استفهام ندا میکنند مثل ازید و دور را بیاء ندا میکنند  
مثل بازید و بازید و گاهی شخص غافل را اول آگاه میکنند و بعد نداء  
میشود مثل الا بازید .

سپس میگوید : اگر چه نفس مقدس رسول اکرم همیشه بیدار

و ملتفت بود و غفلت در روان پاکش ز راه نداشت و وجود مقدسش برای  
استماع کلام حق سراسر گوش بود اما میشود گاهی بکاری اشتغال  
داشته باشد، پس از شخص حکیم چنین شایسته و نیکوست که بر سخن  
مقصودش حروفی که مثل منبه است مقدم دارد و بهتر آنستکه این حروف  
آگاه کننده که مقدم بر مقصود است غیر مفهوم و فاقد معنی باشد چون  
در آگاه کردن تمام تر است بجهت اینکه آن کلامیکه آگاه کننده  
و منبه است اگر جمله ای باشد با معنی مثل نظم یا نثر میشود مستمع  
تصور کند قصد متکلم از سخن همین جمله است که آنرا منبه قرار داده  
و دیگر متوجه بکلام بعد که مقصد متکلم است نمیشود، اما هنگامیکه  
صوتی شنید بی معنی متوجه میشود و از کلام متکلم نظر بر نمیدارد تا  
حرف و سخن بعد را بشنود زیرا قطع دارد آنچه شنیده مقصود نیست و  
مقصد چیز دیگر است که بعد متکلم بیان میکند. پس در تقدیم حروف  
بر کلام مقصود حکمت کامل ملاحظه شده است.

اگر گفته شود پس چه سبب دارد که فقط بعضی از سوره های  
قرآن اختصاص باین حروف دارد؟

میگوئیم عقل بشر از ادراک جزئیات عاجز است و حق متعال عالم  
بکلیات و جزئیات میباشد و لکن باندازه ای که خداوند بما افاضه  
فرموده و توفیق داده میتوانیم شمه ای از آنرا بیان کنیم

پس میگوئیم: هر سوره ای که ابتدا بحروف تهجی شده بعد از  
آن ذکر کتاب یا تنزیل یا قرآنست:

مثل: اَلَمْ ذٰلِكَ الْكِتٰبُ - اَلَمْ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ  
نَزَّلَ عَلَیْكَ الْكِتٰبَ - الْمَصِّ كِتٰبٌ اُنزِلَ اِلَیْكَ - یَسَّ وَالْقُرْآنِ



الْحَكِيم - ق وَالْقُرْآن - الم تَنْزِيلُ الْكِتَاب - حم تَنْزِيلُ الْكِتَاب  
مگر سه سوره : ۱ - كَهَيِّعَصَ ۲ - الم غُلِبَتِ الرُّومُ ۳ - الم  
أَحْسِبَ النَّاسُ

وحکمت در افتتاح سورهائی که در آن لفظ قرآن یا تنزیل یا  
کتابست بحروف مقطعه این است که قرآن بزرگ است و انزال آن  
ثقیل و سنگین اِنَّا سَنُلْقِيْ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيْلًا و هر سوره ای که اول آن  
ذکر قرآن و کتاب و تنزیل است باید این حروف مقدم شود تا شنونده  
برای گوش دادن ثابت و حاضر باشد

اگر گفته شود هر سوره قرآنست و استماع آن استماع قرآن،  
چه فرق دارد که لفظ قرآن ذکر شود یا نشود، پس بنابراین واجب  
است که در اول هر سوره این حروف آگاه کننده باشد

جواب میگوئیم: شکی نیست که هر سوره از قرآنست لکن  
سوره ای که در اول آن ذکر قرآن یا کتاب است باینکه از قرآنست  
اما تنبیه بر همه قرآن میباشد، پس قول خدا که میفرماید طه مَا أَنْزَلْنَا  
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى باینکه بعض قرآنست اما در آن ذکر جمیع  
قرآن میباشد و این واضح میشود بمثالی: اگر کتاب و نوشته ای از طرف  
پادشاه برای وزیرش بیاید و یک امر جزئی را از آن خواسته باشد یا  
نوشته ای بیاید و در آن متعرض شود که باید جمیع اوامر و قوانین موضوعه  
مرا امتثال کنی، مسلماً کتاب و نامه دوم سنگین تر است بمراتب از نامه  
اول که امر بکار جزئی کرده است

اگر بگوئی سورهائی در قرآن نازل شده است که ذکر کتاب

و انزال و قرآن میباشد اما بهیچوجه پیش از آن ذکر حروف تهجی نشده مثل: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَنْزَلَ عَلٰى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَ نَزَّلَ سُوْرَةً اَنْزَلْنَاهَا وَ هَمَّحْنِيْنَ: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ وَ هَمَّحْنِيْنَ: اِنَّا اَنْزَلْنَاهَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**

جواب میگوئیم قول: **خدا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ، وَ تَبَارَكَ الَّذِي تَسْبِيح** حق است و نفس مقدس نبی هیچوقت غافل از آن نبود، پس بنا بر این محتاج بمنبه نیست بخلاف اوامر و نواهی، و اما ذکر کتاب بعد از آن برای بیان وصف عظمت کسی است که باید تسبیح او را کرد و آیه مبارکه **سُوْرَةً اَنْزَلْنَاهَا بَعْضُ قُرْآنِست** که ذکر انزال آنرا میکند، اما در سوره ای که ذکر جمیع قرآنست آن اعظم در نفس و سنگین تر میباشد، و اما قول خدا **تعالی اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** این سوره وارد و نازل بر شخص مشغول القلب نیست بجهت اینکه هاء انا انزلناه بمد کور سابق یا معلوم بر میگردد و محتاج بمنبه نیست

گاهی هم تنبیه در قرآن بغير حروف مقطعه است  
**مِثْلُ يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمۡ اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيْمٌ**  
**وَ نَزَلَ يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللّٰهَ وَ نَزَلَ يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ**  
 جهت آنستکه این آیات اشاره بچیزهای هایل بزرگ است و چون تقوی امر مهم و بزرگ میباشد مقدم شد بر آن ندائی که برای بعید است و بآن شخص غافل را آگاه میکنند.

اما، الم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ

در این آیه مبارکه افتتاح بحروف مقطعه شده و ابتدا بکتاب و قرآن نشده است، جهت آن است که سنگینی قرآن بواسطه محتوی بودن بر جمیع تکالیف است و در این سوره ذکر همه تکالیف شده چون میفرماید: أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا یعنی آیا مردم گمان میکنند و اگذار میشوند، یعنی و اگذار نمیشوند و مجرد ایمان آوردن کافی نخواهد بود بلکه امر میشوند باقسام تکالیف، پس این سوره در بردارد همان معنایی را که لفظ قرآن و کتاب در بردارد که مشتمل بر اوامر و نواهی است.

اگر بگوئی مثل این کلام بهمین معنی در سوره توبه است که میفرماید: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ و حروف تهجی مقدم نشده، جواب میگوئیم: این مطلب در غایت ظهور است و فرق ظاهری هست میان این آیه و آن آیه اما آیه أَحْسِبَ النَّاسُ ابتدای کلام است و از این جهت با همزه استفهام ذکر شده و همزه استفهام جایش اول کلام میباشد، لیکن آیه أَمْ حَسِبْتُمْ در وسط کلام است بدلیل اینکه حرف استفهام کلمه ام و جایش وسط کلام میباشد و همیشه تنبیه در اول کلام است نه در وسط کلام

اما، الم غُلِبَتِ الرُّومُ که در اینجا حرف تهجی و تنبیه واقع شده اما ذکر کتاب و قرآن نگردیده است، جهت آنستکه چون در اول



سوره امر مهمی را بیان میفرماید که معجزه و اخبار از غیب باشد و آن غلبه روم بفرس است، پس حرف غیر مفهوم را مقدم داشت تا شنونده برای شنیدن توجه تام پیدا کند و بعد از آن معجزه را وارد قلب نماید و گوشها را بشنواند - این بود تحقیق فخر رازی

**هفتم -** آنستکه این حروف مقطعه برای ساکت کردن کفار است، چون مشرکین با هم معاهده میکردند که سخن پیغمبر را گوش ندهند چنانکه قرآن تصریح باین مطلب دارد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ  
لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ

در شأن نزول این آیه چنین گفته اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که هنگامی که رسول اکرم قرآن میخواند باید آنرا مشوش کرد تا آیات را غلط اداء کند و از سخن باز ایستد، و در وقت تلاوت قرآن جمعی سخنان بیهوده میگفتند، دسته ای صغیر میزدند، برخی کف میزدند و گروهی شعرهای لغو میخواندند، این آیه نازل شد.

معنی آیه: کفار بیکدیگر گفتند مشنویید و گوش ندهید قرآنرا و سخنان لغو و وحشو در آن افکنید یا فریاد کنید در پیش او شاید باین وسیله بر پیغمبر غلبه کنید تا نتواند تلاوت قرآن کند

خداوند متعال برای جلوگیری از شرارت مشرکین حروف مقطعه را نازل فرمود تا وقتی که بگوششان امر غریبی خورد متعجب شوند که این چه کلماتی است که پیغمبر میگوید و این تعجب موجب سکوت آنان میشد و بعد از آن پیغمبر تلاوت قرآن میفرمود

واقوال دیگر در این باب نقل شده و بوعلی سینا هم رساله مستقلی

در فواتح السور تصنیف فرموده مسمی برساله نیروزیه ، اگر بخواهیم  
تمامی آنها را ذکر کنیم از سبک کتاب که بر اختصار است خارج خواهد  
شد و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین .

## حکمت نزول قرآن بطور

تدریج و مفرق و منجم

خداوند تبارک و تعالی میفرماید : **وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا  
نَزَّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ  
وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً**

مشرکین به پیغمبر اکرم گفتند گمان میکنی فرستاده خداوند  
هستی ؟ پس چرا قرآن جمله واحد و یکمترتبه بر تو نازل نمیگردد و  
بطور تدریج و پراکنده بر ما میخوانی و حال اینک که تمامی تورات و انجیل  
و زبور یکمترتبه نازل شد ؟ (ابن جریج میگوید از اول نزول قرآن تا  
آخر آن بیست و سه سال طول کشید) ، خداوند متعال در این آیه  
جواب مشرکین را میدهد .

معنی آیه : کفار گفتند چرا قرآن یکبار بر محمد نازل نمیشود  
چنین فرستادیم قرآن را متفرق و پراکنده تا ثابت گردانیم و قوت دهیم  
بتفریق در آن در اوقات متعدده دل تورا و بر تو خواندیم قرآن را بمهلت  
و تائی در مدت متباعد

و جواب خداوند در این آیه متضمن وجوه چندیست :

۱ - اینکه رسول اکرم امی بود و آشنا بقرائت و کتابت نبود

چنانکه خداوند میفرماید

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا  
لَا تَرَاتِبَ الْمُبْطِلُونَ

یعنی پیش از نزول قرآن خواننده کتابی نبود و کتابی را بدست راست خود نمی نوشتی و اگر خواننده و نویسنده بودی باطل گویان و تباهاکاران در شك می افتادند، یعنی مشرکین عرب میگفتند چون میخوانند و مینویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده و بر ما میخواند.

و چون معلوم شد که پیغمبر اکرم امی بوده پس اگر تمام قرآن بر پیغمبر یکمرتبه نازل میشد ضبط آن مشکل بود و احتمال نسیان داده میشد، اما تورات کتاب بود و موسی هم اهل قرائت و کتابت بود.  
۲ - کسیکه کتاب نزد او باشد بسا میشود اعتماد بکتاب میکند و در حفظ آن سهل انگاری می نماید لکن خداوند کتاب را دفعهً واحده نازل فرمود بلکه پراکنده و بطور تدریج نازل نمود تا حفظ و از بر کردن آن آسان تر باشد.

و دیگر آنکه چون امت هم امی بوده و اهل کتابت و قرائت نبودند برای اینکه امت هم بتوانند ضبط کتاب کنند و آنرا از بر نمایند مناسب آن بود که بر امت بتدریج خوانده شود

۳ - اگر تمام قرآن یکدفعه نازل میشد مسلماً چون مبتنی بر بیان احکام است تمامی احکام نازل میگردد و حفظ و ضبط احکام بر خلق سنگین و مشکل بود و عمل بآن مشکل تر، اما هنگامیکه تدریجاً نازل شود حفظ و عمل بآن سهل و آسان خواهد بود.



۴ - مشاهده جبرئیل در حالهای متعدد و زمانهای مختلف سبب تقویت قلب نبی بود و بعد از مشاهده او برادای آنچه حمل کرده قوی تر میگردد و بر احتمال اذیت خلق صابر تر میشد و بر جهاد با کفار ثابت تر میگردد .

۵ - بتدریج نازل شدن قرآن خود معجزه بزرگی است ، با وجود اینکه تدریجاً وده آیه و سوره های کوچک نازل میشد باز هم مشرکین قادر نبودند در مقام معارضه در آیند و بتوانند ده آیه مثل آن بیاورند ، و عجز مشرکین در تدریجی بودن نزول آن بیشتر معلوم گردید .

۶ - چون قرآن بحسب سؤال و وقایعیکه برای مردم روی میداد نازل میشد البته باید پراکنده و بطور تدریج باشد - و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين .

## امثال قرآن

خداوند میفرماید وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ این مثلها را برای مردم میزنیم و جز دانشمندان آنرا نمی فهمند و نیز میفرماید وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ یعنی خداوند مثلها را برای مردم میزند شاید که متذکر شوند

معنی مَثَل و فرق آن با مِثْل

ابوالبقاء در کلیات میگوید مَثَل اسم نوعی از سخن است که عامه و خاصه بر آن تراضی کرده باشند برای تعریف کردن چیزی بغیر الفاظ موضوعه برای او و در هنگام شادی و اندوه استعمال میکنند و بلیغ تر از

حکمت است و مثل بدو معنی اطلاق میشود یکی بمعنی مثل چون شبه و شبه و نقض و نقض بعضی گفته اند با لفظ مثل گاهی از وصف شی تعبیر میشود چنانکه خداوند میفرماید **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ** یعنی صفت بهشتی که خداوند پرهیزکاران را وعده فرموده است و گاهی بمشابهت چیزی بچیز دیگر در معنی ارمعانی گفته میشود.

لفظ مثل دلالت دارد بر مشابهت اعم زیرا لفظ نِد بچیزی میگویند که فقط در جوهر با چیز دیگر مشابه باشد و شبه بمشابه در کیف میگویند و مساوی بمشابه در کم میگویند و شکل بمشابه در قدر و اندازه میگویند اما مثل اعم از همه اینها است و از اینجهت است که خداوند در کتاب عزیزش هنگامیکه خواست از همه جهات نفی شبیه از خود بفرماید بالفظ **مِثْل** تعبیر نمود چنانکه میفرماید **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** و جمع میان کاف و مثل در این آیه برای تأکید نفی میباشد و اشاره باینستکه استعمال کاف و مثل هیچکدام صحیح نیست و بعضی در معنی این آیه گفته اند مثل بمعنی صفت میباشد و معنی چنین است که صفتی مثل صفت او نیست مرادشان اینستکه اگر چه خداوند را در بسیاری از صفات بصفه بشر متصف میکنند ولی این صفات در باری تعالی بنحویکه در بشر استعمال میشود نیست و قول خداوند که میفرماید **لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى** یعنی صفات زشت و مذموم برای منکرین آخرت است و صفات اعلی برای خدا است.

و خداوند بندگانش را از ضرب مثل برای ذات منیع خود منع فرمود چنانکه میفرماید **فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ** و بعد اشاره فرمود که خداوند

خود بنفس خود مثل میزند. بر ما روا نیست که باو اقتدا کنیم و فرمود  
 إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و بعد برای خود مثل زد و فرمود  
 ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا و در اینجا اشاره باینستکه جایز نیست  
 خدا را بصفتی از صفات بشر توصیف کرد مگر بآنچه که خداوند خود را  
 وصف فرموده است

### فایده تمثیل

تمثیل بهترین وسیله است برای آنکه وهم مسخر عقل گردد  
 و از فرمان و اطاعت او سرباز نه پیچد و نزدیکترین راهست برای فهماندن  
 جاهل کند ذهن و فرو نشاندن حرارت سرکشان تمثیل حجاب از روی  
 معقولات خفی برمیدارد و آنرا در معرض محسوسات میگذارد ناشناس را  
 معروف میکند و وحشی را مألوف می سازد عادت پیغمبران بر این جاری  
 بود که حکم را در بعضی از مقامات با امثال بیان می نمودند و حقایق  
 مشکل عقلی را بلباس مثالهای حسی می آوردند زیرا بر بیشتر مردم جهت  
 حسی غلبه دارد و نمیتوانند بر همین عقلی را بفهمند و معانی را از لباس  
 صورت تجرید کنند کسانیکه ذهنشان صاف و عقلشان کامل است بسبب  
 زیادی هوش خود از امثال پی بحقایق می برند چنانکه خداوند میفرماید  
 وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

ابراهیم نظام میگوید چهار صفت در مثل موجود است که در  
 کلامهای دیگر یافت نمیشود: ایجاز در لفظ و رسیدن بمعنی و حسن  
 تنبیه و خوبی کنایه پس مثل آخرین مرتبه بلاغت است.  
 ابن مقفع میگوید که هرگاه کلام را بصورت مثل آورند برای



گفتار و اضحتر و برای گوش زیباتر و برای اقسام سخن پیردامنه‌تر می‌گردد و برای امثال قاعده‌ای موجود نیست تا آنها را برطبق آن قاعده منظم و مرتب سازند بلکه از حیث درجات متفاوت و مختلف است چنانکه در قرآن از پشه گرفته تا خود رسول اکرم مورد مثل واقع شده است  
سوره‌هاییکه خداوند در آن مثل‌زده است عبارتند از: بقره آل عمران انعام اعراف یونس هود رعد ابراهیم نحل بنی اسرائیل کهف حج نور فرقان عنکبوت روم یس زمر زخرف محمد فتح حدید حشر جمعه تحریم مدثر .

## امثال قرآن

بر دو قسم است

قسم اول ظاهر است و به مثل بودن آن تصریح شده است قسم دوم ظاهر نیست و بمثل بودن آن اشاره نشده است اما قسم اول در قرآن زیاد است و ما بعضی از آن را گوشزد قارئین مینمائیم .

۱ - قول خداوند مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا

كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا یعنی آنان در جهل بمضامین و حقایق توریة مانند الاغی میباشند که بکتابهایی که در پشتش بار کرده اند جاهل است .

۲ - قول خداوند که میفرماید فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمَلْ

عَلَيْهِ يَلْهَمْتَ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَمْتَ یعنی این شخص در ملازمت و پیروی

از نفس مانند سگی است که در هیچ حال لهث (در آوردن زبان از تشنگی)

را ترك نمیکند .

۳ - آنجا که فرموده است **مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الذِّیْ اَسْتَوَقَدَ نَارًا**

تشبیه فرموده است کسی را که خداوند اسباب هدایت و توفیق را برای او فراهم ساخته ولی آن شخص از آن فرصت برای رسیدن بنعمت ابدی استفاده نکرده و فرصت را ضایع نموده است بکسی که با زحمت فراوان در تاریکی آتش روشن کند و چون آتش برافروخته شد و روشنی داد آن را تباه و ضایع کند و دوباره در ظلمت و تاریکی فرو رود.

۴ - آنجا که میفرماید **وَ مَثَلُ الذِّیْنَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الذِّیْ یَنْعَقُ**

**بِمَا لَا یَسْمَعُ اِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً** مدعو را بکوسفند تشبیه فرموده است و معنی را باجمال بیان کرده و مقابله را در معنی رعایت فرموده است نه در الفاظ و تفصیل کلام چنین است مثل پیدشوی کافران و خود کافران مثل چوپانیست که کوسفندان را صدا میزند و مثل کوسفندانی است که جز صدا و دعوت چوپان چیزی نمی شنوند.

۵ - آیه شریفه **مَثَلُ الذِّیْنَ یُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِی كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ** و همچنین سایر امثال قرآن.

اما قسم دوم و آن امثال کامنه که بمثل بودن آن تصریح نشده است. ماوردی میگوید: از ابو اسحق ابراهیم بن مضارب بن ابراهیم شنیدم که می گفت از حسن بن فضل پرسیدم و گفتم تو امثال عرب و عجم را از قرآن استخراج میکنی آیا این مثل در قرآن هست.

**خَیْرُ الْأُمُورِ أَوْسَاطُهَا** بهترین امور میانه آنهاست گفت در

چند موضع.

۱ - لَا فَارِضٌ وَلَا يَكْفُرُ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ يَعْنِي نَه پیر از کار

افتاده و نه جوان نارسیده میان آنچه مذکور شد از پیر و جوان .

۲ - وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ

ذَلِكَ قَوَامًا يَعْنِي و آنانکه چون انفاق کنند اسراف نکنند و تنگ

نگیرند و انفاق اینان میان اسراف و تقیر راست استاد است یعنی

طریقه اعتدال میباشد .

۳ - وَلَا تَجْهَرُ بِصَلْوَتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ

سَبِيلًا يَعْنِي و بلند مکن نماز خود را و نخوان آهسته و طلب کن میان

جهر و اخفات راهی را .

۴ - وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ

فَتَقَعَدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا يَعْنِي مساز دست خود را بسته بگردنت و مگشای

دست خود را بطوری که اسراف شود پس از آن بنشیننی ملامت کرده

شده و در مانده .

گفتم آیا این مثل در قرآن هست که : مَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَادَاهُ

هر که چیزی را نداند آنرا دشمن دارد گفت بلی در دوجا .

۱ - بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ يَعْنِي بلکه تکذیب

کردند بآنچه که علم نداشتند .

۲ - وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ يَعْنِي و

چون هدایت بقرآن نشدند و نپذیرفتند پس زود گویند این قرآن

دروغ کهنه است .



گفتم آیا این مثل در قرآن هست **إِحْذَرُ شَرًّا مِنْ أَحْسَنَتْ إِلَيْهِ**  
 بترس از شر آنکه باو نیکی کردی گفت بلی **وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنِيَهُمْ**  
**اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ** یعنی و کینه نداشتند مگر آنکه بی نیاز کرد  
 ایشانرا خدا و رسول از فضلش مراد اهل مدینه است که محتاج و تنگدست  
 بودند چون قدم مبارک حضرت رسول ص بآنجا رسید توانگر شدند و پس  
 از آن باذیت رسول اکرم قیام نمودند .

گفتم آیا این مثل در قرآن هست که **لَيْسَ الْخَبْرُ كَالْعَيَانِ** دیدن  
 مانند شنیدن نیست گفت بلی **أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالِ بَلِي وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ**  
**قَلْبِي** یعنی آیا ایمان نیاوردی گفت بلی **وَلَكِنْ** میخواهم قلبم مطمئن شود  
 گفتم آیا این مثل در قرآن هست که **فِي الْحَرَكَاتِ الْبَرَكَاتُ**  
 در جنبش برکت است گفت بلی **وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ**  
**فِي الْأَرْضِ مُرَافَعًا كَثِيرًا وَسَعَةً** و کسی که هجرت کند در راه خدا در  
 زمین موضع بسیار یعنی آرامگاهها و فراخی روزی می یابد .

گفتم آیا این مثل در قرآن هست **كَمَا تَدِينُ تَدَانُ** گفت بلی  
**مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ** هر کس بد کند جزا داده میشود بآن .

گفتم آیا این مثل در قرآنست که **لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرِ**  
**مَرَّتَيْنِ** مؤمن از يك سوراخ دو مرتبه گزیده نمیشود گفت بلی **هَلْ**  
**أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْنُكُمْ عَلَىٰ آخِيهِ مِنْ قَبْلُ** یعنی آیا امین

دارم شمارا بر او مگر چنانکه امین داشتیم شمارا بر برادر او پیش از این  
گفتم آیا در قرآن هست که مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ  
هر کس ستمگری را کمک کند خداوند آن ستمگر را بر او مسلط  
میکرداند گفت بلی كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ  
إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ نوشته شده است بر شیطان هر کس او را دوست  
دارد گمراهش کند و هدایت کند او را بعذاب دوزخ.

گفتم آیا در قرآن هست که هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ مَا رَجَزَ  
ما رزاید گفت بلی وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فُجْرًا كَفَّارًا .

گفتم آیا در قرآن هست که لِلشَّيْطَانِ إِذْنٌ دِيوَارِ كَوْشِ دَاوُدَ  
گفت بلی وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُ .

گفتم آیا در قرآن هست که الْجَاهِلُ مَرْزُوقٌ وَ الْعَالِمُ مَحْرُومٌ  
نادان توانگر است و دانشمند محروم گفت بلی مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ  
فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا .

گفتم آیا در قرآن هست الْحَلَالُ لَا يَأْتِيكَ إِلَّا قُوْتًا وَ الْحَرَامُ  
لَا يَأْتِيكَ إِلَّا جَزَافًا حلال نمیرسد مگر بمقدار قوت و حرام نمیرسد  
مگر زاید از حد گفت بلی إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا  
وَ يَوْمَ لَا يُدْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ یعنی چون آمد ایشانرا ماهیشان در روز  
شنبه درحالتیکه سراز آب بیرون کردند و در روز غیر شبیه نمی آمدند  
ایشانرا .

# قرآن بر اهین بر اصول

ایمانرا در بردارد

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا یکی از ظلمهائی که بقرآن وارد آمده و بی عنایتی هائیکه بکتاب خدا شده است همانا قول طوایفی از متکلمین و متفلسفین است که گمان کردند قرآن در مسائل اعتقادی و اصول دین بهیچ وجه اقامه دلیل و برهان ننموده است و دلالت قرآن بر امور اعتقادی از مبده و معاد و نبوت و قضاء و قدر و خیر و شر و امثال آن از راه قبول قول مخبر صادق است باین معنی چون پیغمبر راستگو و از طرف خدای جهان مبعوث است آنچه میگوید باید تصدیق کرد و در این مبنی غلط بزرگ و گمراهی و اضحی مرتکب شدند و ندانستند که قرآن اصول دین و قواعد ایمانرا با براهین متقن و ادله محکم بیان فرموده است و دلیل بر این مطلب

۱ - نص صریح آیه فوق است که میفرماید ای مردم از جانب

پروردگار شما برهانی آمد و نور و اضحی بسوی شما فرستادیم

۲ - اینکه چگونه تصور میشود شخصی مردم را باصولی دعوت

کند و برای آن اصول بهیچ وجه اقامه برهان نکند و بگوید من این اصول را از طرف خداوند برای شما بیان میکنم اما شما باید بروید در

کتب فلاسفه و متکلمین ادله اش را تحصیل کنید

۳ - قرآنیکه تقلید را حرام کرده و اطاعت بغير علم را نهی فرموده

چنانکه میفرماید وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ



وَالْقَوْلُ ادْكُلْ اَوْ لِيْكْ كَانَ عَمَّهٗ مَسْمُوْلًا و همچنين يهود را مخاطب ميسازد كه اگر راستگوهستيد بر عقايدتان برهان اقامه كنيد چنانكه ميفرمايد  
 قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ چگونه تصور ميشود بر اصولي  
 كه خلائق را بآن دعوت ميفرمايد اقامه برهان نكند .

۴ - ائمه دين و سلف صالح از اصحاب و تابعين پيش از دخول  
 فلسفه در اسلام و پيدايش علم كلام در اثبات مباني دين چه طريقي داشتند  
 آن مردميكه بنا بر دستور قرآن اطاعت كور كوران را ضلالت ميدانستند  
 آيا تصوير ميشود بدون برهان و دليل معتقد بوده و دليلي بر آراء خود  
 از كتاب خداوند نداشته باشند

خيلي جاي تأسف است كه بي اطلاعي بقرآن و عدم تدبر در آن  
 ملت اسلام را بجائي رسانيد كه در همه شئون بايد محتاج باجانب باشند  
 حتى در اقامه برهان بر اصول ايمان و عجيب تر از اين قول مردمانست  
 كه بهيچ وجه نصيبي در آخرت ندارند و جزو جنود شيطانند ميگويند  
 ما قرآن را نمي فهميم و هيچ وقت نخواهيم فهميد مگر اينكه امام زمان  
 ظهور كند و آنرا تفسير فرمايد اين عقیده كفري كه قائلش اگر بفهمد  
 چه ميگويد در زمره كفار خواهد بود تيشه بريشه قرآن زد و كار را  
 بجائي رسانيده كه ديگر مردم بقرآن اعتنائی ندارند و اعتقادات را از غير  
 قرآن اخذ نمودند ظاهراً مسلمان ناميده ميشوند اما در اعتقادات كافر  
 محض اند و از اينانست كه فرداي قيامت ختمی مرتبت در پاي ميزان عدل  
 الهی شكایت ميكنند .

چنانكه خداوند ميفرمايد وَ اِذْ قَالَ الرَّسُوْلُ يَا رَبِّ اِنَّ قَوْمِي  
 اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا و ما در اينجا حمايتاً للقرآن و هدايتاً للاهل

الایمان اول طریقے کہ عقلا در کشف حقایق بر آن رفتہ اند ذکر میکنیم  
و پس از آن طریقہ قرآن را در اقتناص حقایق بیان کردہ و بعد براہین  
واردہ در کتاب خدا را ذکر نمودہ و طریق سہ گانہ دعوت قرآن را کہ  
حکمت و موعظہ و مجادلہ است گوشزد مینمائیم وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا  
بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

## مقدمہ

علوم بردو قسم است اول ضروری و بدیہی کہ بھیچ وجہ محتاج  
بکسب نیست دوم نظری و کسبی کہ محتاج بنظر و کسب است بشر از  
آنروزیکہ پای در این خاک دان طبیعت گذارد و دنبال تفتیش حقایق  
و تعلیل اشیاء رفت و متوجہ بکون و ہستی شد نخست چیزی کہ نظرش را  
جلب نمود این بود کہ حقیقت این کون و عالم وجود چیست و ثانیاً  
نسبت من بکون چیست و ثالثاً در این عالم چه باید بکنم این تفتن  
انسانرا و ادار بجستجو و تحقیق نمود و آراء و عقاید مختلفہ پیدا شد  
جمعی گفتند حقیقتی نیست و راہی بشر بحقیقت ندارد و این جماعت  
بسفسطائیین نامیدہ شدند

برخی گفتند عالم منحصر بمحسوس است و عالمی غیر از این عالم  
نیست این گروه بحسیون خوانندہ شدند  
گروہی گفتند غیر از این عالم محسوس عوالمی است بیشمار کہ  
بہ نردبان حس نمیشود رفت و تحقیق در عوالم غیب منحصر ببرانست  
این گروہ فلاسفہ الہیون نامیدہ شدند

و جماعتی گفتند راہ تحقیق حقایق منحصر بمکاشفہ است و پای  
استدلالیان چوبین بود این جماعت بصوفیہ نامیدہ شدند قرآن راہ فہم

حقایق را دلیل و برهان میداند با شرایطی که بعد از ذکر طرق مختلفه بیان خواهیم نمود

### طریقه سوفسطائیه وردان

نصیرالدین طوسی در نقدالمحصل میگوید اهل تحقیق گفته اند که کلمه سوفسطا یونانیست سوفا بمعنی علم است و اسطا بمعنی غلط پس این کلمه بمعنی علم غلط است چنانکه فیل بمعنی دوست و سوف بمعنی حکمت است و فیلسوف بمعنی دوست حکمت پس از آن این دو کلمه معرّب شد و سفسطه و فلسفه مشتق گردید و میگوید ممکن نیست در عالم قومی باشند که این مذهب و طریقه را داشته باشند بلکه هر غلط کاری را در موضع غلطش سوفسطائی مینامند و چون بسیاری از مردم مذهب صحیحی ندارند و متحیرند يك سلسله سؤالات و ایراداتی را مرتب کرده نسبت بسوفسطائیه دادند تا اینجا کلام خواجه بود و از بیان بعد معلوم میشود که در لغت سوفسطائی و فرقه سفسطیون اشتباه بزرگی کرده است

صاحب تاریخ فلسفه اسعد فهمی میگوید که شیشرون در کتابش بروتوس حکایت میکند که بعد از سقوط سلطنت طغاة و ظلمه سیسیل چون آنان املاک اهالی را بغصب تصرف نموده بودند اهالی دعاوی بسیاری برضد طغاة در محکمه اقامه کردند تا اینکه اموال مقصوب را استرداد کنند مسلم است در این اقامه دعاوی مردمانی پیدا شدند که از حقوق موکلین خود دفاع میکردند و بواسطه حضور در محاکم و اقامه حجج و براین مبارات در بیان و خطابه می نمودند کم کم مردمان فصیح و بلیغی پیدا شدند و بزرگتر و مهم تر این جمعیت (کورا کس و تسیاس) بودند و این دو اول کسی بودند که خطبه را در کاغذ می نوشتند و بر رویه



این دو نفر دو شخص دیگر پیدا شد و پیروی این دو را کردند و آن (پروتوگراس و جورجیاس) بود که در يك محل عمومی مردم را صنعت خطابه میآموختند و در این شغل از مردم مزد میگرفتند و بلقب (سوفست) ملقب شدند یعنی انسان حکیم ماهر در هر علمی زیرا که از شروط شخص (محامی) وکیل دادگستری این بود که باید علوم متعددی را واجد باشند و چون شغلی که سوفسطائون برای خود اتخاذ کرده بودند دفاع از هر دعوائی بود خواه حق باشد یا باطل و شخص محامی قادر بود که براهینی اقامه کند تا خصم را مفحم گرداند و قانع سازد و پس از آن قدرت داشت که ضد او را بپراهین دیگر ثابت کند از این جهت لقب سوفست از معنی حقیقی آن تغییر کرد و نام هر مغالطی یا منازع در حقی گردید و از این رویه شك و ریب در دلهايشان پیدا شد و بهیچ حقیقتی معتقد نبودند

و چون سوفسطائیه مردمی قوی در اقامه دلیل بودند مقابل اینان بزرگانی پیدا شدند مانند (سقراط و افلاطون و ارسطو) و مورخین قرن پنجم پیش از میلاد را تشبیه نمودند بقرن هیجدهم و سفسطائین را به اسکولوپیدین انتهی

هنگامیکه بتاریخ فلسفه مراجعه کنیم می بینم مذهب شك در اعصار مختلف جلوهها نمود چنانکه (جورجیاس) که یکی از زعمای سوفسطائیه است میگوید ما در وجود اشیاء شك داریم و اگر موجود هم باشد راه بمعرفت آن نداریم

و در اعصار جدید از زعمای مذهب شك (داوید هیوم) است میگوید مسائلی را که عقل بشر بآن اعتماد میکند و میگوید بتوسط آنها بحقیقت

راه می‌پیمائیم تمامی آن و هم و خیال است مثل علت و معلول و سبب و  
و مسبب و جوهر و عرض و امثال آن پس بنابراین بهیچ وجه راه بحقیقت  
ممکن نیست

و اشهر سوفسطائیین در اعصار اولی (پیرو) است که قفطی در تاریخ  
الحکماء آنرا فورون نام نهاده و در سال سیصد و شصت پیش از میلاد  
متولد شده و در حمله اسکندر به هندوستان همراه او بود و کتابی هم تألیف  
نکرده که ما آرائش را بدانیم

اما شاگردش (تیمون) عقاید و آراء اوستادش را نوشته و اینک  
آراء اوست که ذکر میشود

میگوید بهترین رأی که شخص حکیم از خود می‌پرسد این سه  
است ۱ - این اشیاائیکه ما می‌بینیم چیست و چگونه پیدا شده است  
۲ - علاقه ما باین اشیا چیست ۳ - در مقابل اشیا عالم چه باید کرد  
سؤال اول را جواب میدهد که ما ظواهر اشیا را میدانیم اما  
حقیقت و باطن آنرا جاهلیم و راه بحقایق اشیا نداریم چون می‌بینیم  
یک چیز بالنسبه باشخاص مختلف جلوه‌های گوناگون دارد و هر شخص آن  
شی را طوری مشاهده میکند مخالف شخص دیگر و چون ثابت شد اینک  
آن شی واحد بمظاهر گوناگون بالنسبه باشخاص مختلف جلوه مختلف دارد  
پس محالست که ما حق و باطل اشیا را دریابیم .

و از اوضح ادله بر این مطلب اینست که آراء عقلاء مثل آراء عامه  
مختلف است و هر یک از عقلاء برای مقصد خود برهانی اقامه میکنند  
پس عقیده ای که نزد شخصی حق است و بران برهان اقامه نمود برای  
شخص دیگر ضد آن حق است و بران برهان هم اقامه میکند و گاهی  
میشود عقیده ای نزد شخصی حق و برهانیست پس از مدتی نقیض آن

عقیده برای او برهانی میشود بنا بر این از اینکه عقلاء برای خود اتخاذ کرده اند حقیقتی ندارد پس ما باید نظر خود را بایشاء باین طریق بیان داریم که نمی دانیم و همین جواب پاسخ سؤال دوم است :

اما از سؤال سوم که چه باید بکنیم اولاً باید توقف کنیم و هیچ عقیده ای اتخاذ نکنیم و از این جهت است که اتباع ( پیرو ) هیچ وقت حکم قطعی نسبت بایشاء صادر نمیکنند و نمیگویند حق در مطلب فلانست یا بهمان لکن میگویند ظاهر فلانست یا فلان یا میگویند محتمل است چنین باشد و نحو آن .

و چنانکه در اشیاء مادی حکم بتی ندارند همچنان در مسائل اخلاق و قانون و امور معنوی حکم قطعی صادر نمیکنند هیچ عقیده ای را حق نمی دانند و هیچ چیز را بد یا خوب نمیگویند چون میشود چیزی در نظر شخصی خوب باشد و در نظر دیگری بد یا بر حسب قانون خوب و بد باشد میگویند هنگامیکه شخص عاقل باین مرتبه رسید چیزی را بر چیزی ترجیح نمیدهد و نتیجه آن جود تام و بکاری اقدام نکردن است بدلیل اینکه هر عملی نتیجه تفضیل و ترجیح میباشد و قتیکه برای اشیاء مرجحی نباشد عمل از میان میرود و چون عمل نتیجه تفضیل و آن مبتنی بر عقیده است و عقیده هنگامی خواهد بود که جازم بحق باشد و جزم هم نمیشود تحصیل کرد و ( پیرو ) منکرانست .

و نیز میگویند باید لذایذ و هوسها را دور انداخت و زندگانی را با عقل مطمئن و بدون هوس انجام داد و خود را از هر وهمی خالی کرد تا سعادت مندی حاصل شود هنگامی که شخص عاقل از لذایذ اعراض کرد و بهوسها و موهومات پشت پای زد از بدبختی نجات خواهد یافت و عاقل باید نزد او شیء و نقیض آن یکسان باشد صحت مرض حیوة موت غنی



و فقر نزد خردمند یکسانست اما زمانی که راغب بطرفی نباشد و چون انسان در دنیا مجبور بعمل است باید خاضع عرف و قانون باشد نه اینکه آنها را حق و میزان بداند .

اکادیمی افلاطون رؤسائی داشت که همگی بر رویه افلاطون بودند هنگامی که ریاست به ( ارسیسیلوس ) رسید شك وارد مدرسه شد و مدرسه را در این وقت ( اکادیمی جدید ) نام نهادند و از میزات اینمدرسه معارضه شدید با رواقیون بود میگفتند رواقیون بدون اینکه بر مطلبی اقامه برهان شود تصدیق میکنند و مردمان خوشیاوری هستند .

( ارسیسیلوس ) نظریات رواقیین را در اساس معرفت رد نمود و گفت شناختن حقایق اساس محکمی ندارد و مقیاسی هم از راه حواس و عقل در میان نیست که آنها را بآن بسنجیم و از کلمات اوست که میگفت نمیدانم و تحقیقاً هم نمی دانم که نمی دانم .

اما اکادیمی جدید مثل ( پیرو ) مبالغه در شك نمودند و گفتند انسان مجبور بعمل است و لکن چون بحقیقت ممکن نیست راه پیدا کرد باید با احتمال و ظن عمل نمود و محتملات و مضمونات را مورد عمل قرار داد و مشهور ترین علمای مدرسه شك ( کارنیادس ) است و او آرائی دارد .

۱ - میگوید اقامه برهان بر هر چیزی ممتنع است بجهت اینکه نتیجه را باید بتوسط مقدمات برهانی نمود و مقدمات هم محتاج ببرهانست و همچنین آن برهان هم محتاج ببرهان دیگر است و تسلسل خواهد شد .

۲ - ممکن نیست رأی و عقیده خودمان را در چیزی بفهمیم حق یا باطل است چون قدرت مقایسه میان رأی خود و حقیقت آن نداریم و

نمی‌توانیم مقارنت و مناسبتی بیابیم و معلومات از عقل ما خارج است پس ما از اشیاء رأی خود را می‌بینیم و محال است که صورت و نقش شی با حقیقت آن یکی باشد ما صورت و نقش حقایق را می‌بینیم و از آن خبر می‌دهیم و مسلماً صورت و نقش شی غیر از حقیقت و مصداق او است خلاصه آنچه در ذهن در می‌آید جز یکسلسله مفاهیم چیز دیگر نیست و عقاید و آراء ما بر روی مفاهیم است و مفاهیم با حقایق دو چیز است پس تمامی عقاید و آراء موهوم است.

و از زعمای مذهب شك (انیسیدیموس) معاصر (سیسرون) و متعلم بتعالیم (پیرو) است و شهرت آن بواسطه وضع مبادی ده‌گانه است و در این مبادی ثابت نموده که معرفت اشیاء محال است و تمامی این اصول ده‌گانه مرجعش بدو یاسه اصل است که باشکال فلسفی جلوه داده و آن اینست

- ۱ - اینکه شعور احیاء و مراتب ادراک حسی اشیاء مختلف است
- ۲ - مردم طبیعتاً و عقلاً مختلف خلق شده‌اند و بهمین جهت اشیاء در نظر آنان بمظاهر مختلفی جلوه میکند

۳ - اختلاف حواس بواسطه اختلاف تأثر آنها از اشیاء است

۴ - ادراک ما حقایق اشیاء را بسته بحالات عقلی و طبیعی هنگام

ادراک آنها است

۵ - اشیاء بمظاهر مختلف در اوضاع و مسافتهای مختلف جلوه میکند

۶ - ادراک حسی ما اشیاء را بدون واسطه نیست بلکه مع الواسطه

است چنانکه مشاهده میشود که میان حواس ما و اشیاء هوا واسطه است

۷ - جلوه اشیا بواسطه اختلاف در مقدار و رنگ و حرکت و درجه

حرارت مختلف است

۸ - تأثر ما از اشیاء بمقدار الفت و انس بآنها مختلف میشود

۹ - آنچه از معلومات ما گمان میکنیم جز محمولاتی بر موضوعات نیست و تمامی محمولات علاقه هائیت میان بعض اشیاء و بعض دیگر یا علاقه میان نفس و اشیاء است و تمامی اینها حقایق اشیاء نیست

۱۰ - آراء و عقاید مردم بر حسب اختلاف بلاد مختلف است از این مبادی ده گانه نتیجه میگیرد که علم بکنه اشیاء ممتنع است و این وسائلی را که بشر در دست دارد مارا بحقایق اشیا نمیرساند خلاصه تمامی این بیانات اینست که سوفسطائیه منشعب سه گروه اند  
۱ - لادریه که میگویند ما شك داریم و در اینکه شك هستیم شك داریم .

۲ - عنادیه میگویند هیچ قضیه‌ای بدیهی یا نظری نیست مگر اینکه برای آن معارضی هست و میان قضایا معانده است مثلاً قضیه عالم حادث است بابر ایهنش معارضه میکند با قضیه عالم قدیم است و بر ایهن آن و چون همیشه میان قضایا تعاند است مانمی توانیم میان قضایا ترجیحی قایل شویم و حکم کنیم .

۳ - عندیه میگویند عقیده هر قومی قیاس بآن قوم حقست و قیاس بخصوصشان باطل .

## ابطال سخنان سوفسطائیه

اینکه سوفسطائیه میگویند ما چون بکشف حقایق راه نداریم پس باید متوقف شویم و دنبال تخری حقیقت نرویم و فارغ البال زندگانی کنیم و کردار خود را بر طبق عرف و عادت مردم قرار دهیم .  
این قول مثل سخن کسی است که رتبه پادشاه را ملاحظه نکند و عظمت او را در نظر بگیرد و به یبند که پادشاه مطاع و متبع و او امرش



جاری و احکامش بر برابری است و يك نظری بخود كند و نقص و كوچكى خود را ببیند و بخود بگوید كه محال و ممتنع است من برتبه پادشاهی برسم اگر چه میتوانم بوزارت یا شغل دیگر كه دون رتبه پادشاه است موفق شوم اما چون بسطنت نمیرسم شغلهاي دیگر را هم نمیخواهم و در او این فكر محقق شود چون برتبه عالی نمیرسم بهتر اینست كه به شغل پدری خود كه كناسی است قناعت كنم و كناس هم عاجز از تحصیل يك لقمه نان كه سد رمق كند و يك جامه ای كه از سرما و گرما حفظ كند نخواهد بود و سیره آباء هم محفوظ مانده است و بگوید :

دَعِ الْمَكَارِمَ لَا تَرَحَّلْ لِبَغْيَتِهَا وَاقْعُدْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الطَّاعِمُ الْكَاسِي

این شخص پست همت دون فطرت كوته نظر اگر فكر و تأمل كند باید بفهمد كه میان درجه كناس و پادشاهی منزلها است و باید هر كس كه نمی تواند بدرجات عالی برسد قناعت بدركات سفلی كند بلکه هنگاميكه همت گماشت كه از مرتبه پستی حركت كند هر چه بالاتر رود نسبت بآنمقامی كه دارد ریاست و عزت است همچنین درجات سعادات علمیه و عملیه متفاوت است هر كس منزلتی در علم دارد نباید بگوید من چون بجمع حقایق راه ندارم باید دنبال آن نروم و قناعت بجهل و نادانی كنم مَا لَا يُدْرِكُ كُله لَا يُتْرَكُ كُله .

خلاصه كلام سوفسطائیه در این سخن خبط بزرگی كرده اند و در حقایق را بخود بسته و بخت و ردائت جهل قانع شدند و مثل شخص كناس در كناسی ماندند نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالِ .

و باید دانست كه قول سوفسطائین بنفی حقایق مكابره با عقل و حس است .

و در رد قول اینان کفایت میکنند که گفته شود شما میگوئید اشیاء حقیقتی ندارند آیا این کلامی که میگوئید حقست یا باطل اگر گفتند حقست پس حقیقتی ثابت شد و اگر گفتند حق نیست پس بطلان قول خود اعتراف کردند و بشكك از این فرقه میگوئیم این شکی که شما دارید یا موجود و صحیح است یا موجود و صحیح نیست اگر گفتند موجود و صحیح است پس حقیقتی را قائل شدند و اگر گفتند موجود و صحیح نیست پس بنابر این ابطال و نفی شك را نمودند و مسلماً در ابطال شك اثبات حقایق است .

اما قول جمعیتی که میگویند هر قضیه ای نزد کسی که آنرا حق میداند حقست و نزد آنکسی که آنرا باطل میداند باطل است جواب میدهیم اعتقاد حقیقت در چیزی آنرا حق نخواهد نمود و همچنین اعتقاد ببطلان آن آنرا لباس باطل نخواهد پوشانید حق آن موجود ثابت در متن واقع و نفس الامر است اعتقاد در آن بهیچوجه مدخلیتی ندارد و بسبب آن واقع تغییر نمیکند اگر این حرف صحیح باشد لازم میآید یکچیز در آن واحد هم موجود باشد و هم معدوم و این اجتماع نقیضین خواهد شد و بطلان آن از بدیهات است .

### طریقه حسیون و تجربیون و ابطال آن

اینطایفه بر آنند که جز جسم و جسمانی چیز دیگر وجود ندارد و میگویند موجود منحصر به محسوس است و هر محسوسی یا جسم است یا جسمانی پس آنچه جسم و جسمانی نباشد موجود نیست و ماورای آبادات تن و قریه بدن مملکتی دیگر قائل نیستند و میگویند آنچه موضوع معرفت است و ممکن است بشر بآن راه پیدا کند منحصر به

محسوساتست و علم را در حدود محسوساتی که در تحت اختیار و تجربه در میآید محصور میدانند و آنچه محسوس نیست تعقل آنرا ممتنع میدانند و هر علمیکه بر معقولات دور میزند آنرا علم نمی شمارند بلکه وهم و تخمین می پندارند .

و موضوع علومشان محسوساتست و قوه شناسائی اشیاء را قوه مشاعر و حواس میدانند و حواس را جز ترتیب اعصاب چیز دیگر نمی پندارند و طریقه تحقیقشان طریقه تجربه و حس است و هر چه باین دو درآید آنرا علم میدانند و بنا بر این طریقه مباحث الهیات و نبوات و خودشناسی و اخلاق را علم نمیدانند چون مباحث متعلق باینها غیر محسوس است و در تحت تجربه و حس در نمیآید و خاتمه سخنانشان  
سَلَامٌ عَلَيَّ الْوَحْيِ وَالَّذِينَ .

و بنا بر این مبادی فاسد پیشوای این مذهب (کنت) علوم را بریاضی و طبیعی و فلک و شیمی و علم الحیوة و علم الاجتماع تقسیم نموده است .

و دلیل بر فساد قول اینان اینست که .

۱ - ما بالضرورة میدانیم افراد انسان در حقیقت انسانیت مشترك اند پس این حقیقت مشترك یا شکل و قدر و حیث معین دارد یا ندارد اگر اینقدر مشترك شکل و حیث معین داشته باشد لازم میآید که مشترك نباشد چون هر تشخصی مخالف تشخص دیگر است و اگر آن حقیقت مشترك قدر و وضع و شکل معین نداشته باشد و متعین بهیچ تعینی نباشد و با هر تعینی جمع شود مسلماً محسوس نخواهد بود و معقول خواهد شد پس گفته ایشان که هر چه محسوس نیست معقول نخواهد بود باطل شد



و بحث و تفتیش در محسوس مارا بغير محسوس رسانید و آن مفهوم انسان کلی است .

۲ - کسی که اعتراف بمحسوس نمود باید اعتراف کند که حسی هست چون اگر حس نباشد محسوس نخواهد بود و حس محسوس نیست بلکه معقول است پس از اعتراف به محسوس اعتراف بغير محسوس بوجود آمد .  
۳ - هر عاقلی نمیتواند منکر تعقل خودش شود با اینکه عقل نه متوهم است و نه محسوس .

۴ - برای محسوسات علاقهای پیدا میشود که نه محسوس است و نه متوهم و آن ادراک طبایع کلیه است مثل عشق و خجل و وجل و غضب و شجاعت و جبن و امثال آن چون کلی اینها را عقل مدرک است اما اشخاص و جزئیات اینها مثل عشق بفلان یا غضب بر بهمان یا ترس از فلان بحس ادراک نمی شود اما بوهم ادراک خواهد شد و هنگامیکه ثابت گردید که در عالم هستی موجوداتیست که بالذات از این مراتب خارج اند چون ذات ربوبی و موجودات عالم غیب پس آنها اولی هستند که معقول باشند نه محسوس

اما توهمیکه حسیون نمودند باینکه فکر در حقیقت وظیفه عضو است مثل جمیع وظایف بدن چنانکه وظیفه معده و امعاء هضم غذا و کبد افراز صفراء و غدد فکیه و آنچه زیر زبانت افراز لعاب میباشد همچنین وظیفه مخ فکر است که بواسطه تأثرات از امور وارده بر آن کار استدلال و استنتاج از او صادر میگردد

این توهم در منتهی مرتبه فساد و بطلان است و دلیل بر این اینست که هضم و افراز صفرا و لعاب از نوع فکر نیست چون هضم و امثال آن عمل مادی محض است شبیه اعمال طبیعت مثل انبات و تبخیر لکن عمل

فکر معنوی است و آن احاطه بکون محسوس و معقول میباشد و مناسبتی با عمل مادی صرف چون هضم و امثال آن ندارد و دیگر آنکه منخ تحقیقاً مدرک نیست بلکه آن آلت برای ادراک است چنانکه چشم آلت دیدنست

اگر گفته شود ادراک در انسان بواسطه بزرگی و کوچکی منخ قوی و ضعیف میگردد و کمال شکل و ترکیب کیمیای آن تأثیر کامل در ادراک دارد.

در جواب میگوئیم این کلام مثل اینست که بگوئی ابصار در انسان بنسبت صحت چشم و سلامت اجزاء آن از عوارض و کمال و شکل و ترکیب کیمیای آن قوی میگردد و همچنین گوش بواسطه کمال اجزاء و دقت ترکیب قوی میگردد لکن اگر دقت کامل شود می بینیم که حقیقه مبصر چشم نیست و همچنین شنونده گوش نیست چون گاهی میشود چشم در منتهی مرتبه صحت و سلامت است و لکن چون نفس اشتغال بامر مهمی دارد مثل وحشت سخت یا درد شدید با اینکه چشم باز و سالم است پیش پای خود را نمی بیند و همچنین گوش با آنکه صحیح است بواسطه اشتغال نفس بامر مهمی اگر فریاد هم زده شود گوش نخواهد شنید.

ممکن است در اینجا گفته شود چون منخ متأثر از الم و فزع شدید گردید انسانرا از تمیز مبصرات و محسوسات منصرف میکنند و این ندیدن و نشنیدن بواسطه انصراف است.

این ایراد است بسیار سست موجودیکه شانش این باشد که از شغلی بشغل دیگر متوجه شود و نزد امری دون امری توقف کند نمیشود گفت آن موجود مادی محض است ما آلات ماده را که دقت میکنیم می یابیم از کاری بکار دیگر منصرف نمیشوند مگر آنکه حایل مادی

پیدا شود مثل آئینه که منصرف و متوجه شخصی دون شخصی نمیشود مگر وقتیکه میان یکی از آنها و آئینه حجابی پیدا شود پس اگر چنانکه منخ مادی محض باشد مثل آلات ساعت یا آلات بخاری دیگر جنون است بگوئیم بواسطه الم و فزع منصرف میگردد چون تالم و فزع از امور معنویه و وهمیه است از خواص ماده و حرکت نیست .

خلاصه منخ ترکیب و مواد داخلی و خواص آن معلوم است چگونه تصویر میشود از مواد جامد غیر مدرک جوهر زنده ای که حدی برای تصور آتش نیست و نهایی برای مدرک آتش نمیشود پیدا شود و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین .

## طریقه کشف و شهود صوفیه

پیش از تحقیق در مسئله کشف محتاجیم به بیان مختصری در تسمیه صوفی و پیدایش اینفرقه .

در وجه تسمیه صوفی آراء زیادیست .

۱ - بعضی گفته اند صوفی مشتق از صوفه است و آن اسم شخصی بود که در بیت الحرام معتکف و اشتغال بعبادت داشت و غوث بن مر نامیده میشد از اینجهت صوفیه را منتسب بآن نمودند چون در انقطاع از خلق و اتصال بخدا شبیه صوفه هستند جوهری در کتاب صحاح و فیروز آبادی در قاموس و ابن جوزی در تلبیس ابلیس میگویند صوفه پدر قبیله ای از مضر بود و غوث بن مر نامیده میشد و این قبیله در جاهلیت خادم کعبه بودند و اجازه حجاج هم با آنان بود و سبب تسمیه غوث بصوفه این بود که ما در غوث را اولاد نمیشد نذر کرد که اگر خداوند باو پسری دهد بر سرش پارچه پشمی به بندد و او را خادم کعبه قرار دهد



۲ - بعضی گفته‌اند صوفی مشتق از کلمه صوفه است و آن بمعنی چیز دور افتاده‌ایکه کسی را بآن رغبت نباشد مثل کوفی که از کوفه مشتق است چون صوفیه شعارشان انکسار و تخفی و تواری از خلق است گویا مثل خرقة و کهنه دور افتاده‌اند .

۳ - ابن خلدون و نلدکه آلمانی و نیکلسون و جمعی دیگر میگویند صوفی مشتق از صوف است چون سلف صوفیه غالباً پشمینه پوش بودند و لباس پشمینه بتواضع و زهد نزدیکتر است .

یافعی میگوید لباس پشم چون اقرب بتواضع و خشوع میباشد متقدمین صوفیه آنرا می پوشیدند و دیگر آنکه پشم لباس انبیاء است و در حدیث وارد شده که رسول اکرم بر خر سوار میشد و لباس پشم می پوشید حسن بصری می گوید هفتاد بدری را دیدم که همگی پشمینه پوش بودند .

سهروردی در عوارف المعارف میگوید صوفیه لباس پشم را اختیار کردند چون زینت دنیا را ترک کرده و قناعت بسد جوع و ستر عورت نمودند و مستغرق در امر آخرت بوده و اعتناء بلذایذ و راحت نفوس نداشتند اما این قول درست نیست و انتساب لباس پشمینه بر رسول اکرم و سلف صالح مبنای صحیح ندارد بلکه اخبار برخلاف آنست .

چنانکه ابن جوزی در تلبیس میگوید بعضی از صوفیه لباس پشم می پوشیدند و دلیل میاورند باینکه پیغمبر اکرم لباس پشم می پوشید و حال اینکه رسول اکرم همه وقت لباس پشم در بر نمیگرد بلکه بعضی از اوقات ملبس باین لباس بود و پوشیدن لباس پشم معمول به عرب نبود و آنچه را در فضیلت لباس پشم روایت میکنند موضوع و بی اصل است و در این موضوع سند صحیحی در دست نیست و شخص پشمینه پوش

خالی از این نیست یا عادت بلباس پشم و البسه غلیظ دارد یا ندارد اگر دارد این عمل برای او فضیلتی نیست و اگر ندارد سزاوار نیست پیوشد چون اضرار و صدمه بخود است و مسلماً مشروع نخواهد بود و دیگر آنکه در پوشیدن لباس پشم جمع میان لباس شهرت و اظهار زهد نموده و هر دو مذموم است .

عَنْ أَنَسٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ لَبَسَ الصُّوفَ لِيَعْرِفَهُ النَّاسُ كَانَتْ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكْسُوهُ ثَوْبًا مِنْ جَرَبٍ حَتَّى تَتَسَاقَطَ عُرُوقُهُ  
 انس از رسول اکرم <sup>ص</sup> روایت میکند که فرمود هر کس لباس پشمینه پیوشد برای اینکه مردم او را بشناسند بر خداوند حق است اینکه او را جامه ای از جرب پیوشاند تا رگهای او از تنش بریزد .

عن ابن عباس قال قال رسول الله <sup>ص</sup> إِنَّ الْأَرْضَ لَتَتَّبِعُ إِلَى رَبِّهَا مِنَ الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الصُّوفَ رِيَاءً  
 ابن عباس از رسول اکرم <sup>ص</sup> روایت میکند که فرمود زمین فریاد میزند بسوی خدایش از کسانی که جامه پشمینه برای ریا میپوشند .

ابو جعفر بن جریر طبری میگوید کسی که لباس پشم را بر لباس پنبه و کتان ترجیح دهد خطاء کرده است .

طریقه سلف صالح این بود که لباس متوسط می پوشیدند نه بسیار عالی و نه خیلی پست و بهترین لباس را در روز جمعه و عیدین و ملاقات دوستان در بر میکردند ابو العالیه میگوید مسلمین در زیارت یکدیگر تجمل میکردند و مهاجرین و انصار لباس خوب می پوشیدند و بهترین عطرها را استعمال میکردند تمیم داری لباسی خرید به هزار درهم و در

آن لباس نافله شب را بجا میآورد و ابن مسعود بهترین لباس را میپوشید و بهترین عطر را استعمال میکرد.

ابی عبدالله ابن قیم در کتاب زاد المعاد میگوید غالب لباس رسول اکرم و اصحابش پنبه بود و بسا لباس پشم و کتان میپوشیدند.

شیخ ابواسحق اصفهانی بسند صحیح از جابر بن ایوب روایت میکند که صلت بن راشد بر محمد بن سیرین وارد شد در حالی که جبهه و ازار و عمامه پشمینه پوشیده بود ابن سیرین مشمز شد و گفت گمان میکنم که قومی پشم می پوشند و میگویند این لباس عیسی بن مریم است و به تحقیق مرا خبر داد کسی که او را متهم نمیدانم اینکه رسول اکرم گاهی لباس کتان و گاهی پشم و گاهی پنبه در بر میکرد و سنت پیغمبر خودمان احق به اتباع است.

مقصود ابن سیرین اینست که مردمی خیال میکنند که دائماً لباس پشم پوشیدن افضل است و میروند آنرا طلب میکنند و لباس غیر پشم نمی پوشند و همچنین در لباس زی و وضع و هیئت مخصوص برای خود درست کرده و مقید بدان باشند و طریق حق و افضل در لباس طریقیست که رسول اکرم بر آن بوده و مداومت بر آن داشته است و آن اینست که آنچه از لباس میسر میشد و مناسب با فصل بود می پوشید و مقید بزی و لباس خاصی نبود گاهی پشم می پوشید و زمانی کتان و هنگامی پنبه و بردیمانی و برد سبز و جبهه و قبا، و ردا، در بر مینمود و گاهی خف و گاهی نعل و گاهی عمامه مبارکش با تحت الحنك بود و گاهی بدون تحت الحنك گاهی رنگ عمامه سفید بود گاهی سیاه عایشه میگوید برای رسول اکرم لباس پشمینه تهیه کردم پوشید چون بدنش عرق کرد استشمام بوی پشم نمود لباس را از تن کند و دور انداخت ابن عباس میگوید رسول



خدا را دیدم با نیکوترین لباس ابی رفته میگوید که رسول خدا را دیدم که دو برد اخضر در برداشت و آن جامه ای بود که خطوط سبز داشت .  
و باید دانست که لباسی که نشان فقر و زهد باشد مذموم است چون کاشف از کفران نعمت و سبب کوچکی لابس است احوص از پدرش نقل میکند که وارد بر رسول خدا شدم در حالیکه لباس کهنه و کثیف در برداشتم رسول اکرم بمن فرمود آیا تو ازال دنیا چیزی داری گفتم بلی فرمود از چه سنخ است عرض کردم شتر و اسب و گوسفند و غلام و کنیز فرمود خداوند مالی که بتو داده است باید آنمال را بر تو بهینند

جابر گفت رسول اکرم وارد منزل من شد مردی را دید که مویش پریشانست رسول اکرم بآن مرد فرمود تو شانه نداشتی که سرت را شانه کنی از این بیانات بطلان قول کسانی که میگویند لباس پشمینه شعار رسول اکرم و سلف صالح است واضح گردید .

لکن آنچه مسلم است اینست که پوشیدن پشم از تقلید نصرانیت است که آن در اصل تصوف و روحانیت بود

ابن سیرین میگوید عیسی لباس پشم می پوشید و پیغمبر ما لباس کتان در بر میفرمود و سنت پیغمبر خودمان سزاوارتر بمتابعت است صاحب اغانی میگوید مسوح که جامه رهبانانست پوشیدنش در جاهلیت ممدوح بود و امیه بن سعد مسوح پوشید لباس پشمینه از زی رهبان بود و زهاد مسلمین پوشیدن آنرا بدعت میدانستند سفیان ثوری بکسی که لباس صوف پوشیده بود گفت این لباس بدعت است

جاحظ در کتاب حیوان میگوید نصاری هنگام عبادت لباس پشم می پوشیدند و در جزو دوم اخوان الصفا رساله طیر و حیوان میگوید راهبی در حالیکه لباس پشم پوشیده بود وارد شد و از مستشرقین (نلدکه)

میگوید لباس پشم از اصل شعار نصرانی است و (نیکلسون) میگوید نذر صمت و حلقه ذکر بر میگردد باصل نصرانیت

۴ - بعضی گفتند صوفی مشتق از صوفانه است و آن سبزی کوچکی است که در صحرا میروید و جهت نسبت اینست که صوفیه به بنات صحرا قناعت میکنند این وجه هم صحیح نیست چون اگر منتسب بصوفانه باشد باید گفت صوفانی

۵ - بعضی گفتند صوفی مشتق از صوفه القفاء است و آن موبهائی است که در موخر قفاء روئیده میشود و جهت تسمیه چون صوفی منقطع از خلق و متوجه بحق است

۶ - جمعی در جهت تسمیه گفتند چون این جمعیت در صف اول **بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ** اند **بَارْتَفَاعِ هُمُومِهِمْ** و **إِقْبَالِهِمْ عَلَى اللَّهِ** يَقْلُوبِهِمْ

۷ - قول کسی که میگوید در اصل صفوی بوده است منسوب بصفا (واو) را بجهت ثقل کلام مقدم داشتند صوفی شد

صاحب کتاب رشحات گفته لفظ صوفی مشتق از صفوة المال است یعنی برگزیده و منتخب چنانکه آدم را صفی نامیدند چون برگزیده شده از سایر موجودات است که **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا** و چون یاء نسبت بر صفو الحاق نمودند صفویشد و چون لفظ کثیر الاستعمال بود و بر زبانها ثقیل بود و او را که لام الفعل بود بجای فاء که عین الفعل بود گذاردند و صاد را بمناسبت و او ضمه دادند صوفی شد .

۸ - جمعی میگویند اشتقاق صوفی از صفه است و مراد از آن صفه ای بود مسقف بجزریده خرما که در مسجد رسول اکرم برای فقرای مهاجرین تهیه شده بود و جهت اشتقاق صوفی را از صفه چنین میگویند

چون اهل صفة بصفة صوفیه متصف بودند در ملازمت فقر و مسکنت و انقطاع از غیر حق

این اشتقاق نیز صحیح نیست چون نسبت بصفة صفی میشود مثل سنة و سنی و دیگر آنکه جماعت اهل صفة فقرائی بودند که بر رسول خدا وارد شدند اهل و عیال و مسکن نداشتند پیغمبر امر فرمود صفه‌ای در مسجد برای آنان تهیه کردند و بواسطه تنگی معیشت و نبودن مکان و ضیق بیت المال از روی ناچاری و ضرورت در صفة مسجد سکنی کرده بودند و از صدقات و خیرات امرار معاش می نمودند هنگامیکه مسلمانان قدرت پیدا کردند و در زندگانشان وسعت پیدا شد این جمعیت از صفة خارج شدند و وارد شغل و کار شده و مرغه الحال گردیدند.

### تحقیق

از این پراکندگی اقوال معلوم میشود که اشتقاق صحیحی برای لغت صوفی در دست ندارند و نیز کشف میشود که لغت عربی الاصل نیست چنانکه قشیری که از قطاب بزرگ صوفیه است در رساله قشیریہ میگوید  
 وَلَا يَشْهَدُ لِهَذَا الْإِسْمِ اِسْتِثْقَاقُ مِنْ جَهَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَلَا قِيَاسُ وَالظَّاهِرُ  
 أَنَّهُ لَقَبٌ يَعْنِي اِسْتِثْقَاقُ صُوفِيٍّ اِزْ اَصْلِ لُغَةِ عَرَبِيٍّ شَاحِدِيٍّ بَرَّانٍ نَيْسْتِ  
 وَقِيَاسِيٍّ هَمَّ دَر مِيان نَيْسْتِ وَظَاحِرٍ اَيْنِسْتِكِهْ اَيْنِ كَلِمَهْ لَقَبِ اِسْتِ.

چنانکه محققین تصریح دارند و ابن جوزی در تلبیس ابلیس میگوید که این اسم برای قوم صوفیه در قرن دوم هجری معین شد چون در زمان رسول اکرم جز لفظ مسلم و مؤمن کلمه دیگری معمول نبود پس از آن اسم زاهد و عابد پیدا شد و مردم زاهد رابطه صحیحی میانشان نبود و عمل زاهد و عباد بر طبق سنت پیغمبر بود پس از آن اسم صوفی پیدا شد مثل



اسماء دیگر از قبیل معتزلی جبری قدری اشعری ظاهری و امثال آن که اگر درست توجه شود پیدایش همین اسماء مختلف و احزاب گوناگون سبب انحطاط مسلمانان و بدبختی عالم اسلام گردید آیا میشود روزی بیاید که تمامی این اسماء گوناگون از مسلمانان برداشته بهمان اسم صحیحی که خداوند آنانرا نام نهاد و آن مسلمان است نامیده شوند؟

خلاصه در زمان رسول و صحابه و تابعین تا قرن دوم اسلامی اسمی از صوفی نبود هنگامی که مسلمین در بیشتر معموره عالم فاتح شدند و ملل مختلف وارد اسلام گردید فرقه هائی در اسلام پیدا شدند از آن جمله صوفی است .

پس بنابر این میفهمیم که کلمه صوفی نباید عربی باشد و این لغت یونانی است (صوفی) و باسین نوشته میشود چنانکه ابوریحان بیرونی در کتاب ماللهند تصریح بآن دارد و فاضل معاصر صاحب طریق الحقایق و از مستشرقین (فون هاسر) و عبدالعزیز اسلامبولی و استاد محمد لطفی جمعه این قول را ترجیح داده اند و کلمه سوف بمعنی حکمت است .

و از نویسندگان عرب اول کسیکه این لغت را استعمال کرده جاحظ است در کتاب بیان و تبیین چنانکه میگوید **الْصُوفِيَّةُ مِنَ النَّسَاكِ** و اول کسیکه بر او این اسم اطلاق شد ابوهاشم کوفی است

**تقریر کشف و شهود**

ارباب کشف و شهود گفتند قلب و نفس انسانی بالذات مستعد تجلی حقایق اشیاء در اوست و آنچه حایل میان قلب و حقایق میباشد حجابهای است هنگامیکه حجابها برداشته شد حقایق اشیاء در قلب جلوه کامل خواهد نمود .

و گفتند مثل قلب بالنسبة بحقایق و معقولات مثل آئینه بمتلونات است پس همچنانکه متلون صورت میباشد و مثال آن صورت در آئینه منطبع میگردد همچنین برای هر معلومی حقیقتی است و برای آن حقیقت صورتیست منطبع در آئینه قلب که در آن واضح و روشن میگردد و چنانکه آئینه موجودیست مستقل و صور اشخاص هم موجودات مستقل اند و مثال صور در آئینه موجودی دیگر است همچنین در کشف حقایق سه چیز است اول قلب و نفس انسانی دوم حقایق اشیاء سوم نقش حقایق و حضور آنها در قلب پس شخص عالم عبارت از شخصی است که مثال حقایق اشیاء در قلب آن حلول کند و معلوم عبارت از حقایق اشیاء است و علم عبارت از حصول مثال در آئینه است

و چنانکه در آئینه مانع کشف صور اشیاء در او پنج چیز است اول نقصان صورت آئینه مثل جوهر آهن پیش از آنکه صیقلی داده شود دوم بواسطه زنگ و کدورتی که در آنست سوم بواسطه محاذی نبودن صورت با آئینه چنانچه صورت در پشت آئینه واقع شود چهارم بواسطه پرده ای که میان صورت و آئینه حایل است پنجم بواسطه جهل بسمت مطلوب که متعذر است آئینه را بمحاذات او قرار دهد و تمامی اینها که ذکر شد مانع از انتقال صورت در آئینه است

همچنین قلب و نفس انسانی آئینه ایست مستعد برای جلوه حقایق در آن و سبب خالی بودن قلوب از حقایق این پنج سبب است

۱ - نقصان ذات و جوهر مثل قلب صبی که بواسطه نقصان ذات و جوهر و عدم قابلیت آن حقایق در او جلوه نخواهد نمود.

۲ - کدورت معاصی و خبثی که متراکم بر روی قلب شده است مانع ادراك حقایق و صفاء و جلای قلب و ظهور حقیقت در آن میباشد

چنانکه رسول اکرم میفرماید مَنْ قَارَفَ دَنَبًا فَأَرَقَهُ عَقْلٌ لَا يَعُودُ  
إِلَيْهِ أَبَدًا

۳- آنستکه معدول از جهت حقیقت باشد مثل قلب شخص مطیع صالح اگر چه صاف است اما حق و حقیقت در آن جلوه نخواهد نمود چون طالب آن نیست و قلب را بمحاذات حقیقت مطلوب قرار نمیدهد بلکه همیشه قلب را مشغول طاعات و عبادات قرار داده و متوجه حقایق نیست تا آنها در قلب جلوه کند هیچ وقت فکرش را بکار نمی اندازد تا علوم در آن پیدا شود

۴- اینستکه بواسطه حجاب میان قلب و حقایق علوم در آن کشف نخواهد شد چنانکه می بینیم شخصیکه مطیع حق است و شهوات خود را مقهور نموده و فکرش را هم متوجه ادراک حقایق کرده باز هم با حقایق آشنائی ندارد جهتش آنستکه از عقاید فاسده و عادات خبیثه حجابهایی دارد که از طفولیت راسخ در نفس آن شده و قطع پیدا کرده نمیتواند موهومات و عقاید را از خود دور کند بحقیقت برسد و این خود يك حجاب بزرگی است که بیشتر مردم گرفتارند

۵- اینستکه جهل بجهت مطلوب دارد راه علم را نمی داند و نمی تواند بتوسط مقدمات به نتیجه برسد

خلاصه کلام قلب برای تجلی حقایق همیشه مستعد است و آنچه که حایل میان قلب و ادراک حقایق است این پنج حجابست که ذکر شد که گویا پرده ایست میان ائینه قلب و لوح محفوظیکه در آن تمام اشیاء منتقش است

و تجلی حقایق و علوم از ائینه لوح محفوظ در ائینه قلب شبیه



انطباع صورت از آئینه‌ای به آئینه‌ایست و چنانکه حجابیکه میان آئینه و اشیاء است گاهی بدست برداشته میشود و گاهی بوزش باد لطف کشف حجاب از دیده دل میشود و بعضی از حقایق در آن جلوه میکند و گاهی بتوسط خواب مستقبل را می‌بیند و هنگام مرگ تمامی حجابها برداشته میشود و گاهی در بیداری کشف حجابها میگردد.

هنگامیکه این مطلب دانسته شد صوفیه در اکتناه حقایق راه کشف را می‌پیمایند و باستدلال عنایتی ندارند

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود  
واعنائی بکتب مصنف و تحصیل آن در نزد استاد ظاهری نمیکنند  
میگویند راه اقتناص حقایق مجاهده بانفس اماره و محوصات مذمومه و قطع  
جمع علایق و اقبال بکنه همت بخدای تعالی است و هنگامیکه اینها حاصل  
گردید خداوند متولی قلب عبد و متکفل تنویر اوست بانوار معرفت و علم  
و زمانیکه خداوند متولی قلب گردید بر او رحمت افاضه میشود و قلب نورانی  
و صدر منشرح و سر ملکوت برای آن منکشف میگردد و از روی قلب حجابها  
برداشته میشود و حقایق امور آلهیه در آن متلأء میگردد پس آنچه بر عبد  
لازم است باید خود را مستعد نفحات آلیه و بوارق ربوبیه کند بتصفیه باطن و  
احضار همت با اراده صادق و تشنگی تام تا حقایق ملک و ملکوت در آن جلوه کند  
آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست  
و گفتند راه کشف اول بکلی قطع علایق دنیوی نمودن و همت از زن و فرزند  
و مال و وطن و علم و معرفت برداشتن و از ریاست و جاه و شهرت دستگاه  
گذشتن است و باید سالک بجائی برسد که بود و نبود همه چیز نزد او مساوی  
باشد پس از آن خلوت اختیار کند و در زاویه‌ای با فراغت بال بنشیند و جمع  
همت کند حتی قرائت قرآن نکند و تأمل در تفسیری ننماید و حدیثی هم

نویسد بلکه کوشش کند که جز خداوند متعال در قلبش موجودی دیگر  
خطور نکند.

جز الف قامتش در دل درویش نیست

خانه تمک است دل جای یکی بیش نیست

و در هنگام جلوس در خلوت دائماً با حضور قلب الله الله بگوید تا برسد بمقامی  
که صورت لفظ و حروف و هدیت کلمه از ذهنش محو شود و قتیکه باین  
شرایط و آداب مشغول شد باید منتظر شود که خداوند بر او افاضه حقایق  
کند چنانکه بر انبیاء نمود و در این صورت و قتیکه اراده اش صادق و همتش  
صاف و مواظبتش کامل گردید دیگر مجذوب شهوات نخواهد شد و علایق  
دنیا او را منصرف از حقایق نخواهد نمود پس لواحق حق در قلبش لمعان  
پیدا میکنند و ابتدا مثل برقی بر او عبور کرده و بعد کم کم ثابت میگردد  
خلاصه کلام طریقه کشف مرجعش تطهیر محض و تصفیه و جلاء عبادت است پس  
از آن استعداد و انتظار میباشد.

### اشکال بر طریقه کشف و شهود

طریقه مکاشفه و شهود اگر چه طریقه انبیا و رسل است و آنان  
بمکاشفه و وحی ادراک حقایق اشیاء میکنند و دعوی صوفیه هم اینست  
که مادر اقتناص حقایق پیروی رسل گرام میکنیم.

اما باید دانست که فرق واضحی است میان وحی رسل و کشف اهل  
عرفان و آن اینست که نبوت حظوه ایست ربانی و مکانیست رحمانی و  
اختیار است آسمانی و عطائیست سبحانی کسی باین مقام بکسب و کوشش  
نایل نخواهد شد اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ خداوند داناست  
بر اینکه هر محلی را که بخواهد رسالت را در آنجا قرار دهد و همچنین

ميفرمايد وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي  
مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ يَعْنِي وَ همچنانكه وحی كردیم به پیغمبران  
پیش از تو وحی كردیم بسوی تو قرآن را بفرمان ما نبودى تو كه بدانى  
كتاب و ایمان چیست .

ولكن از لوازم آن كوشش و كسب و مهیا نمودن نفس برای قبول  
آثار وحی بعباداتی كه مشفوع ب فکر و معاملاتى كه خالص از شرك  
و رياء است .

پس بنا بر این نبوت صدفه و جزاف نیست كه هر چند بنده اى مخلع  
باین مقام گردد و همچنین بكسب و طلب نیست تا هر كس فكر كند و ریاضت  
بكشد باین مقام برسد .

چنانكه انسانیه برای نوع انسان و فرسیه برای نوع فرس و ملكیت  
برای نوع ملك كسبى برای اشخاص آن نوع نیست بلکه بوهب الهی  
و بخشش حضرت ربوبی است اما عمل بموجب نوعیت برای اعداد  
و استعداد است .

همچنین نبوت برای نوع انبیاء از برای اشخاص این نوع بكسب  
و مشقت نیست بلکه بوهب و افاضه است وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا  
اما عمل بموجب نبوت از عبادات و مكارم اخلاق و عادات و اكتساب خیرات  
و اختیار مشوبات معد برای افاضه است تا مهبط وحی و تنزیل گردد طه  
مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ در شأن نزول این آیه چنین گفته اند  
رسول اكرم بقدری عبادت كرد تا دو قدم مبارکش ورم نمود این آیه  
نازل شد اى پیغمبر فر و نفر ستادیم بتوقر آن را تا خود را بمشقت بیاندازى



رسول اکرم فرمود أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا و آنحضرت پیش از نزول وحی در کوه حرا، مشغول بتحنث و عبادت بود و میل بخلوت و عزلت داشت.

پس وحی در انبیاء سببش ریاضت و عزلت و گذشتن از دنیا و قطع علایق و عوایق نیست بلکه انبیاء نوع خاصی هستند که برای وحی و نزول جبرئیل ساخته شده اند منتهایش اعمال صالحه برای ایشان ممد و معداست و دیگر آنکه وحی غیر از کشف صوفیه است و ما انشاء الله حقیقت وحی را در مبحث نبوت این کتاب ذکر خواهیم نمود.

اما مکاشفه غیر رسل هیچ وقت با وحی شبیه نمی باشد چون وحی مصون از خطا است اما کشف صوفیه در آن خطاها و اغالیطی دیده میشود خَلِيلِي قُطَاعُ الْفِيَا فِي الْإِلَى الْحَمِي كَثِيرٌ وَاَمَّا الْوَاِصِلُونَ قَلِيلٌ و مکاشفه ایکه صوفیه دعوی میکنند باینظریقیکه در سابق بیان شد اشکالاتی بر آن متوجه است.

۱ - اینکه محو علایق از زن و فرزند و مال و وطن باین حدیکه میگویند متعذر یا متمنع است و چنین شخصیکه باراده و همت تمامی مراتب حب و بغض و عواطف و میول را زیر پای بگذارد میشود گفت از انسانیت بدور و بملکیت نزدیک یا محققاً ملك است و انسان هنگامی انسانست که تمامی این عواطف و میول را واجد باشد

و بر فرض محال اینکه تمامی علایق را از خود دور کرد باقی ماندن بر اینحال بسیار مشکل است رسول اکرم میفرماید قلب انسان اشد تقلبهاست از دیک در حال جوشیدن آن

۲ - بیشتر اوقات در اثناء مجاهده و ریاضت و خلوت نشینی مزاج

سالک منحرف میگردد و بدن مریض و مبتلا بفقر الدم میشود تا منجر  
بضعف عقل و جنون خواهد گردید نعوذ بالله من الجنون پس بنا بر این  
خطر در این راه زیاد است .

۳ - میگویند باید حب و بغض را ریخت و علایق را برداشت تا  
بتوان کشف حقایق نمود البته اگر کسی تمامی تقالید و حب و بغض و  
علایق دنیوی را ریخت ممکن است حقایق در قلبش جلوه کند اما باید  
دانست که چگونه بریزد مگر حب و بغض یا علایق دنیوی لباس  
است که از بدن بکنند اینها تمام با نفس انسانی عجین شده و در عقل باطن  
و لاشعوری آن جایگزین گردیده و متحد بانفس شده است چگونه میتواند  
انسان باین مقام برسد که تمامی علایق و امال و دوستیها و دشمنیها و هوسها  
و ارزوها و امثال آنرا از خود دور کند اگر مکاشفه مسبوق برهان نباشد  
و نفس ریاضت بعلوم نظریه نکشیده باشد و با حقایق علوم آشنا نباشد و  
از آن طرف هم عامی صرف باشد میشود خیالی فاسد بر او حکومت کند  
و سالها در آن خیال متوقف شود و این سخن از این قبیل است که کسی  
فقه و ریاضی نخوانده و عامی صرف است برود ریاضت بکشد و گمان کند  
که بالهام فقیه یا ریاضی دان خواهد شد و هر کس اینکار را کند مثل کسی  
است که دنبال کسب و فلاحت نرود بامید اینکه بکنجی خواهد رسید  
۴ - کشف و شهودیکه صوفیه دعوی میکنند و میگویند مابطریق  
مکاشفه بحقایق اشیاء مطلع میشویم بر این دعوی بهیچوجه دلیلی ندارند  
بلکه می بینیم مکاشفاتشان برضد یکدیگر است هر صوفی مسلک خاصی  
دارد برطبق مسلک خود مکاشفه نموده و کشف دیگری را باطل میداند  
و این خود يك برهان قوی است بر عدم حجیت کشف چون در مکاشفه  
باید همه حقیقت را بیک نحو مکاشفه کنند طریق استدلال نیست که اشتباه

در مقدماتش پیدا شود و اختلاف تولید کند چنانکه دیده میشود اهل نظر و استدلال در اکثر مطالب با یکدیگر اختلاف دارند و بر مطلب خود هم ادله اقامه میکنند.

اما مکاشفه شهود واقع است در مشاهده نباید اختلاف باشد و حال اینکه همین اختلافی که میان اهل استدلال و برهانست بطور اشد در میان اهل کشف و شهود وجود دارد يك صوفی سنی اشعری است در مکاشفه ابابکر و عمر را بالا تر از علی می بیند صوفی دیگر شیعی است در مکاشفه علی را افضل می بیند بلکه شیخین را بصورت منکر و بد مشاهده میکند يك صوفی ناصبی است در مکاشفه علی را بصورت بد می بیند دیگری نقشبندی است در مکاشفه طریقه خود و مرشدش را حق می بیند و امثال آن از قادری و مولوی و نعمت الهی و همچنین هر يك طریقه و مرشد خود را حق می بینند و دیگری را تکفیر میکنند.

وَكُلُّ يَدْعِي وَصَلًا بِلْيَالِي      وَلَيْلِي لَا يَقَرُّ لَهُمْ بَدَاكَا

و حال اینکه همه دعوی مشاهده حقیقت را میکنند و در مکاشفه نباید میان اهل کشف اختلاف باشد متأسفانه همان اختلافی که میان اهل استدلالست که کارشان خبر دادن از واقع است می بینم بعینه بلکه اشد میان اهل کشف و شهود است که میگویند ما واقع را می بینیم.

و دیگر آنکه ما وقتی که مکاشفات اهل عرفان را مشاهده میکنیم می بینیم چه بسیار مخالف حقیقت و تجربه است بنا بر این مقدمات نمیشود اطمینان کامل بکشف پیدا کرد و نباید اینطریق پر از خطر را پیمود . نکته ای در اینجا است که نباید از آن غفلت ورزید و آن اینست که (عیب می گر چه بگفتی هنرش نیز بگو) ما نمیخواهیم بگوئیم اکابر



اهل عرفان و مشایخ از اهل ایقان هر چه گفتند حقیقتی ندارد بلکه در کلمات اینان مطالب شامخ و مهمی است که از حوصله بیشتر مردم خارج است و در دقائق اخلاق و منازل نفس و بیان درجات سعادت و درکات شقاوت سخنانی دارند که نظیر ندارد و ما چون متعلم در مکتب قرآن هستیم هر جا حق را به بینیم خاضعیم و بمیزان متقن قرآن اشیاء را می سنجیم چنانکه خداوند میفرماید **فَدَسِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ** یعنی مژده بده بنده گان مرا آنانکه میشنوند گفتار نیکو و حق را پس متابعت میکنند نیکوتران گفتار نیکو را آنانکه خداوند هدایت نمود ایشان را و آنانند عقلاء و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین .

اکنون که معلوم شد بطلان طرق سه گانه از سفسطیون و حسیون و کشفیون شروع میکنیم به بیان طریقه قرآن در اکتناش اشیاء و اقتناص حقایق موجود است .

## طریقه قرآن در اقتناص

### حقایق اشیاء

قرآن عامل مهم و علت منحصر در ترقی و تکامل مسلمانان بود نه از جهت فصاحت و بلاغت و اسلوب که در منتهی مرتبه اعجاز است بلکه چون این کتاف آسمانی و دستور ربانی بطور اکمل مشتمل بر اصول علم و فلسفه و طریق تفکر و تدبر است و از اینجاست بود امتی که در منتهی مرتبه انحطاط فکری و مرکب اجتماعی بودند در تحت تربیت قرآن باوج علم و تفکر و ذروه اخلاق و تمدن نایل شدند و این ترقی بطوری سریع و مدهش

بود که یکی از معجزات تاریخ شمرده میشود هنگامیکه این نغمه الهی در امت عرب بلند شد اسرافیل وار روح بکالبد مردگان جهل و اخلاق دمدید یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول إذا دعاکم لِمَا یُحییکم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید خدا و رسول را چون بخواند رسول شما را بچیزی که زنده گرداند شما را .

قرآن خلائق را دعوت بتفکر نمود چنانکه میفرماید قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ یَعْنَى بگو ای پیغمبر موعظه میکنم شما را بیک کلمه اینکه برای خدا قیام کنید دو نفر دو نفر و یکی یکی پس از آن فکر کنید صاحب شما یعنی پیغمبر اکرم دیوانه نیست و همچنین فَأَقْصِصِ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَكَّرُونَ و نیز میفرماید إِنَّمَا مَثَلُ الْحَیْوةِ الدُّنْیَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا یَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَنَّتْ وَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَیْهَا آتَیْهَا أَمْرٌ نَایِلاً أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِیْداً كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ یعنی جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضاء و ادبار آن پس از اقبال مانند باران نیست که از آسمان فرستادیم پس بیامیخت بآن آب گیاه رسته از زمین از آنچه که آدمیان و چهارپایان میخورند تا وقتی که فراگرفت زمین پیرایه خود را و راسته شد به محصولات گوناگون و

میوه های رنگارنگ و گمان بردند اهل زمین آنکه ایشان قادرند بر درویدن گیاه و چیدن میوه های آن ناگاه بر آمد بر آن زمین عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید در شب یا روز پس گردانیدیم آن کشت و زرع را شبیه آنچه درویده باشند یا از اصل برکنده گویا که دیروز هیچ نبوده همچنین تفصیل دادیم آیات خود را برای قومی که متفکر اند .

قرآن اصولی برای تفکر وضع نمود و مردم را راه تفکر آموخت چنانکه میفرماید إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا یعنی بدرستی که ما راهنمایی کردیم انسان را براه راست یا شکر کننده و یا ناسپاس است اول اصلیکه قرآن انسان را بآن دعوت نمود کلمه وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا یعنی داده نشدید از دانش مگر اندکی باین اصل انسان را واقف بجهل و نقص خود نمود و اول درجه فلسفه اینست که بداند که نمیداند هنگامیکه به نادانی خود آگاه گردید دنبال تحقیق میرود چنانکه وقتی مریض واقف بمرض خود شد فکر علاج می افتد و موفق بشفاء میگردد و هنگامی که انسان را واقف بنقص کرد به اصل دوم دعوت فرمود وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا یعنی بگو خدایا علم مرا زیاد گردان باین اصل هر مسلمانی طالب علم گردید و متوجه بکعبه کمال شد اما متحیرماند چه علمی تحصیل کند و به چه اسلوبی وارد مدرسه علم گردد و حال آنکه بسیاری از علوم جزظنون و اوهام و خیالات و خرافات چیز دیگر نیست قرآن اصل ثالثی را وضع فرمود که مَآذًا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ یعنی بعد از حق و حقیقت جز گمراهی و ضلالت چیز دیگر نیست باین اصل هر مسلمانی یافت که غرض از علم و غایت مطلوب از معرفت

تفکر  
در  
قرآن  
اصولی  
برای  
تفکر  
وضع  
نمود  
و  
مردم  
را  
راه  
تفکر  
آموخت  
چنانکه  
میفرماید  
إِنَّا  
هَدَيْنَاهُ  
السَّبِيلَ  
إِمَّا  
شَاكِرًا  
وَإِمَّا  
كَفُورًا



وصول بحق و حقیقت است و لکن حق این نیست که مردم بسوی آن  
 رفته و موهومات و مظلوباتی برای خود ساخته اند لذا اصل چهارم را  
 گذارد که نباید بظن و گمان اعتناء کرد و بهیچ وجه نباید پیروی ظن را  
 نمود و ظن را مورد مذمت قرار داد چنانکه میفرماید **وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ  
 إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا** یعنی بیشتر ایشان متابعت  
 نمیکنند مگر گمان را و گمان باینکه نمیکنند از حق چیز پیرا و نیز میفرماید  
**وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ  
 وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ** یعنی و چه چیز متابعت میکنند آنانکه میخوانند  
 و می پرستند بجز خدای شریکان را پیروی نمیکنند مگر گمان را  
 و نیستند مگر اینکه دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و امثال این  
 دو آیه از آیات دیگر: **وَقَرَأْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ آيَاتِنَا لِيَلْهَمَ الْبَاقِيَ**  
**ظُنًّا وَكِبْرًا وَكُفْرًا وَكُلًّا يَسْتَخْفُونَ** و قرآن باین اصل بر مسلم حرام کرد متابعت  
 ظن و گمان را پس از آن باصل پنجم طریق حق را بیان فرمود چنانکه  
 میفرماید **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ**  
**كُلٌّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا** یعنی و از پی مرو و متابعت مکن آنچه  
 را که باو علم نداری بدرستی که گوش و چشم و دل هر يك از اینها باشد  
 از نفس خود پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما  
 باشما چه معامله کرده یا از سمع سؤال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی  
 و چشم را گویند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی  
 و چرا دانستی باین اصل مقرر فرمود که بچیزی که علم نداری نباید متابعت  
 و پیروی کنی و پس از آنکه دعوت بعلم یقینی فرمود باصل ششم که  
 مطالعه در کون و تفکر در آنست دعوت نمود و فرمود:

د  
 حقیقت  
 حقیقت  
 حقیقت

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْنِي بگو بنگرید  
 چه چیز است در آسمانها و زمین و نیز میفرماید اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ  
 وَ الْأَرْضِ وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ  
 يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ  
 السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ  
 النَّارِ يَعْنِي بدرستی که در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز  
 آیاتی است برای عقلاء آنانکه یاد میکنند خدا را ایستاده و نشسته و  
 بر پهلوهایشان و تفکر میکنند در خلقت آسمانها و زمین پروردگارا  
 نیافریدی اینرا بیهوده منزهی تو پس نگاه دار مارا از عذاب آتش .

باین اصل مسلمان واقف شد بر اینکه کون و عالم وجود مستقر  
 علم و مستودع حکمت است پس از توجه بکون و دیدن عظمت آن  
 وحشت بر او مستولی شد و گفت من کجا و ادراک کون کجا این من ضعیف  
 کوچک چگونه بر این کون غیر محدود پراز اسرار و نوامیس و علل و غایبات  
 دست رسی پیدا میکنم باصل هفتم وحشت را از بشر گرفت و او را قادر  
 بر احاطه کون قرارداد و بیان فرمود که خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ  
 وَ الْأَرْضِ يَعْنِي خلق کرد برای شما آنچه که در آسمان و زمین است  
 و نیز فرمود وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ  
 لِلنَّهَارِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ  
 النَّهَارَ وَ آتَيْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ اِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ یعنی ورام ساخت برای شما کشتی را تاروان سازد بدریا بفرمان او هر جا که میخواهد و مسخر کرد برای شما جو بهای آب را و مسخر کرد برای شما آفتاب و ماه را در حالتی که مستمرند در سیر خود و مسخر کرد برای شما شب و روز را و داد بشما از هر چه که خواستید و اگر شمارش کنید نعمت خدا را نتوانید احصاء کرد بدرستی که انسان ستمکار و ناسپاس است .

باین اصل شناساند و اعلان نمود عالم انسانیت را که کون را مسخر تو قراردادم و پایت را بر فرق فرقدان فلک نهادم اما متحیر شد که به چه طریق مسلط بر کون باید شد و به چه راه اسرار وجود را خواهد دانست اصل هشتم را مقرر نمود که الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا یعنی کسانی که جد و جهد کنند در ما راه را بآنان نشان خواهیم داد و هدایت بمنزل مقصود خواهیم نمود .

باین اصل مسلمان یافت که باید مجاهده کند و بجهد و تفکر و استدلال میتواند واقف بر اسرار کون شود .

خلاصه کلام طریقه قرآن تفکر و استدلال است و چون راهنمای بشر عقل است اما در صورتیکه مسلح باسلحه برهان باشد و آنچه که مانع تعقل بشر است حجابهایی است که او را مانع از وصول بکعبه حقیقت میداشد و تمامی اختلافاتی که عقلائی جهان در مسائل نظریه دارند بواسطه اینست که در طریق تعقل رفع موانع ننموده اند قرآن علاوه بر بیان راه استدلال موانع تفکر را کاملاً بیان فرموده و ما در اینجا موانع تعقل را بطوریکه قرآن بیان کرده است ذکر میکنیم .



## تقلید از مواع تعقل است

خدا میفرماید **إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ** یعنی ما یافتیم پدران خود را بر طریقه و دینی و ما اقتداء با آثار ایشان میکنیم و نیز میفرماید **وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كُنَّا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ** یعنی و هنگامیکه گفته شود بایشان که پیروی کنید آنچه خدایتعالی فرستاد گفتند بلکه پیروی میکنیم به آنچه پدران خود را بر آن یافتیم آیا متابعت پدران میکنند اگر چه پدرانشان چیزی تعقل نمیکنند و هدایت نشدند در این دو آیه قرآن کسان را که تقلید کورکورانه میکنند مذمت فرمود.

و تحقیق در اینمطلب اینستکه تقلید اقتباس است که پسران و اخلاف از پدران و اسلاف میکنند و علمای اجتماع میگویند یکی از امتیاز انسان بر سایر حیوانات اختصاص اوست باقتباس تقلیدی یعنی انتقال تقالید از جیلی بجیلی و هر چه تقالید طولانی تر شود ثابت تر خواهد بود و رها کردنش مشکل میشود چون انسان هر عملی را مکرر کرد و نیکو شمرد میل میکند دیگری هم اینکار را انجام دهد بخصوص هنگامیکه دیگری محبوبش باشد مثل فرزند مسلماً او را وادار میکند که اقتداء کند و پدران و اسلاف تمامی عقاید و عادات خود را برای اخلاف و پسران وارث میگذارند و زمانیکه عادات و عقاید از پدران به پسران و از سلف بخلف منتقل شد تمامی آنها در آنان ثابت میشود خلاصه کلام تقالید

و عادات مثل راهیست که هر چه بیشتر آنرا رفته شود مهیاتر برای عبور و مرور میگردد پس از آن بسیار مشکل میشود که مردم را از این راه منصرف نمود و زندگانی بشر در هر زمانی اینطور بود که انصراف آنان از تقالید و عادات کار مشکل بشمار میامد

تقالید و عادات در جوامع بشر همیشه مقدس بود و مردم معتقدند که مخالفت تقالید و عادات موجب ضرر و بدبختی خواهد بود جهت هم معلوم است چون اعمال و عقایدی که از جیلی بجیلی بارث میرسد اگر ضرری هم داشته باشد عادات او را تدارك میکند اما اعمال و عقاید تازه مخالف با تقالید چون امتحان نشده مردم می ترسند که عادات سابق را رها کنند و دیگر آنکه ترك عادت چون مولم است و انسان بالطبع فرار از اله میکند از اینجهت از مخالفت تقالید اجتناب می ورزد و واهمه بشر صورت تقدس بآن میدهد و توهم میکند که قوه غیبی آنان را در مخالفت تقالید عقاب خواهد کرد و اگر در دنیا عقاب نشوند مسلماً در آخرت معذب خواهند بود.

### عواملیکه مساعد با تقالید است

- اول شیخوخت شخص پیر در تقالید و عادات خود متعصب است و نمیشود عقاید را از او گرفت و سبب آن دو چیز است
- ۱ - وظایف الاعضائی و آن اینست که جهاز عصبی دماغ شخص پیر تصلب پیدا میکند دیگر قابل تغییر نیست بخلاف جوان که بواسطه نرمی اعصاب زود میشود در آن تأثیر کرد.
  - ۲ - عقلی و آن اینست که چون انسان عقاید و عاداتی دارد که در مدت مدید زندگانی تحصیل کرده و رأی و عملش بر آن قرار گرفته راضی

بمناقشه نمیشود و در این مدت هم ادله‌ای برای خود تهیه کرده اگر چه ضعیف است اما نزد او بواسطه عادات و بعد مدت قوت پیدا کرده هر چه ادله یقینی برخلاف عقیده اش بیآورند مفحم نخواهد شد

دوم از عوامل مساعد با تقلید عزلت مکانیست جماعتیکه سکنی دارند در مکانی از زمین که محدود بحدود است و بهیچ وجه معاشرت با اقوام دیگر ندارند همیشه بتقلید و عادات خود باقی خواهند ماند و بسیار کم اتفاق می افتد که تغییری در فکر و رویه اینان پیدا شود بنابراین شهرهائیکه از دایره عمران دور و یا در راه حرکات عمرانی واقع نشده اند بر تقلید قدیمه خود متعصب و پایدار خواهند بود.

سوم تکلم بلغات مختلف در يك امة مانع از تغییر عادات و تقلید است چون لغت جامع و تکلم مشترك میانشان نیست تا تفاهم حاصل شود پس بنابراین بر تقلیدشان باقی خواهند ماند.

### معالجه قرآن مرض تقلید را

چون علاج حتمی تقلید دانش و حکمت است و شخص امی و درس نخوانده همیشه اقتصار بشنیدن اساطیر و قصص و خرافات از پیران میکند و پیران هم آنچه از پدران شنیده برای پسران میگویند بنابراین امیه و جهل رفیق تقلید و بی علمی مؤید خرافات است بعکس دشمن تقلید علم و دانش و غذای روح معرفت و بینش است چنانکه جسم بغذاهای مادی نمو میکند و قوی میگردد همچنین روح بنظریات علمیه نیرومند میشود و عقل بمعلومات بکمالات لایقش میرسد شخص دانشمند زنجیر خرافات را پاره کرده و بار تقلید را از دوش میاندازد و با هر بادی حرکت نمیکند و تابع هر ناعقی نمیشود



از اینجهت است که خوار کنندگان انسانیت و بنده کنندگان آزادگان بشریت از کاهنان و ارباب کنیسه علم را بر بشر حرام کردند و به رجس و پلید بودن آن حکم نمودند چنانکه (لاروس) در دایرة المعارف میگوید که اینان گفتند علم شجره ملعونه است که میوه‌های آن کشنده بنی آدم میباشد و این عقیده ضار و گرفتار بی مغز و اعتبار را در عالم اسلام بعضی از متصوفه رواج دادند و گفتند أَلْعِلْمُ حِجَابُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ و عجب است از عارف قیومی و محقق رومی با آن شرح صدر و گفتارهای بی نظیر که دارد این مطلب را بیان فرموده چنانکه میگوید

زیرکی بفرش و حیرانی بخر	زیرکی ظن است و حیرانی نظر
زیرکی آمد سباحت در بحر	کم رهد غرق است او پایان کار
زیرکی چون باد کبیر انگیز تو است	ابلهی شو تا بماند دین درست

و نیز میگوید :

دفتر صوفی سواد و حرف نیست      جز دل اسفید همچون برف نیست

البته خطای بزرگان هم مثل خودشان بزرگ است ابن فهد حلی میگوید که می بینیم علمای بزرگ اشتباههای بزرگ میکنند این برای اینست که باید بدانند که بشر محتاج بمعصوم است که او خطا نمیکند و گرنه ملای رومی افتخار عالم علم و عرفانست و مسلماً معصوم نبوده و کسی هم قائل بعصمت او نیست .

و همچنین متفقه جامد و بی اطلاع مردم را از تعلم علوم نظری و فلسفی و طبیعی منع کردند و جز فقه و علم خلاف و تعلم چند حدیث سایر علوم را حرام و بدعت دانستند و کار مسلمانان را باینجا رسانیدند که از علوم کون بیخبر و از قافله ترقی عقب ماندند و به مردمان همجی ملحق

شدند نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالِ وَمِنْ حَقِّ الْأَرَادِلِ وَالْجَهَالِ

قرآن چون برای شفای امراض اخلاقی و اجتماعی از جانب پروردگار بر رسول اکرم نازل شد چنانکه میفرماید وَ نُفِّرُ لِمَنْ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ خلائق را دعوت بعلم نمود و در فضیلت علم و علماء آیاتی نازل فرمود .

۱ - خداوند میفرماید إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ یعنی

ترس از خدایتعالی هیچ کس را نیست جز دانشمندان :

خشية الله را نشان علم دان      انما يخشى تودرقرآن بخوان

و در آیه دیگر میفرماید جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ تا آنجا که فرمود ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ یعنی بهشت کسی راست که در دل وی ترس خدا باشد و جای دیگر فرمود وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ از آیه اول معلوم شد که جز عالم را ترس خدای نباشد و از آیه دوم معلوم شد که جز ترسندگان را بهشت نبود پس از هر دو آیه لازم آمد که جز علماء را بهشت نبود .

و باین مضمون در اخبار هم وارد شده است چنانکه از ختمی

مرتب (۳) روایت است که اواز رب العزه روایت میکند که فرمود يَعْرِتِي

وَجَلَالِي لَا أَجْمَعُ عَلَى عَيْدِي خَوْفِينَ وَلَا أَجْمَعُ آمَنِينَ فَإِذَا آمَنِي

فِي الدُّنْيَا أَخَفْتُهُ فِي الْآخِرَةِ وَ إِذَا خَافَنِي فِي الدُّنْيَا آمَنْتَهُ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ یعنی بعزت و جلال که دو ترس بر یک بنده جمع نمیکنم و همچنین

دو امن اگر ایمن باشد از من در دنیا اورا در قیامت میترسانم و اگر از من ترسان باشد در دنیا اورا در قیامت ایمن میکنم .

۲ - اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ این آیه مبارکه اول آیه ایست که بر رسول اکرم نازل شد یعنی بخوان بنام آن کس که از خون بسته انسان را آفرید و پروردگار تو آنست که آدمی را عالم و دانا نمود در ذکر این دو صفت دقیقه شریفی است و آن آنستکه اول حال آدمی علقه است و از همه چیزها پست تر میباشد و آخر کار آدمی علم است و این حالت از همه چیز در جهان شریفتر میباشد .

۳ - فضل حق متعال در حق سید انبیاء بسیار بود لکن هیچ فضلی را عظیم نشمرد مگر در صفت علم که فرمود وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كُنَّا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا یعنی آموخت ترا خدای آنچه را که نمیدانستی و فضل خداوند بر تو بزرگ است و در صفت خوی خوش او هم فرمود وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ پس معلوم شد که هیچ صفت کامل تر از این دو نیست اول علم دوم خلق .

۴ - حق متعال دنیا را اندک خوانده است چنانکه میفرماید قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ و معلوم است که نصیب يك آدم از همه دنیا نسبت بهمه دنیا کم است اما علم و حکمت را به بسیاری وصف فرمود وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا پس معلوم شد بسیار دنیا اندک است و اندک علم و حکمت بسیار است .



۵ - قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

و جای دیگر میفرماید هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ بَس چنانکه هیچ نسبت میان خبیث و طیب و اعمی و بصیر و ظلمات و نور و ظل و حرور نیست همچنین نسبتی میان عالم و جاهل نیست :

۶ - يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ

یعنی بلند مرتبه گردانید خداوند آنچنانکسانیکه ایمان آوردند و آنچنان کسانیکه علم بآنها داده شد در جاتی

### اخبار وارده در فضیلت علم

۱ - رسول اکرم (ص) فرمود فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ سَبْعِينَ

دَرَجَةً مِنْ كُلِّ دَرَجَةٍ حَضَرَ الْقُرْسَ سَبْعِينَ عَامًا إِنَّ الشَّيْطَانَ يَضَعُ  
الْيَدَ عَنِ النَّاسِ فَيَبْصُرُ بِهَا الْعَالِمُ فَيُزِيلُهَا وَالْعَابِدُ يَسْتَعْلِلُ عَلَيَّ عِبَادَتِهِ

یعنی فضل عالم بر عابد بهفتاد درجه است و هر درجه هفتاد سال راه اسب دهنده میباشد زیرا که شیطان بدعت را در مردم می نهد و شخص عالم آنرا می بیند و ازاله میکند و مرد عابد مشغول عبادتست و خلق را از وی منفعت نبود .

۲ - رسول اکرم (ص) میفرماید مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِتْقَاءِ اللَّهِ

فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْعُلَمَاءِ وَ الْمُتَعَلِّمِينَ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا مِنْ مُتَعَلِّمٍ  
يَخْتَلِفُ إِلَى بَابِ عَالِمٍ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ عِبَادَةَ سَنَةٍ وَ

بَنَى لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ وَ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ وَ الْأَرْضُ  
يَسْتَفْقِرُ لَهُ وَ يَصْبِحُ مَغْفُورًا لَهُ وَ شَهِدَتِ الْمَلَائِكَةُ لَهُمْ بِأَنَّهُمْ

عُتْقَاءَ اللَّهِ مِنَ النَّارِ یعنی هر کس آزادگان را میخواهد به بیند نظر در علماء و متعلمین کند قسم بآن خدائیکه نفس محمد در قبضه قدرت اوست هیچ متعلمی نیست که در خانه عالمی برود مگر اینک که حق متعال بهر یک قدم او عبادت یکساله نویسد و بهر قدمی از برای او در بهشت شهری بنا کند و بر زمین که راه می رود زمین برای او طلب آمرزش میکند و بامداد آمرزیده بر خیزد و فرشتگان گواهی دهند که اینان آزادگان از آتش اند

۳ - پیغمبر اکرم (ص) چون علی علیه السلام را بیمن فرستاد فرمود

يَا عَلِيُّ لِأَنَّ يَهْدِي اللَّهُ بِكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا تَطَّلِعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ تَغْرُبُ یعنی ای علی اگر خدایتعالی مردی را بتوسط تو هدایت کند برای تو بهتر است از آنچه آفتاب بر او طلوع و غروب کند.

۴ - رسول اکرم (ص) فرمود مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُحَدِّثَ بِهِ النَّاسَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ آعَظَاهُ اللَّهُ أَجْرَ سَبْعِينَ نَدِيمًا یعنی هر کس طلب علم کند تا برای رضای خدا بخلق رساند خداوند ثواب هفتاد پیغمبر باو مرحمت میکند.

۵ - رسول اکرم فرمود يُوزَنُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ وَ دَمُ الشُّهَدَاءِ فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ یعنی وزن میشود روز قیامت مداد علماء و خون شهیدان پس رجحان پیدا میکند مداد علماء.

۶ - رسول اکرم (ص) میفرماید يَقُولُ اللَّهُ لِلْعُلَمَاءِ إِنِّي لَمْ أَضْعَعْ عِلْمِي فِيكُمْ وَ أَنَا أُرِيدُ عَذَابَكُمْ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ

خداوند میفرماید: من علم را در دل شما ننهادم تا شمارا عذاب کنم،  
داخل بهشت شوید، گناهان شمارا آمرزیدم.

چون فضیلت علم بآیات و اخبار ثابت شد اکنون میگوئیم اسلام  
برای علم نهایی قرار نداد و مقید بقیدی ننمود و محدود بحدی نفرمود  
رسول اکرم (ص) میفرماید: مَنْ قَالَ أَنْ لِلْعِلْمِ غَايَةً فَقَدْ بَخَسَهُ حَقَّهُ  
وَوَصَعَهُ فِي غَيْرِ مَنْزِلَتِهِ الَّتِي وَضَعَهُ اللَّهُ حَيْثُ يَقُولُ وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ  
الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا يَعْنِي: هر کس بگوید از برای علم غایتی است حق علم  
را ضایع کرده و در غیر منزلتیکه خداوند قرار داده وضع نموده چنانکه  
میفرماید از دانش داده نشدید مگر اندکی.

اسلام از لسان حکیم علیم در قرآن قویم تصریح نمود حکمت  
خالق را که در کلامش برصفوه انبیاء نازل شده است کسی نمی یابد مگر  
بنور علم چنانکه میفرماید: وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا  
يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ.

قرآن کسانی را که در طلب علم تکاسل میورزند و تحصیل نمیکنند  
بسوء منقلب و طبع پر قلوب که عاقبتش سوء عذابست انذار فرمود چنانکه  
میفرماید: وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا  
مُبْطِلُونَ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ يَعْنِي: و اگر  
بیاوری تو محمد (ص) برای منکران و معاندان به آیه و معجزه ای هر آینه  
کفار گویند نیستید شما (پیغمبر و مؤمنان) مگر تباه کاران و دروغ گویان  
همچنان مهر می نهد خداوند بر دل کسانی که عالم نیستند. بمثل این آیات  
ابواب علوم حقیقیه را بر عقول بشر باز نمود و بزرگتر چیزیکه میشود



خالق جهان را بان پرستش نمود علم را مقرر فرمود، رسول اکرم (ص) میفرماید  
 أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ طَلَبُ الْعِلْمِ یعنی: بالاترین عبادات طلب علم است، و نیز  
 فرمود: نَظَرُ الرَّجُلِ فِي الْعِلْمِ سَاعَةً خَيْرٌ لَهُ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً  
 یعنی: نظر مرد در علم یکساعه بهتر است از عبادت شصت سال. اسلام علم  
 را منحصر بشهری دون شهری یا شخصی دون شخصی قرار نداد، رسول  
 اکرم (ص) فرمود: أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ عِلْمَ رَاطِلِبٍ كُنَيْدَا كَرِجَه  
 در چین باشد، و نیز فرمود: أَلْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا أَنَّى وَجَدَهَا  
 یعنی: حکمت گم شده مؤمن است هر جا او را بیابد اخذ میکند. مسلمان  
 نباید ترك تعلم کند برای آنکه معلم آن مخالف با اوست در عقیده،  
 رسول اکرم (ص) میفرماید: خُذِ الْحِكْمَةَ وَلَا يَضُرُّكَ مِنْ آيٍ وَءَاءٍ  
 خَرَجَتْ حِكْمَتٌ رَا بِيَامُوزَاز هِر ظَرْفِي خَارِجٌ شُود تُو رَا ضَرَرٌ نَمِيَزَنَد  
 قرآن کسان را که در کون و آثار قدرت حق تدبیر نمیکنند انداز  
 شدید فرمود چنانکه میفرماید وَمَنْ كُنَّ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي  
 الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَمِيلاً یعنی: هر کس در این دنیا کور است و  
 چشمش بحقائق باز نیست پس او در آخرت کور و گمراه تر است.

هر که امروز نه بیند اثر قدرت دوست غالب آنست که فرداش نباشد دیدار

### سیر در ارض علاج مرض تقلید است

چون سابق گفتیم از مؤیدات بقای تقالید ماندن در يك مكان  
 و معاشرت نمودن با اقوام و امم دیگر است، از اینجهت علاجش را  
 قرآن بیان فرموده.

۱ - قرآن امر بحج بیت الله نمود چنانکه میفرماید: **وَلِلّٰهِ عَلٰی النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا** که بر هر شخص مستطیع مسافرت بمکه را واجب فرمود در این مسافرت شخص حاج علاوه بر اصلاح نفس و عبادت پروردگار و فواید معنوی بی شمار آن با اتم مختلف اصطکاک پیدا میکنند و بر آراء و عقاید دیگران آشنا میشود و بر صنایع و علوم سایرین مطلع میگردد و بر عادات و تقالید و خرافات مردمان آگاه میشود و انحطاط و ترقی اتم دیگر را می بیند که اگر درست دقت شود تمامی این مشاهدات مکتبی است برای انسان و چون انسان بالفطره برای حق و خیر ساخته شده و بالجبله دنبال تفتیش حقایق میرود و همیشه میخواهد جلب خیر کند و دفع شر از خود نماید مسلماً در این مسافرت منافعی را برای خود تشخیص میدهد چنانکه قرآن شریف یکی از حکمتهای حج را تشخیص منافع مقرر فرمود: **وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكَّلُ رِجَالًا وَّ عَلٰی كُلِّ ضَامِرٍ يَا تَبِّينَ مِنْ كُلِّ فِجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَّ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْلُوْمَاتٍ عَلٰی مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ فَكُلُوْا مِنْهَا وَّ اطْعَمُوْا لِبِائِسَ الْفَقِيْرِ**. یعنی: و نداده ای ابراهیم در میان مردمان و بخوان ایشان را بحج خانه خدا تابینند مردمان بر تو پیادگان و سواران بر هر شتر لاغری که بجد تمام می آیند از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سواره و پیاده بحج بیایند تا ببینند منفعتهائی که مرایشان است و نام خدا را ذکر کنند در روزهای معلوم که ده روز اول ذی الحجه است بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا از بسته زبانت انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد اینست که قربانی را بنام خدا کنند چون کفار بنام

بتان قربانی میگردند پس بخورید گوشت آن قربانی را و بخورائید از آن قربانی در مانده محنت کشیده و محتاج تنگ دست را .

۲ - امر بمطلق سیر در ارض فرمود ، چنانکه میفرماید : قَدْ خَلَّتْ

مِنْ قَبْلِكُمْ سُنُنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

الْمُكَدِّبِينَ . یعنی : بتحقیق گذشت پیش از شما سنتها از حوادث جهان

وامتهائی بودند که بواسطه نافرمانی امر خدا هلاک شدند پس بروید سیر

کنید در زمین و به بینید بلاد عاد و ثمود و بیابان لوط و امثال آنرا پس

بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی چگونه بوده است آخر کار تکذیب

کنندگان . و نیز میفرماید : قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ

كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَدِّبِينَ . که در این دو آیه تصریح میفرماید که باید از

مکان و محیط خود خارج شد و حال گذشتگان را مطالعه کرد و وقایع امم

دیگر را در تحت دقت و نظر آورد که اینان بواسطه تکذیب رسل و بقای

برخلافات و تقالید باطله چگونه عاقبت کارشان منجر بهلاکت گردید .

## دوم از موانع تفکر اطاعت

کبرا و بزرگان و پیروی اخبار و رهبانست

خداوند میفرماید : اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ

دُونِ اللَّهِ . یعنی : گرفتند یهودان و نصرانیان غیر خدا را از دانشمندان

و زاهدان خدا یانی و نیز میفرماید : وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَعْطَمْنَا سَادَتَنَا

وَ كُتِبَ عَلَيْنَا أَنْ نَسْتَعِيبَهُمْ .



یعنی: اهل جهنم فردای قیامت میگویند پروردگارا ماسادات و بزرگان خود را اطاعت نمودیم آنان ما را گمراه کردند. بزرگترین وسیله‌ای که خوار کنندگان نوع بشر برای سیطره و ریاست خود انتخاب نمودند و بشر را از حقوق طبیعی خود محروم و از خصایص فطریه و کمالات انسانیه برهنه کردند و این حقوق و خصایص را تحت تصرف خود قرار دادند که بهر طرف بخواهند و هر شکل اراده کنند بشر را موافق هوی و کبر بآئیت خود قرار دهند، همانا کلمه: **إِعْتَقِدْ وَ أَنْتَ أَعْمٰی** بود یعنی کور کورانه باید معتقد بشوی و هنگامیکه برق تفکر بر دماغ کسی میزد و کلمه چرا را میگفت و سبب چیز را میپرسید که چرا باید این مسئله چنین باشد یا چنان فوراً حکم بخروج از دین میدادند و آن بیچاره فهمیده را طعمه آتش میکردند این هوی پرستان و جباران در ارض و مفسدین حرث و نسل روحانیین از کاهنان و احبار و رهبان بودند.

این غولان گمراه کننده بشر برای خود حق ولایت بر نوع انسان قایل شدند حتی اطفال مردم را میگرفتند و مطابق آراء و موهومات خود تربیت میکردند و در ذهن مردم جای گزین مینمودند که سعادت و شقاوت ابدی موکول باراده و مرتبط به مشیت ایشانست تا بجائی رسید که خود را شفعی خلق نامیدند، خدا میفرماید: **وَلَوْ اَتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ فِیْهِنَّ** یعنی: اگر حق متابعت هواهای اینانرا بکند هر آینه آسمانها و زمین و هر که در میان آنهاست تباه خواهد شد. و چنان مردم را تربیت کردند و بآنان تزریق نمودند و گفتند شما روح و وجدان ندارید مگر اینکه اطاعت کور کورانه کنید و از ما دین را تبعاً

و بلا دلیل بیاموزید و این سنت سیئه چنان در اعماق نفوس نفوذ کرده مردم بزرگان و روحانیون را کور کورانه تقلید کرده و اطاعت نمودند و از خود رأی و اندیشه ای نداشتند و مردم بر طبق قالبی که این غولان راه انسانیت آنانرا ریختند ساخته شدند و چنان منغمر در پرستش کاهنان و شیادان گردیدند که هر زمان فکرشان میخواست جولان بزند و امری را تحقیق کند دردل اینان گویا هاتفی ندا میداد و میگفت ای متفکر توحق تفکر نداری وجدان نداری که تمیز حق از باطل دهی حق تو اینست که بلا دلیل اطاعت کنی .

از این جهت حریت نفس و آنچه مبتنی بر آنست ، از حریت مدارکی که مربی ملکات فاضله است ، مرد چنانکه می بینید همین دعوت را امروز علمای سوء بطوری شدید تر میکنند و میگویند دین تعبد است و باید تقلید کور کورانه کنی ! وجهله از متصوفه بطریق اکمل در نفوس مریدان تزریق میکنند و میگویند مرید در مقابل شیخ باید « کالمیت بینیدی الغسال » باشد و « مقام مرید عدم الاراده » است و تا مرید فاقد اراده نشود و مرشد را درن کر و عبادت نگیرد و پرستش کور کورانه نکند بکمال نخواهد رسید . این تعالیم زشت سبب شده که حریت نفس را از انسان گرفت و بشر را خاضع هر شیادی نمود و عقل را از تفکر و تجسس و تفتیش حقایق بازداشت .

### قرآن و حریت نفس

در این هنگامیکه بشر حریت نفس را از دست داده و خاضع هر شیادی گشته بود ، قرآن به بشر حریت نفس عطاء فرموده و انسانرا از قید رقیبت و بندگی غیر خدا خارج نمود اساس مساوات را در میان بشر برقرار فرمود خداوند میفرماید : **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى**

وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ

یعنی: ای مردم ما آفریدیم شما را از مرد و زن و چون همه از یک پدر و مادر باشید پس در نسبی فخر کردن و در نسبی طعن زدن هیچ وجهی ندارد و گردانیدیم شما را شعبه ها یعنی جماعت های عظیم منسوب بیک اصل و قبیله ها، تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید بعضی از بعضی یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز شوند بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکار ترین شما است.

رسول اکرم (ص) میفرماید: **إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ بِالإِسْلَامِ نَجْوَةَ**

**الْجَاهِلِيَّةِ وَتَفَاخُرَهُمْ بِآبَائِهِمْ لَأَنَّ الْإِنْسَانَ مِنْ آدَمَ وَ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ وَ أَكْرَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ** یعنی: خداوند بتوسط اسلام تکبر جاهلیت و فخر به پدران را برداشت چون انسان از آدم است و آدم از خاک است و گرامی ترین مردم نزد خداوند پرهیزکارترین آنانست.

باین اصل مهم هر امتیازی را برداشت، از قبیل امتیاز بمال بجاه باباء و امتیاز را منحصر بدو چیز فرمود:

۱ - بعلم، چنانکه خداوند میفرماید: **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ**

**يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** و جای دیگر فرمود: **يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ**

**آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ**.

۲ - تقوی، چنانکه میفرماید: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**

و مقرر فرمود که تقوی از اموری نیست که بمجرد نظر در افعال مرد در طاعات و اصناف عبادات بشود حکم کرد، چه بسا میشود تمامی اعمال



بواسطه عقیده سخیفی که در شخص راسخ شده هباءً منثوراً شود خداوند میفرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ** یعنی: ای گروه مؤمنان! مسخره و استهزاء نکنند قومی از شما قوم دیگر را شاید آن قوم از قوم مسخره کنندگان بهتر باشد، و همچنین زنانی از زنان دیگر را استهزاء نکنند شاید استهزاء شدگان از استهزاء کنندگان بهتر باشند.

اسلام مقرر فرمود که قبول اعمال صالح از خصایص ربوبی است کسی حق ندارد عملی را که از غیر می بیند حکم بقبول یا رد آنرا کند بلکه باید حکم آنرا با خالق جهان واگذار کند، اگر چه شخص در عمل بغایه قصوی پرهیز کاری برسد، رسول اکرم (ص) میفرماید: **وَيْلٌ لِلْمُتَلَبِّينَ مِنْ أُمَّتِي الَّذِينَ يَقُولُونَ هَذَا لِلْجَنَّةِ وَهَذَا لِلنَّارِ** یعنی: وای بر کسانی که حکم بر خدا میکنند و میگویند این شخص اهل بهشت است و این شخص اهل جهنم است.

اسلام طایفه خاصی از مسلمین را در تحت امتیاز خاصی برای امر خاصی معین نفرمود و همه را در مقابل قانون یکسان قرار داد اسلام در رحمت را بر همه باز فرمود که هر کس می خواهد وارد شود بهیچ وجه احتیاج بمرشدی جز کتاب خدا و سنت رسول اکرم (ص) ندارد و اکتفا باین نفرمود بلکه تحذیر کرد از اطاعت مردمانی که دعوی خاصی داشته باشند چنانکه رسول اکرم میفرماید: **مَنْ قَالَ أَنَا عَالِمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ** یعنی: هر کس بگوید من عالم هستم پس او نادانست و نیز میفرماید: **أَخَوْفُ مَا**

أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي رَجُلٌ يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ يَضَعُهُ فِي غَيْرِ مَوَاضِعِهِ وَرَجُلٌ  
يَدَّعِي أَنَّهُ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ

یعنی: بیشتر چیزیکه بر اتمم میترسم مردیستکه تأویل میکند قرآن را و او را در غیر موضعش قرار میدهد و مردیکه دعوی کند و بگوید من سزاوارتر باین امرم اسلام تأکید فرمود باینکه نجات انسان فردای قیامت منحصر باعمال صالح است چنانکه میفرماید: وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى یعنی: و اینکه نیست مر انسان را مگر آنچه سعی میکند و بدرستیکه سعی خود را زود باشد که به بیند و بهیچ وجه انتساب بشخص بزرگ مؤثر در سعادت انسان نخواهد بود چنانکه خدمت سید الساجد پن عرض شد که چرا تو اینقدر بخود مشقت میدهی و حال اینکه جدت رسول خدا و جد دیگر علی مرتضی و پدرت سید الشهداء است فرمود: إِذَا نَفَحَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ. یعنی: هنگامیکه در صور دمیده شد و قیامت بپا شد نسب برداشته میشود رسول اکرم میفرماید: يَا عَبَّاسُ وَيَا صَفِيَّةُ عَمِّي النَّبِيُّ وَيَا فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ إِنِّي لَسْتُ أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ. یعنی: ای عباس و ای صفیه دو عم پیغمبر و ای فاطمه دختر محمد (ص): من نمیتوانم شما را فردای قیامت نجات دهم عمل من مال من است و عمل شما برای شما است.

اسلام مقرر نمود که او امرآلهیه بالنسبه بجمیع از کوچک و بزرگ و وضع و شریف علی السوا است کوچکتر مسلمانان و بزرگتر آنان یک نحو تکلیف دارند چنانکه میفرماید: كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّ رَاعٍ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ

یعنی: همه شما سرپرست هستید و هر سرپرستی مسئول از رعیتش است با این قواعد متقن و احکام مستحکم بشر را از ذلت اسارت نفس بشری دیگر نجات داد و سعادت و شقاوت را گرو بند اعمال شخص مقرر نمود و روابط اخوت را مؤکد و روح مساوات را سایید فرمود و سواد اعظم مسلمانان را دستخوش عده قلیلی قرار نداد که هر قسم بخواهند آنان را تسخیر نمایند و بر طبق هوای خود هر جا بخواهند سوق دهند **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ .**

### قرآن و حریت عقل

قرآن چنانکه نفس بشر را از قید راهزنان و شیادان آزادی مرحمت فرمود، همچنین عقل را آزادی مطلق اعطاء نمود چون بزرگترین خصیصه و مهمتر اثریکه انسانرا است همانا قوه تعقل میباشد که بشر را از همجت تاریک بمدنیت روشن رسانیده و همین سلاح عقل است که انسانرا در تنازع بقاء موجودات سر آمد جهان گردانیده و از تخوم ارضین تا نجوم سموات را مسخر انسان نمود اگر انسان عقل را بکار نمی انداخت اینطور مدارج تکامل و ترقی را نمی توانست بییماید.

غولان راه انسانیت و خوارکنندگان جامعه بشریت دیدند اگر این سلاح انسان که عقل است با علم منضم شود و این شمشیر برنده از غلاف خارج گردد دیگر لشکر خرافات و جنود اباطیل و اوهام در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند و مسلم است که گمراه کنندگان ریاست و عزت و استفادات دیگرشان موکول بر جهل جامعه و عدم رشد مردم است از اینجهت آمدند مردمرا بر راههای مختلف و موهومات گوناگون از تعقل و تفکر بازداشتند تا خود بتوانند با سانی بمقاصد زشت و آرزوهای



پست خود برسند، تصریح کردند که عقل حق ندارد در آنچه این پیشوایان میگردیند تأمل کند و اگر تعقل و تفکر برای کسی حاصل میشد، حکم بالحداد و خروج از دین می نمودند و می گفتند دین تعبد است و با تعقل مناسبتی ندارد. رسول اکرم (ص) فرمود: **الَّذِينَ هُوَ الْعَقْلُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ** یعنی دین همان عقل است و کسی که عقل ندارد دین هم ندارد و نیز فرمود: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْقِلُوا مِنْ رَبِّكُمْ وَتَوَاصَوْا بِالْعَقْلِ تَعْرِفُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَمَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ يُنَجِّدُكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ**. یعنی: ای مردم تعقل کنید و وصیت بعقل کنید تا بشناسید آنچه را خداوند بشما امر کرده و آنچه را از او نهی فرموده و بدانید که عقل فردای قیامت نزد پروردگارتان شما را یاری میدهد.

قرآن باین قواعد الهیه عقل را از بند های اوهام و اطاعت کورکورانه مرشدان و کاهنان نجلات داد و مرشد حقیقی را که عقل است جای نشین آنان قرارداد اسلام بعبادات جواری تنها قناعت نکرد بلکه عبادات منضم بعقل را مورد قبول قرارداد چنانکه رسول اکرم میفرماید: **لَا يُعْجِبُنَاكُمْ إِلَّا اسْلَامُ رَجُلٍ حَتَّى تَنْظُرُوا مَاذَا عَقَدَهُ قَلْبُهُ** یعنی: بشکفت نیاور دشما را اسلام مردی تا اینکه به بینید عقد قلبش بر چه است.

عبادات بدنیه و طاعات عضلیه بهیچ وجه بری انسان مفید نیست مادامیکه بواسطه ضعف عقل دستخوش هر نوع افراط و تفریط باشد و امور را در غیر موضعش قرار دهد و اشیاء را بغیر میزان وزن کند چنانکه مشاهده میکنیم بسیاری از مردم صالح و متقی بواسطه نداشتن عقل گرفتار

بدبختیها و نکبتها میشوند، در محضر ختمی مرتبت ص جمعی مدح شخصی را نمودند و در آن مبالغه کردند رسول اکرم ص فرمود: عقل این شخص چگونه است؟ عرض شد که ما از کوشش در عبادت و اقسام خیریکه از او صادر میشود عرض میکنیم و شما از عقدهش سؤال میفرمائید؟ رسول اکرم ص فرمود: **إِنَّ الْأَحْمَقَ يُصِيبُ بِجَهْلِهِ أَكْثَرَ مِنْ فُجُورِ الْفَاجِرِ وَ إِنَّمَا يَرْتَفِعُ الْعِبَادُ عَدَا فِي الدَّرَجَاتِ الَّتِي عَلِي قَدَرُ عَقُولِهِمْ** یعنی: مصیبت احمق بسبب نادانی او بیشتر از فجور فاجر است و رفعت مرتبه عباد فردای قیامت در درجات قرب باندازه عقول آنانست و نسبت علم بعقل مثل نسبت غذا بجسم است چنانکه جسم نمو نمیکند و زیاد نمیشود مگر بواسطه غذا همچنین عقل قوی و نیرومند نمیشود مگر بنظریات علمیه و علوم حقیقیه.

### سوم از موانع تعقل پیروی هوی است

هوی ان میل نفس بشهواتست و وجه تسمیه آن بهوی اینستکه صاحب آن در دنیا ببدبختی میافتد و در آخرت بهاو به پرت میشود.

هوی انسانرا از خیر باز میدارد و با عقل ضدیت میکند و شخص هوی پرست همیشه از اخلاق قبایح آنرا انتخاب مینماید و از افعال فضایح آنرا ظاهر میسازد و پرده مردانگی را پاره میکند و راه شرور را باز میگرداند، هوی خدای معبود در ارض است خداوند میفرماید: **أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ** . و در قرآن مجید موارد زیادی هوا را مذمت میکند چنانکه میفرماید: **إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ** و نیز میفرماید: **قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ** و امثال آن از رسول اکرم ماثور

است که فرمود: طَاعَةُ الشَّهْوَةِ دَاءٌ وَعِصْيَانُهَا دَوَاءٌ طَاعَتِ شَهْوَتِ دَرْدِ  
 است و نافرمانی آن دواء. علی علیه السلام میفرماید: أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِتِّبِينَ  
 إِتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ فَإِنَّ إِتِّبَاعَ الْهَوَىٰ يُصَدُّ عَنِ الْحَقِّ وَطُولُ  
 الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ یعنی: بر شما دو چیز را میترسم متابعت هوی و طول  
 آرزو پس بتحقیق متابعت هوی سد میکند از حق و طول آرزو آخرت  
 را از یاد بیرون میکند.

و باید دانست که سلطان هوی قوی میگردد تا بجائی میرسد که شهوات  
 بر انسان غالب میشود و برای عقل قوه مقاومت نمیماند و بمنتهی مرتبه ضعف  
 میرسد؛ باینکه قبح شهوات نزد عقل مقهور و واضح و هویدا است و این مرتبه  
 از هوی در جوانان بواسطه قوت شهوت و کثرت دواعی بیشتر و غالب است.  
 هوی در انسان پنهانست و افعال خود را در مقابل عقل جلوه میدهد  
 بطوریکه قبیح را حسن و ضار را نافع و باطل را حق میدانند و جهت  
 آنستکه نفس متمایل بآن چیز است و بواسطه شدت میلی که دارد زشتی  
 و بطلان آن شیء بر عقل پوشیده میگردد تا بجائی میرسد که باطل را حق  
 صرف و قبیح را حسن میدانند، حَبَابُ الشَّيْءِ يَعْمَىٰ وَ يُصَمُّ یعنی: حب  
 تو چیز را از رشد کور میکند و از شنیدن موعظه کر: علی عم میفرماید:  
 الْهَوَىٰ عَمَىٰ.

و دیگر آنکه انسان بواسطه تنبلی و راحت طلبی همیشه متمایل  
 است سهلترین امور را مرتکب شود از اینجهت طالب آسانتر میباشد  
 هنگامیکه اراده کاری کرد آن روح راحت طلبی آسانتر را نزد او جلوه  
 میدهد اگر چه قبیح و ضار باشد و فرار از کار سخت میکند اگر چه



نیکو و پرنفع باشد چنانکه بزرگان گفته اند: **الْهَوَى يَقْضَانُ وَالْعَقْلُ رَاقِدٌ فَمِنْ نَمَّ غَلَمَبٌ**، هوی بیدار است و عقل خواب از این جهت هوی بر عقل غلبه میکند. و فرق میان هوی و شهوت اینستکه هوی مختص بآراء و عقاید است و شهوت مختص بنیل لذات میباشد پس شهوت از نتایج هوی و اخص از آنست.

## ادله قرآن بر اثبات خالق جهان

از استقرای کتاب مجید معلوم میشود که اثبات صانع عالم را بچهار طریق فرموده است: ۱ - دلیل عنایت ۲ - دلیل اختلاف ۳ - دلیل اختراع ۴ - دلیل فطرت، و ما هر يك را جدا گانه بسمع اهل تحقیق میرسانیم:

### دلیل عنایت

این دلیل از راه عنایت و توجه بر انسان و اینکه همه موجودات برای او آفریده شده است و مبنای این دلیل بر دو اصل است: یکی آنکه همه موجودات عالم با وجود انسان موافق و سازگار است دوم آنکه این موافقت ناگزیر باید از طرف فاعل قاصد مرید علیمی باشد زیرا این موافقت و سازگاری ممکن نیست که از راه تصادف و اتفاق بعمل آید اما اصل اولی ثابت میشود با تفکر در اینکه شب و روز و آفتاب و ماه و فصول چهارگانه و کره زمین همگی با وجود انسان سازگار و ملایم است، و همچنین بیشتر حیوانات و نباتات و جمادات و اغلب جزئیات دیگر از قبیل باران و رودخانهها و دریاها و آب و هوا و آتش بالتمام با آن موافق و ملایم میباشدند و همینطور با تامل و دقت در اعضای بدن انسان و حیوان که همه با حیات و وجود انسان توافق دارند این مطلب واضح و

روشن میگردد خلاصه هر که بخواهد بیشتر خدا را بشناسد و اساس توحید او محکم و کامل گردد باید منافع بیشمار يك يك را فحص و تحقیق نماید . و از اینجا اصل دوم نیز ثابت و مبرهن میگردد زیرا ممکن نیست که اینهمه موجودات برای منفعت وجود انسان اجتماع کنند و این اجتماع بدون اراده فاعل و از راه تصادف و اتفاق صورت گیرد ، مثلاً اگر کسی سنگی به بیند که آنرا طوری کار گذاشته اند که برای نشستن مناسب و موافق است شکی نمیکند که آن بقصد و اراده فاعلی انجام یافته است و وقوع و قرار یافتن آن بآن صفت از راه اتفاق و تصادف صورت نگرفته است و هرگاه سنگی را به بیند که هیئت و وضع آن برای جلوس مناسب نباشد میتواند بگوید که آن هیئت بدون قصد قاصدی حاصل شده است همینطور اگر کسی بجهان نظر اندازد و آفتاب و ماه و ستارگان را به بیند و بفهمد که چگونه از حرکت آنها فصول چهارگانه بوجود میآید و چگونه روز و شب درست میشود و سبب نزول باران و حرکت باد را ملاحظه کند و در اجزاء زمین و حیوان و نبات دقت نماید و در موافقت آب با ماهیان و حیوانات دریائی و سازگاری هوا با مرغان تأمل نماید بدون درنگ بوجود صناعی عالم و پروردگاری حی و مرید اعتراف خواهد کرد و از عنایتی که در موافقت و ملایمت اجزاء و موجودات عالم با وجود انسان در میانست پی خواهد برد که اینهمه از راه تصادف و اتفاق صورت نگرفته است و قصد قاصد و اراده مریدی در کار بوده است هنگامیکه این دلیل قرآنی بر اثبات خالق جهان واضح شد ، اینک آیات وارده از قرآنرا در بیان این دلیل ذکر میکنیم :

## آیات وارده در قرآن بر دلیل عنایت

۱ - الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْمَعُوا لِلَّهِ آئِدًا وَآنتُمْ تَعْلَمُونَ .

یعنی: آنکه زمین را برای شما بساط گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان آبی مبارک و پر نفع فرستاد، پس بآن باران از زمین میوه‌ها بیرون آورد که روزی شماست پس برای خداوند شریک قرار ندهید و حال اینکه میدانید معبودهای شما قادر بر آفرینش چیزی نیستند .

۲ - إِنْ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

یعنی: بدرستی که در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتیهائیکه جاری در دریا است، بآنچه که مردم انتفاع میبرند، و آنچه که خداوند از آسمان فرستاد از برف و باران پس زنده کرد زمین را بآن بعد از مردگی و پراکنده کرد در زمین از هر جنبنده‌ای و در گردانید بادها را از هر جهتی و ابرهای مسخر میان زمین و آسمان را آیات است برای مردمان عاقل .

۳ - اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى



عَلَى الْعَرْشِ وَسَجَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى  
يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ وَهُوَ الَّذِى  
مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِىً وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ  
فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ  
يَتَفَكَّرُونَ وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَابٌ مُّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ  
وَأَنْخِيلٌ صُنْوَانٌ وَغَيْرُ صُنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِّصِلُ بَعْضَهَا عَلَى  
بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ .

یعنی: خدایتعالی خدائست که بلندکرد آسمانها را بدون ستونیکه  
به بینید پس از آن مستولی بر عرش شد و رام کرد آفتاب و ماه را جهت  
مصالح عباد، هر یک از اینها می رود و حرکت میکند تا وقت نامبرده یعنی  
مدتی معین که دور خود را به اتمام رساند، و یا جریان دارد تا زمانی که  
سیر او منقطع گردد و آن روز قیامت است، و خداوند مدبر امر است از  
ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیاء و امانه، تفصیل میدهد آیات را شاید  
شما بیدار پروردگار خود یقین کنید، و اوست خدائیکه زمین را بسیط  
کرد بطول و عرض تا منقلب حیوانات باشد و بیافرید در آن کوههای محکم  
پای برجائیکه میخ زمین است و جویهای آب، و از همه میوه ها بیافرید  
در زمین جفت، میپوشاند شب را بروز و در این آیات آثار قدرت که ذکر  
شد، نشانه های روشن برای متفکرین است، و در زمین قطعه و پاره هائست  
پیوسته بیکدیگر و خود این یکی از دلائل قدرت است که با اینکه  
قطعه های زمین بیکدیگر پیوسته است بعضی شایسته زراعت و برخی

شوره زار و قطعه‌ای ریگستان و پاره سنگستان و دیگر در زمین بوستانها است از انگور و کشتها و خرمائیکه چند شاخ آن از يك اصل رسته و غیرصنوان یعنی هر يك شاخه از يك بیخ رسته و همه آنها بيك آب آبداده میشود، و تفضیل و برتری دادیم بعض آنها را بر بعضی در خوردن و در آنچه ذکر شد دلالت واضح است برای مردمان عاقل .

۴ - اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ

مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الشَّمْرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَ آتَيْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ .

یعنی : خدائیکه بیافرید آسمانها و زمین را و فرستاد از آسمان آب، پس بیرون آورد بان آب از میوه‌ها روزی برای شما، و مسخر کرد برای شما کشتی را تا بفرمان خدا جاری در دریا شود، و برای شما نهرها را مسخر کرد و برای شما آفتاب و ماه را مسخر نمود در حالتی که مستمر در سیرند، و شب و روز را برای شما مسخر نمود، و بشما هر چه خواستید مرحمت فرمود و اگر نعمتهای خداوند را بشمارید احصاء نخواهید نمود بدرستی که انسان ستمکار و ناسپاس است .

۵ - وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ الْقَيْنَا فِيهَا رِوَاسِي وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ

كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُ إِلَّا بِالْقَدْرِ مَعْلُومٍ وَ أَرْسَلْنَا

الرِّیَاحِ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ  
بِغَازِنِينَ .

یعنی: زمین را بسط کردیم و کشیدیم بطول و عرض و در 'فکندیم  
کوههای سرافراخته پای بر جا در زمین و در زمین رویانیدیم از هر چیزی  
موزون، یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت و حکمت  
است، و برای شما در زمین اسباب معیشت قرار دادیم، یعنی آنچه قوام  
عیش شما بوی است از مطاعم و ملبس و کسیرا که شما روزی دهنده او  
نیستید از زن و فرزند و خادم، و چیزی نیست که آدمی بوی محتاج باشد  
مگر اینکه خزینهای او نزد ماست و آن را نمیفرستیم مگر باندازه  
معلوم: و بادهای آبدستن کننده درختان فرستادیم پس از آسمان آب  
فرستادیم و شما را از آن سیراب کردیم و شما آب را نگاه دارنده نیستید  
در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم .

و از این قبیل آیات که دلالت بر دلیل عنایت میکند بسیار است  
و ما این چند آیه را برای نمونه ذکر کردیم .

### دلیل اختراع بر اثبات خالق جهان

و این نیز هم بر روی دواصل استوار میباشد که فطرت بشر بر آن  
حاکم است :

اول اینکه موجودات همگی اختراع شده اند و این خود در حیوان  
و نبات معلوم و معین است، چنانکه خداوند میفرماید: **إِنَّ الَّذِي  
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ كَسَانِيرًا** که  
جز خدا میخوانید هرگز نمیتوانند مگسی بیافرینند اگر چه همگی بر آن



گردانید، و چون مانعست اجسام جمادی را می‌بینیم و پس از آن وجود حیات را در آنها ملاحظه میکنیم و البته جماد مبدء حیات نیست، پس قطع میکنیم که این جنبش و حیات باید از مبدء حی قادری باشد و آن خدای جهانست.

دوم اینکه هر اختراعی را مخترعی لازم است. و از اجتماع این دو اصل معلوم میگردد که همه موجودات را فاعل و مخترعی است و هر که میخواهد خدا را بشناسد و این شناسائی را بدرجه کمال برساند باید از جواهر اشیاء و حقایق موجودات آگاهی داشته باشد تا آنکه اختراع حقیقی را بفهمد زیرا هر که حقیقت شیء را نشناسد از حقیقت اختراع بیخبر خواهد ماند و خداوند بهمین معنی اشاره فرموده است: **أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ** آیا در ملکوت آسمانها و زمین، و آنچه خداوند از اشیاء آفریده است نگاه نمیکنید؟ و ما در اینجا بعضی از آیات وارده بر دلیل اختراع را ذکر میکنیم:

### آیات وارده در قرآن بر دلیل اختراع

۱- **أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَائِنًا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ.**  
یعنی: آیا کفار ندیدند و ندانستند آنکه آسمانها و زمین بسته و مجتمع بودند، مراد آنستکه حقیقت واحد بود، پس جدا کردیم ایشان را از یکدیگر بتنویع و تمیز و از آب هر حی و زنده‌ای را خلق کردیم، آیا پس نمیگردند؟

۲ - هُوَ الَّذِي دَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ . یعنی :

اوست خدائی که شما را در زمین خلق کرد و بسوی او محشور خواهید شد .

۳ - وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ

تَنْتَشِرُونَ . یعنی : و از آیات ربوبی است که شما را از خاک خلق کرد پس

از آن بشری منتشر در زمین گردیدید .

۴ - أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْقَةٍ فَاذًا هُوَ حَصِيمٌ

مُؤْمِنٌ . یعنی : آیا نمی بیند انسان اینکه ما او را از نطقه خلق کردیم

پس او دشمن ظاهری شد ؟

۵ - فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ بَايَدِ انْسان

نظر کند از چه خلق شده است ، از آب جهنده خلق شده است .

## دلیل اختلاف بر اثبات خالق جهان

و آن آنستکه هنگامیکه مشاهده کنیم عالم موجودات را می بینیم

که موجودات بعضی از آنها يك فعل از او صادر میشود ، مثل آتش که کارش

سوزاندنست و صورت نوعیه آتش مبدء يك فعل است و صاحب شعور

و اراده نیست ، و اگر موجودی را دیدیم افعال گوناگون از آن صادر

میشود میبایم که آن موجود مرتبه ای از شعور را واجد است چنانکه

نبات افعال مختلف از آن صادر میشود از جذب غذا و مسك و هضم آن

و دفع فضولات و همچنین تغذیه و تنمیه و تولید مثل ، البته موجودی که

افعال مختلف از آن صادر میشود اکمل و اشرف است از موجودی که يك

فعل از آن صادر میشود پس از آن عالم حیوان را در تحت مطالعه

درمیاوریم می بینیم حیوانات حرکات مختلف از آنها صادر میشود میفهمیم که صاحب اراده و شعورند اگر شعور و اراده نبود افعال مختلف از آنها صادر نمیشد .

و معنی کمال در موجود آنست که قوای گوناگون در برداشته باشد و هر چه در يك موجود قوا بیشتر باشد کمال در آن بیشتر است ، مثلاً مدینه کامل آنست که واجد شئون مختلف و نیز شخصی که عالم بفنون کثیره باشد کامل تر از کسی است که یکرشته یا چند رشته را واجد باشد . از این بیان نتیجه میگیریم ، اگر مبدء عالم طبیعت بیشعور بود باید يك رويه بیش نداشته باشد اما هنگامیکه بعالم نظر میکنیم می بینیم سرتاسر عالم اختلاف و غیریت است دو موجود شبیه یکدیگر نیست موجودات مختلف و گوناگون در این عالم وجود دارد از این اختلاف و گوناگون بودن موجودات کشف میکنیم که باید مبدء عالم موجودی باشعور و مختار و مریدی باشد یفعل مایشاء و یحکم مایرید و اراده و علم و حکمت در این نظام مدخلیت تام دارد پس آشفنگی جهان مارا راهنمایی میکند بغیب عالم و در پشت این پرده خدای مرید و مختاریست .

خلاصه تمامی این کثرات و اختلافات و همچنین تغییراتی که در عالم واقع میشود و هر روز عالم رويه ای دارد که سابق نداشت ، دلیل واضح و برهان قاطع است بر اینکه مبدء با اختیار و اراده ای مصدر امور و همه بازگشتنشان بخدای جهانست **أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ** ، و اراده سنیه حضرت حق مدبر و مدیر عالم است .

**آیات وارده در قرآن بر دلیل اختلاف**

۱ - **هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَ لَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ**



یعنی : اوست خدائیکه زنده میکند و میمیراند و مر او راست اختلاف شب و روز .

۲ - وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافَ السِّنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتِكُمْ . یعنی : و از آیات خداوندیست آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شما .

۳ - إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ . یعنی : در اختلاف شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمین خلق کرده است نشانه هائیکه برای گروه پرهیزکاران .

۴ - أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا . یعنی : آیا نمی بینی اینکه خداوند آب را از آسمان فرستاد پس بان آب میوه هائیکه رنگهای مختلف دارد بیرون آوردیم :  
۵ - وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ . و بیرون آوردیم از کوهها راههای سفید و سرخ که مختلف است رنگهای آنها و راههای بسیار سیاه .

۶ - وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ . إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ . و از مردمان و جنبنندگان و چهارپایان که رنگهای آنها مختلف است همچنین بندگان عالم از خداوند میترسند .  
۷ - وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ وَمَسْخَرٌ كَرْدٌ .

آنچه را که برای شما در زمین آفرید که رنگهای آن مختلف است .

۸ - أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعٌ فِي الْأَرْضِ  
 ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ قَتَرِيهٖ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ  
 حُطَامًا يَعْنِي : آیا نمی بینی که خداوند آبی را از آسمان فرستاد پس آنرا  
 در چشمه هائیکه در زمین است در آورد پس بآن آب کشتهای بیرون آورد  
 که رنگهای آن مختلف است پس آن کشت را خشک کرد پس می بینی  
 او را زرد پس آنرا ریز ریز نمود؟

### دلیل فطرت بر اثبات خالق جهان

خداوند میفرماید : فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي  
 فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا حضرت رسول اکرم میفرماید : كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ  
 عَلَى الْفِطْرَةِ ثُمَّ أَبَوَاهُ يَهُودًا نَصْرَانِيَّةً وَ يَمَجْسَانِيَّةً يَعْنِي : هر کسی  
 بر فطرت توحید و اسلام از مادر متولد میشود مگر اینکه پدر و مادر  
 او را یهودی و نصرانی و مجوس بار بیاورند .

دلیل بر این مطلب اینست که : همواره مردم از روی طبع و غریزه و  
 بدون اراده متوجه به خالق جهان میشوند ، و در شایده و بلایا و سختیها  
 خدای یگانه را بیاری می طلبند ، و جز ذات مقدس او مسبب الاسباب و مسهل  
 الامور الصعاب نمی بینند ، و حل مشکلات و قضای حاجات و رفع کربات را  
 در دست قدرت او میدانند ، و در اقدام بکارهای بزرگ و مبادرت بعملیات  
 مهم توکل با او میکنند ، و موفقیت و کامیابی را موکول بر اراده و لطف او  
 میدانند چنانکه قول خدایتعالی بر این معنی گواه است . قُلْ أَرَأَيْتُمْ كُمُ

إِنَّ آتِيَكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَعْبِرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ آيَةٌ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ . بگوای محمد : خبر دهید مرا اگر شما راست میگوئید در حین نزول عذاب و رسیدن روز قیامت جز خدای عالم کسان دیگر را بیاری می طلبید؟ ولی شما فقط خدا را می طلبید و او را بیاری می خوانید آنگاه خداوند اگر اراده فرمود عذاب را از شما برمیگرداند و حاجات شما را برمیآورد و در این هنگام شما آنها را که برای خدا شریک قرار داده بودید فراموش میکنید .

شخصی از حضرت صادق در باره خداپرستی سؤال کرد در جواب فرمود : ای بنده خدا هرگز سوار کشتی شده ای گفت بلی ، بعد فرمود : آیا هرگز کشتی شما در دریا شکسته است در حالتیکه نه کشتی نجات ده موجود بود و نه شناوری میدانستی ؟ گفت بلی ، بعد امام فرمود آیا در اینموقع دل تو امیدوار بود که قدرت و نیروی دیگری تو را نجات دهد و از شر غرق شدن و هلاکت خلاصی بخشد؟ گفت بلی ، امام فرمود همین قدرت خداوند متعال میباشد که بز نجات و خلاصی تو در جائیکه منجی و خلاصی دهنده ای نیست قادر است بر پناه دادن و فریادرسی تو در جائیکه پناه دهنده و فریادرسی نبود ، توانا بود .

و از اینجهت است که دین مبین اسلام مجرد اقرار بوجود باری را کافی میداند و مردم را بغور در ذات الهی و تعمق در صفات خداوندی مکلف نکرده است و این را مخصوص دسته ای که طالب زیادتی تبصر و معرفت میباشد نموده است زیرا مردم خود بفطرت توحید سرشته و غریزه و جبلت آنان بر این معنی کافی میباشد و استدلال علمی و براهین



فلسفی برای ردّ براهل ضلال و کسانیکه از جاده فطرت سلیمه خارج شده‌اند وضع شده‌است اگر چه اصل معرفت باری فطریست و کوچکترین تنبهی در سلوک جاده معرفت کافیتست، اما معرفت خودداری درجات مختلف و مراتب متعدد میباشد و در شدت وضعف و بطوء و سرعت و قلت و کثرت و کشف و شهود متفاوت است و عقول و افهام مردم در ادراک آن باندازه مراتب مختلفی که دارند مختلف است هر کسی را برای وصول باین مقصود راهی در پیش است هدایت و وصول بمعرفت الهی و سیراب شدن از سلسبیل تسوید بعدد نفوس خلایق است چنانکه بعضی گفته‌اند:

الطَّرِيقُ إِلَيَّ اللَّهُ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ خَدَاوَنَد مِيفَر مَآيِد : هُمْ دَرَجَاتُ عِنْدَ اللَّهِ أَنَا نَزْدَ خَدَا مَرَاتِبِي دَارَنَد و نيز مِيفَر مَآيِد : يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ .

از این بیانات معلوم شد که ظاهرترین و آشکارترین موجودات ذات باری جل جلاله است پس ناچار می‌بایست که شناختن و معرفت آن اول معارف بشری و مبدء معلومات انسانی گردد و فهم آن برای عقول و اذهان آسانترین مفاهیم باشد و لسی ما می‌بینیم که امر برعکس است پس ناچار اینرا سببی است .

اینکه گفتیم خداوند اجلی و اظهر موجوداتست، بامثال کوچکی معلوم میشود: شخصیرا می‌بینید که مشغول نوشتن کتاب یا دوختن لباس است، ظاهرترین و جللیترین صفات آنمرد حیات و علم و قدرت اوست، اما صفات باطنی او از قبیل غضب و شهوت و خلق و مرض و صحت او بر ما معلوم نیست صفات ظاهری او را نیز در مرحله نخستین تشخیص نمیدهیم و در بعضی دیگر از صفات ظاهری او شك و تردید میکنیم، اما صفاتی که

اظهر تمام صفات است در مرحله اول ذهن متوجه آن میگردد و هیچگونه شك و تردیدی راجع بآن صفات در فکر ما راه نمییابد همان وجود حیات و علم و توانائی اوست این صفات مانند صفات دیگر از قبیل رنگ بشره و طول و عرض بحواس خمس ظاهری ادراك نمیشود بلکه بلا فاصله پس از دیدن حرکت دست و نوشتن یا دوختن اوپی باراده و علم و حیات او میبریم .

همچنین اگر نظری بجهان و ما سوی الله بیاندازیم و آنچه را که با حواس پنجگانه خود از دریا و خشکی و کوه و بیابان و نبات و جماد و حیوان و کرات آسمانی و ستارگان ثوابت و سیارات و ماه و خورشید مشاهده کنیم و تحت مطالعه در آریم از این جنبش و حرکت دائمی و از این موجودات و مصنوعات مختلف و از این تطورات گوناگون و تحولات عدیده که در نفوس خود و ممنوع و همجنس خود و در کلیه ذرات عالم می بینیم بوجد صناعی که دارای حیات و علم و توانائی است اقرار و اعتراف میکنیم بلکه پیش از آنکه جهانرا در تحت مطالعه و مشاهده در آوریم از علم بنفس خود و حرکات و اطوار که ناشی از آنست و از مشاهده اعضای بدن و سر و دست و پا و گردن و مغز و قلب میفهمیم که ساخته و پرداخته يك صانع توانا و عالم و حی میباشیم و چون مشاهده و علم بنفس اسبق علوم است نتیجه این مشاهده که اقرار بوجود صانع حی مدرك باشد اظهر و اسبق و اجلای جمیع معارف خواهد بود .

و در صورتیکه دست نویسنده و خیاط بدانش و حیوة و توانائی او دلالت کند چگونه اینهمه موجودات از بشر و حیوان و نبات و جماد و اختلاف انواع و انفس و ترکیب اعضاء و گوشت و پوست و استخوان و اعصاب و خلاصه همه ذرات یکایک بر موجودیت او شاهی ناطق و گواهی

صادق نباشند و مشاهده اینمعنی عقول را خیره ساخته و کمیت افکار و اندیشه ها را در وادی حیرت لنگ می کنند زیرا کدام دیده ایست که از مشاهده عظمت خیره نگردد و از مطالعه جمال و جلال لایتناهی مبهوت و متحیر نباشد.

### صعوبت فهم تو حید

صعوبت و اشکالی که در فهم حقایق پیش میاید ناشی از دو سبب است یکی بواسطه غموض و دقت و پیچیدگی که در خود مطلب است و دیگری شدت وضوح و ظهوری که در بعضی از اشیاء است مثال اولی واضح است و اما مثال دومی شب پره که بسبب شدت اشراق آفتاب و نور خیره کننده آن وضعف باصره خود روزها از رؤیت اشیاء عاجز و ناتوان است و همینکه آفتاب جهانتاب چهره خود را از جهانیان نهان میسازد و دامن نور و روشنائی خود را از عالم فرا میکشد شب مجال یافته و بیرون میاید و دنبال صید و شکار خود میرود.

عقول و افکار ما نیز ضعیف است و جمال حضرت الهیه در نهایت اشراق و ظهور و در غایت اناره و روشنائی و در اقصی مراتب احاطه و شمول میباشد چنانکه در ملکوت آسمان و زمین ذره ای از حیطه اقتدار او بیرون نیست **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** و کوچکترین تقسیمات عالم و بزرگترین مظاهر طبیعت پرورده دست توانای اوست از این سبب معرفت و شناسائی او خالی از اشکال و ابهام نیست پاک و منزّه خدائیکه روشنی و ظهور او موجب خفای او گشته است و عظمت لایتناهیست علت احتجاب او از عیون و ابصار گردیده



و نباید از این معنی ابراز شگفتی و تعجب نمود زیرا موجودات دیگر همگی باضداد و مبیانات خود شناخته میشوند .

ظهور جمله اشیاء بضد است ولی حق را نه مانند ونه نداست حقیقتی که وجود او عام و بر اشیاء احاطه تام داشته باشد و فیض او همه را فرا گیرد فهم و شناختن او خالی از صعوبت و اشکال نخواهد بود و چون اشیاء همگی مختلف اند از خواص هر يك شناختن اضداد آن آسان میباشد و اگر همه در دلالت عام و مشترك بودند فهم آنها خالی از صعوبت نبود چنانکه اگر آفتاب دائماً در وسط السماء میدرخشید و حرکتی برای زمین در میان نبود و هیچ موجودی مانع از عبور نور آفتاب نمیشد فهمیدن و شناختن اینکه نوری در عالم هست از جمله مشکلات بود و همه مردم الوان و رنگها را از خود اجسام میدانستند و حقیقت اجسام را همان رنگ می پنداشتند و اگر شخص دانشمندی از نور و فواید آن بر آنان سخن میراند منکر میشدند و اگر آن شخص میگفت اینهمه الوان مختلف و رنگهای گوناگون که می بینید در اثر موجودی است که نور نامیده میشود و اگر آن از میان برود رنگ و لونی باقی نخواهد ماند و سیاه و سفیدی دیده نخواهد شد فهم این مطلب بر آنان سخت و دشوار میآمد و غالب مردم از نادانان و بیخردان بتکذیبش بر میخواستند و او را مسخره میکردند .

ولی چون زمین در حرکت است و آفتاب هر شب غروب میکند و مردم دچار تاریکی و ظلمت میشوند و رنگها و الوان را از هم تشخیص نمیدهند میدانند که رؤیت اجسام تنها از برکت نور است پس به بینید که چگونه عمومیت و شمول و ظهور دائمی و تجلی همیشگی آفتاب موجب عسرت و صعوبت فهم نور میگردد :

چندین هزار ذره سراسیمه میدوند در آفتاب و غافل از این کافتاب چیست  
همینطور رحمة واسعة و فیض عام حق موجب اختفای آن از دیدگان ضعیف  
و عقول نارسا و افکار کوتاه میگردد و اگر این فیض شامل لحظه‌ای از جهان  
منصرف می‌گردید و این رحمت واسعة آنی منقطع میشد موجودات در  
دریای فناء غوطه‌ور میگشتند و در بیابان عدم مفقود میشدند آنگاه  
وجود این مشیت از لیه معلوم میگردد «اگر نازی کند از هم فروریزند  
قالبها» لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ و کسانی که از عقل توانا و فکر روشن  
نصیبی دارند و در جمیع موجودات تجلیات الهی را مشاهده میکنند  
و مؤثری جز او نمی‌بینند و موجودات را از جنبه یقین و تشخیص آن  
ملاحظه نمیکنند بلکه از این جهت که صنع الهی هستند و آثار اراده  
و مشیت پروردگار میباشند چنانکه اگر کسی کتابی یا شعری به بیند  
آنها از جهت مرکب و مداد کاغذ نگاه نمیکند بلکه از این جهت که  
چکیده و خلاصه فکر نویسنده و با اثر طبع و قریحه شاعر میباشد همچنین  
موحد حقیقی آنستکه مؤثری جز خدا نشناسد و در جهان فاعلی جز  
ذات حق نداند .

پس تمامی این اموری که نزد دانشمندان خبیر و علمای بصیر معلوم  
و معین است مشکل و دشوار میگردد بسبب ضعف افهام و نقص عقول  
مردم تا بجائی میرسد که علماء و دانشمندان نیز از بیان و روشن ساختن  
آن با عبارات صریح و آشکار عاجز میشوند و اغلب آنان بخود پرداخته  
و گمان برده اند که بیان و فهماندن بدیگران سودی ندارد : این بود علت  
و سبب آنکه اذهان مردم از معرفت حق متعال قاصر است .

و سبب دیگر آنکه اینهمه مدرکات و محسوسات و شواهد را که

بوجود صانع دلالت دارند انسان از زمان کودکی بتدریج می بیند و ایام صباوت و کودکی روزگاریست که قوای عاقله انسان هنوز رشد نکرده و بحد کمال نرسیده است و طفل مستغرق در شهوات و مشغول و سرگرم بمحسوسات است از این جهت طول انس به محسوسات اهمیت آن را از میان می برد .

اگر همین انسان بطور ناگهانی حیوانی غریب مشاهده کند یا موجودی که خلاف عادتست به بیند در دریای شگفتی غوطه ور شده زبان و طبیعت و فطرت او بمعرفت الهی باز خواهد شد و بی اختیار خواهد گفت **سُبْحَانَ اللَّهِ** در صورتی که همین انسان در طول بیست و چهار ساعت اعضای بدن و چشم و گوش و دماغ خود و سایر حیوانات را که با آنها انس گرفته می بیند در حالیکه خلقت آنها عجیب تر و دقیق تر است و با این همه تعجب نمیکند و نام خدا بر زبان نمی آورد و شهادت و گواهی آن را بوجود باری حس نمیکند و این نیست مگر بسبب طول انس و الفتی که از زمان کودکی با آنها داشته است اگر فرض شود کور مادرزادی پس از آنکه بسن بلوغ و رشد رسید یک مرتبه دیدگانش باز شود و آسمانها و زمین را به بیند و ستارگان و کوهها را مشاهده کند عقلش خیره خواهد شد و بدکر باری تعالی و عظمت خلقت و شهادت و گواهی همه آنها بصانع حی و مدرك و علیم رطب اللسان خواهد گردید و همچنین فرورفتن مردم در مادیات و غلو در شهوات و احتیاجات زندگی آنان را از توجه باین معنی باز میدارد .

لَقَدْ ظَهَرْتُمْ فَلَا تَخْفَى عَلَيَّ أَحَدٍ إِلَّا عَلَىٰ آكُمِهِ لَا يَعْرِفُ الْقَمَرَا  
لَكِنْ بَطَّئْتُمْ بِمَا أَظْهَرْتُمْ حَتَّجِبًا وَكَيْفَ يَعْرِفُ مَنْ بِالْعُرْفِ اسْتَتَرَا



و در کلام سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام در دعای عرفه نیز این مطلب وارد شده است کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْكَ بِمَا هُوَ فِی وُجُوْدِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَیْكَ أَیْکُونُ لِغَیْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَكَ حَتَّى یَکُوْنَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ مَتَى غَبِثَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِیْلِ یَدُلُّ عَلَیْكَ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَکُوْنَ الْآثَارُ هِیَ الَّتِی تُوَصِّلُ إِلَیْكَ عَمِیَّتَ عَیْنٍ لَا تَرَاکَ وَخَسِرَتْ صَفْقَةَ عَبْدٍ لَمْ یَجْعَلْ مِنْ حُجَّتْ نَصِیْبًا یَعْنِی چگونگی با چیزی که در وجود محتاج تو است بتو استدلال میکنند آیا دیگران در ظهور و آشکاری از تو بالاترند تا آنکه تورا ظاهر و آشکار کنند تو کی پنهان شدی تا راهنما و دلیل برای پیدا کردن تو بیارند و کی دور شدی تا از آثار بتو برسند چشمی که تورا نه بیند کور است و بنده ای که از دوستی تو نصیبی ندارد در زبان و خسارت است .

## توحید قرآن

مردم از توحید جز توحید ربوبیت نمیدانند و آن عبارتست از اینکه اقرار نمایند باینکه خدا آفریننده همه اشیاء است و این توحید را مشرکین و بت پرستان نیز معترفند چنانکه در قرآن مجید میفرماید : سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَیَقُولُنَّ اللهُ اَکْرَازِ آنانِ بَیْرَسِی کِیْسْتِ آنِکِ آسْمَانِهَا وَزَمِیْنِ رَا بَیْأَفْرِیْدُ هَرِ آیْنِهْ خَوَاهِنْدِ گُفْتِ خِدا اسْتِ وَنِیْزِ مِیْفَرْمَایْدُ وَمَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِکُونَ . بَیْشْتَرِ آنانِ بَخِدا اِیْمَانِ نِیْأَوْرَدِهْ اِنْدِ مَکْرَ آنِکِ مَشْرَکْ هَسْتَنْدِ .

واما توحیدی که خداوند بندگان خود را بآن امر فرمود توحید الوهیت میباشد که متضمن توحید ربوبیت نیز هست و آن عبارت از اینست که تنها خدا را پرستند و شریکی برای او قرار ندهند تا اینکه دین تنها برای خدا باشد و از کسی جز او ترسند و کسی را جز او نخوانند و خدا محبوب ترین چیزها برای بنده باشد و دوستی بندگان و دشمنی آنان برای رضای خدا باشد عبادت تنها برای خدا کنند و توکل بر خدا نمایند و چون عبادت جمع میان حب و کوچکی نسبت بمعبود میباشد بایستی پرستش خدا کامل ترین جبهها و منتهای تذللها را در برداشته باشد باید بندگان روی از او برنگردانند و شریک برای او قرار ندهند و کسی را جز او ولی و شفیع نشناسند

و این توحید در بیشتر مواضع از قرآن ذکر شده است و قطب وحی قرآنست و ماساله ای در این باب نوشته ایم و مراتب شرک را گوشزد نموده ایم قارئین را بآن کتاب حواله میکنیم و از خداوند متعال اجر میخواهیم و در اینجا بطور اشاره ذکر میکنیم .

و این توحید در الوهیت و عبادت متضمن توحید در دانش و گفتار و توحید در اراده و کردار میباشد

توحید در دانش و گفتار در سوره مبارکه اخلاص بیان گردیده است خداوند میفرماید : **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ** و **لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ** بگو او خدای یگانه است خداوندی است منزله که قصد و توجه همه بسوی اوست نژائیده و زائیده نشده است و کسی با او همتا نیست

توحید در عبادت و اراده و کردار در این سوره مبارکه ذکر شده

است: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ  
مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ  
دِينَكُمْ وَلِي دِين بگو پیغمبر ای کافران آنچه را که می پرستید  
نمیپرستم و شما هم آنچه را که می پرستم نمی پرستید و من آنچه را  
که پرستیدید نه پرستیدم و شما هم آنچه را که میپرستم نپرستیدید دین  
شما برای شما و دین من برای من است توحید نخستین شامل اثبات صفات  
کمال برای خدا میباشد و این معنی با اثبات اسماء حسنی تمام میشود و  
دومی متضمن اخلاص دین برای رب العالمین میباشد.

چنانکه خداوند میفرماید وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ  
یعنی: مأمور نشد مگر از بهر آنکه خدا را پرستش کنند و دین را بهر  
او خالص گردانند توحید نخستین برائت و دوری جستن از تعطیل است  
و دومی دوری از شرك.

تعطیل نظیر اینکه ابراهیم درباره خدای عالم با قوم خود استدلال  
کرد و اما شرك دارای امثله فراوانی است و وجود آن در میان ملل بسیار  
است و مشرکین دشمن جمیع انبیاء میباشند و در میان دشمنان شیخ الانبیاء  
حضرت ابراهیم و ختمی مرتبت (ص) معطله و مشرک هر دو بودند و لسی  
معطله محض خیلی کم بودند و آنان کسانی هستند که تعطیل در ذات خدا  
را قایلند اما کسانی که تعطیل را در صفات کمال الهی میدانند عده زیادی  
هستند و تعطیل در صفات مستلزم تعطیل در ذات میباشد.

و هر کس بر رسول خدا و ائمه هدی و اصحاب آن بزرگوار نزدیکتر  
باشد بکمال توحید و ایمان و عقل و معرفت نزدیکتر خواهد بود و هر کس



از آنان دورتر باشد از صفات مذکور دور تر است .  
 و مردم را در اثبات توحید در الهیت و فاعلیت مسالك مختلف است  
 و در کتب قوم از فلاسفه و متکلمین مشروحاً ذکر شده است و چون  
 مبنای رساله بر بیان ادله قرآنیست ما در اینجا از ادله فلاسفه و متکلمین  
 اعراض میکنیم و قارئین را حواله بکتب مدونه در این باب مینمائیم و  
 صرفاً دلیل قرآن بر توحید در فاعلیت خالق جهانرا ذکر میکنیم .

### دلیل قرآن بر توحید فاعلیت

مسلك قرآن در اثبات این توحید عبارت از شناختن و معرفت  
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ است و در این کلمه نفی است که بر ایجاب آن زاید است و  
 نفی الوهیت از ما سوی الله در سه آیه از کتاب مجید اثبات شده است .  
 ۱ - لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ

الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ یعنی : اگر در آسمان و زمین خدایانی بود غیر  
 از خدای بحق که تدبیر امور کنند هر آینه آسمان و زمین تباہ شدی و نظام  
 کارها در هم شکستی چه اگر خدایان در مرادی موافق باشند چندین  
 قدرت بر یکمقدور طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند آن کار  
 ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی است و جز الله نشاید پس منزله است  
 خدائیکه رب عرش است از آنچه وصف میکنید .

دلالت این آیه مبارکه بر معنی توحید واضح و آشکار است زیرا  
 همه کس بالطبع میدانند که اگر دو پادشاه در حوزه اقتدار خود بخوانند  
 يك عمل انجام دهند آن عمل فاسد خواهد شد و آن دو پادشاه نخواهند  
 توانست تدبیر کشوری را بعهده گیرند زیرا از دو تن فاعل که از نوع واحد

باشند فعل واحد سر نمیزند پس یا باید امور آن کشور ضایع و مهمل  
بماند و یا آنکه یکی از آن دو از کار برکنار باشد و این هر دو صورت  
با مقام الوهیت منافات دارد .

۲ - مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَهَبَ كُلُّ  
إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ

یعنی : خداوند فرزند نگرفت و با او هیچ خدائی در الوهیت شریک نیست  
چه اگر او را شریک باشد در خدائی و خدا باید آفریننده بود پس شریک  
او باید مخلوقی داشته باشد آن هنگام باید هر خدائی مخلوق خود را با  
خود ببرد و مستقل در مخلوق خود باشد و مخلوق هر خدائی باید ممتاز از  
مخلوق خدای دیگر باشد اما وقتیکه می بینیم که میان مخلوقات این قسم  
جدائی نیست و عالم موجود واحدی است پس ثابت میشود که خدای جهان  
یکی است و دیگر آنکه اگر با او خدای دیگری بودی و مخلوق خود  
را جدا کردی و ملک آن از ملک دیگری ممتاز شدی هر آینه میان  
خدایان نزاع و جنگ پدید آمدی چنانکه از حال ملوک دنیا معلوم است  
و برتری جستندی و برخی از آلهه بر برخی غلبه خواستندی و هنگامیکه  
مشاهده شد اینطور نیست و عالم موجود واحد است پس او را شریک نبود  
پاك است خدای تعالی از آنچه وصف میکنند .

۳ - قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَأَبْتَعُوا إِلِيَّ  
ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا سُبْحَانَہُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا و این  
آیه مثل آیه اول میباشد یعنی برهان بر امتناع دو خدا است که يك  
فعل داشته باشند .

معنی آیه: اگر در زمین و آسمان خدایان قادر بر ایجاد عالم و خلق آن غیر از خدای بحق باشند و نسبت آن خدایان به عالم همان نسبت خدای بحق باشد هر آینه واجبست با خدا بر عرش باشند پس لازم میآید دو موجود متمائل به محل واحد يك نسبت داشته باشند و این خود ممتنع است که دو موجود متمائل بیک محل يك نسبت داشته باشند بجهت این که وقتی نسبت متحد شد منسوب متحد خواهد بود یعنی جمع نمیشود در نسبت به محل واحد همچنانکه دو موجود در محل واحد حلول نمیکند ولی امر در نسبت خدا بعرش بعکس است یعنی عرش قایم بخدا است نه اینکه خدا قایم بعرش باشد چنانکه خداوند میفرماید **وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا** و زمانی که ممتنع شد عالم قائم بدو موجود باشد نتیجه میگیریم مبدء عالم یکی است.

این بود ادله قرآنی بر امتناع دو خدا و دلیلی که متکلمین از آیه دوم استنباط کرده اند و نام آنرا دلیل تمانع گذارده اند نه دلیل طبیعی است و نه شرعی اما این که دلیل طبیعی نیست زیرا که از مقوله برهان نمیباشد و اما از ادله شرعی نیست جهتش آنستکه عامه بفهم آن قادر نیستند تا چه رسد بآنکه قانع گردند و دلیلی که ذکر میکنند چنین است که هر گاه دو خدا باشد جایز است که اختلاف کنند و چون اختلاف کردند باید یکی از سه صورت را داشته باشد و چهارمی ممکن نیست یا مقصود هر دو حاصل گردد و یا مراد هیچکدام بحصول نه پیوندد و یا مقصود یکی از آن دو حاصل شود در صورت نخستین باید عالم هم موجود گردد و هم معدوم و آن از محالاتست در صورت دومی لازم میآید که عالم نه موجود گردد و نه معدوم و این نیز از جمله ممتنعانست در صورت سوم آنکه مقصودش



حاصل شده خدا است و دیگری را از خدائی نصیبی نیست زیرا آن عاجز است و عاجز نمیتواند خدا باشد .

وجه ضعف و نادردستی این برهان آنکه همچنانکه اختلاف آنها جایز است اتفاق و موافقتشان نیز جایز میباشد و بایستی بطلان این صورت را نیز ذکر کنند .

و فساد صورت توافق از این راه است که می گوئیم اگر این دو خدا در کلیه اعمال با هم تعاون و یاری داشته باشند مانند دو نفر صنعتگر که سر ساختن شئی واحدی باهم مساعدت می کنند لازم می آید که هیچیک از آنان مرتبه الوهیت را دارا نباشند زیرا تعاون و یاری ناشی از احتیاج و نیازمندی است و احتیاج و نیازمندی لایق مقام ربوبی نمیباشد و اگر هر کدام قسمتی از عالم را آفریده باشند معلوم میشود که قادر بر آفریدن قسمتهای دیگر نیز میباشد ولی هر یک با آفریدن قسمتی اکتفاء کرده اند و این معنی در حق هر یک از آنان موجب نقص میگردد و نقص سزاوار خدای جهان نمیباشد پس بایستی هر کدام عالمی علیحده و جهانی دیگر بسازند و چون عالم واحد است معلوم میشود که خدای عالم نیز واحد میباشد از این بیان معلوم شد که آنچه از معنی آیه شریفه استنباط کردیم

غیر از معنائی است که متکلمین گفته اند و از قول باری تعالی **وَ لَعَلِّي بَعْضِهِمْ عَلِيٌّ بَعْضٌ** نه تنها فساد جهت مخالفت معلوم میشود بلکه بطلان صورت موافقت هم معلوم میگردد زیرا برهان آنان شرطیه منفصله است در صورتی که آیه مبارکه بیان دلیلی را میکند که بصورت شرطیه متصله میباشد .

و محالاتی که مرجع دلیل متکلمین است عبارت از اینست که عالم یا باید موجود و معدوم باشد و یا نه موجود و نه معدوم و یا آنکه خداوند

عاجز و مغلوب باشد و این همه محالاتی است که امتناع آن دائمی و مقید بوقتی نیست .

اما محالی که مبنای دلیل کتاب خداست موقت میباشد و آن عبارت از فساد عالم در حین وجود است .

## دلیل قرآن بر اثبات نبوت

استدلال قرآن بر نبوت مبتنی بر دو اصل است :

**اصل اول** اینکه از متواترات و مسلماتست که صنفی از بشر پیدا شدند موسوم به انبیاء و رسل و این صنف بکمک وحی الهی بودند نه بتعلم بشری و برای مردم شرایع و ادیانرا وضع کردند و انکار این سنخ از مردم انکار بدیهیاتست مثل اینکه کسی نمیتواند بگوید فلاسفه و مخترعین و اطباء و قائدين سیاسی در بشر نیامدند .

زیرا همه بزرگان و فلاسفه و قاطبه مردم ( جز عده کمی که قابل اعتناء نبوده و جزو دهریه منسوب میشوند ) اتفاق دارند بر اینکه در روزگار گذشته اشخاصی بودند که از جانب خدا بر آنان وحی نازل میشد و از روی همین وحی مردم را بجانب علم و دانش و کار های نیکو که موجب سعادت نشأتین و خوشبختی موطنین آنانست دعوت میکردند و آنانرا از اعتقادات فاسده و کارهای زشت منع میفرمودند و پر واضح است که این سنخ اعمال و اقوال منحصر بانبیاء عظام و رسل کرام است و دلیل بر این اصل از کتاب خدا .

۱ - آیه مبارکه **إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إسماعِيلَ وَ إسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ**

وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ  
عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ  
لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

یعنی: ما وحی فرستادیم بسوی تو همانطوریکه وحی کردیم بسوی نوح  
و پیغمبران بعد از او چون هود و صالح و شعیب و وحی کردیم بسوی  
ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هرون  
و سلیمان و دادیم بداود زبور را و دیگر فرستادیم پیغمبرانی که برای تو  
نام بردیم و قصه ایشانرا خواندیم بر تو پیش از این و پیغمبرانی که حکایت  
و ذکر آنانرا برای تو نکردیم و سخن گفت خدا با موسی سخن گفتنی و  
فرستادیم پیغمبران را مرده دهندگان اهل ایمان و بیم کنندگان کافران  
تا مردمان را پس از فرستادن رسولان بر خداوند حجتی نباشد یعنی  
نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد  
و خداوند در آنچه از فرستادن رسل خواست غالب است و آنچه که  
تدبیر در امر نبوت کرد محکم کار است.

۲ - قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا آذَرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا يَكْفُرُ

إِنِ اتَّبِعِ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ یعنی: ای پیغمبر من  
بگو بمشکرین من تو در آمده از پیغمبران نیستی یعنی من اول کسی  
نیستم که به پیغمبری مبعوث شده باشم چه پیش از من پیغمبرانی بودند  
پس چرا منکر نبوت من میشوید و نمیدانم بمن و بشما چه خواهند کرد  
پیروی نمیکنم مگر آنچهیزیکه وحی کرده میشود بمن و من نیستم مگر  
بیم کننده آشکار.



اصل دوم اینکه هر کس بوحی الهی وضع شریعت نمود نبی و پیغمبر نامیده میشود و این اصل نیز قابل تردید و شبهه نمیباشد زیرا همه کس میدانند همچنانکه طب شفا دادن از ناخوشیها است و آنکه متصدی این امر باشد طیب نامیده میشود نبوت نیز وضع شرایع بوحی الهی است و آنکه متکفل این کار باشد نبی و رسول خوانده میشود شاهد بر این اصل از کتاب خدا .

۱- يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ يَعْنِي أَي مَرْدَمِ  
از طرف خداوند برای شما برهانی آمد .

۲- يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِّن رَّبِّكُمْ  
فَأَمِنُوا خَيْرًا لَّكُمْ وَإِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَأْتِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا يَعْنِي أَي مَرْدَمِ  
آمد شما را رسول بحقی از طرف پروردگارتان پس بگروید بهتر است برای شما و اگر کفر ورزید پس بدرستیکه برای خداوند آنچه در آسمانها و زمین است و خداوند علیم و حکیم است .

۳- لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ  
يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا يَعْنِي لَكِنِ خَدَايْتَعَالَى كَوَاهِي مَيْدَهْد  
و تبیین نبوت تو را میکند آنچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآنست معجزه روشن فرو فرستاد قرآن را بعلم خاص خودش و فرشتگان نیز بنبوت تو شهادت میدهند .

۴- لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ  
بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِن قَبْلِكَ يَعْنِي لَكِنِ رَاسِخُونَ دَر عِلْمِ  
از

بنی اسرائیل و مؤمنین ایمان میآوردند بآنچه فرستاده شد بتو (که قرآنست) و بآنچه پیش از تو از کتب آسمانی فرستاده شد اگر گفته شود میزان شناختن اصل نخستین (وجود پیغمبران و رسل) چیست و ما پیغمبران را از کجا و بچه وسیله ای بشناسیم و نیز ما از کجا بفهمیم که مطالب و آیات قرآنی وحی الهی میباشد.

در پاسخ میگوئیم میزان معرفت انبیاء و رسل اول دانسته میشود بانذار و بیمی که کردند بالنسبه بامور آینده و دیدیم آنچه را انداز کردند واقع شد و دیگر بمقالات و کلماتیکه از انبیاء صادر میشود از مسائل عقلیه که عقول بشر بدان راه ندارد و همچنین بافعال پسندیده که بشر هیچ وقت موفق بآن افعال و قادر بر حفظ اعتدال در خود نیست که تمامی اقوال و افعال این سلسله جلیله و کلمات و مقالات این قوم کاشف از اینستکه مبعوث از جانب حق و خارق عادت و معجزه است.

این قسم خارق عادت در وضع شریعت و بیان معارف حقیقیه و حل مشکلات کونیّه که دسترس عقلاء و فلاسفه نیست و انبیاء و رسل بوحی الهی آشنا میشوند و او را معجزه عقلیه می نامند دلالتش بر نبوت و اضحتر است تا خارق عادت حسی از قبیل ازدها شدن عصا یا انفلاق بحر و امثال آن که این خارق حس دلالت ضروری بر نبوت ندارد این امور هنگامی دلالت بر نبوت دارد که منضم بخارق علمی شود پس معجزه رسل اولاً و بالذات علم و عمل است و معجزات حسیه مؤید معجزات عقلیه است و معجزه علمی دلالتش بر نبوت قطعی است اما معجزات حسیه شاهد بر معجز عقلی میباشد.

پس معلوم شد که این صنف از مردم که انبیاء نامیده میشوند موجود بوده اند و معلوم شد که مردم چگونه بوجود آنان علم پیدا کردند تا اینکه

بتواتر بما رسید چنانکه وجود فلاسفه و دانشمندان و فاتحین از راه تواتر  
بر ما معلوم شد .

## دلالت قرآن بر نبوت

### پیغمبر احر الزمان

اگر بگوئیم بچه مناسبت و از چه راه قرآن دلالت بر نبوت دارد و وجه  
اعجاز آن چیست تا بتوانیم از آن راه نبوت پیغمبر استدلال کنیم در  
پاسخ میگوئیم قرآن از طرق متعدده معجز و خارق عادت است و ما در اینجا  
دو وجه از آنرا که کتاب خدا اشاره نموده است ذکر میکنم .

#### اول

از حیث نظم قرآن زیرا نظم آن بتفکر و رویه درست نشده است  
یعنی طریقی که فصحاء و بلغاء در نظم کلام خود بدان متوسل میشوند  
خواه خود اعراب یا دیگران که از روی تعلم و صناعت زبان عرب را  
یاد میگیرند و اعجاز قرآن از جهت فصاحت و بلاغت و اسلوب باندازه ای  
مسلم بود که فصحای جاهلیت مقاتله باحروب را مقدم داشتند بر معارضه  
باحروف و در اعجاز قرآن از جهت فصاحت و بلاغت کتابها تدوین شده  
است و بزرگان ادب بیاناتی کرده اند که ما محتاج بذکرش نیستیم و این  
رساله گنجایش ذکر آنرا ندارد و ما قارئین را بکتاب مصنفه در این باب  
حواله میکنیم .

#### دوم

از حیث وضع شرایع و احکام و بیان حقایقی که بشر بآن راه ندارد  
و حل مشکلات کون که فلاسفه و دانشمندان از راه تعلیم و تعلم نتوانند  
بحل او موفق شوند و اکتساب آن جز از راه وحی ممکن نیست و عمده



در معجزه قرآن نزد عقلای جهان این وجه است .  
 اگر بگوئی ما از کجا بفهمیم شرایع و احکام قرآنی و مطالب علمی  
 و عرفانی آن فقط از راه وحی است و نمیشود نتیجه و فکر و تعلم بشری  
 دانست و بدین سبب مستحق اسم کلام الله بر آن شده است .

در جواب میگوئیم اینکه وضع شرایع ممکن نیست مگر بعد از  
 معرفت خدا و آشنائی بمسعدات و مشقیات انسانی و علم بمسعدات و  
 مشقیات انسانی حاصل نمیشود مگر بشناختن نفس و باینکه جوهر نفس  
 چیست و آیا در آخرت برای او سعادت و شقاوتی هست یا نه و اگر هست  
 مقدار این سعادت و شقاوت چیست و نیز چه مقداری حسنات سبب سعادت  
 است و چنانکه غذا و دواء و تأثیر آن در صحت مزاج محتاج باینست که  
 مقدار و زمان صرف آن و کیفیت استعمال بدقت معلوم شود همین طور  
 حسنات و سیئات هم محتاج بعلم و معرفت بمواقع آن میباشد و تمامی  
 اینها در احکام و شرایع بحدکمال بیان شده است و مسلم است علم باین  
 امور از شناختن جوهر نفس و مسعد و مشقی آن جز بوحی آسمانی و  
 تعلیم ربانی ممتنع است برای کسی حاصل شود .

پس از آنکه دانستیم همه این امور از ترقیه عقل و تربیت نفس  
 و بیان درجات و درکات آن در آخرت و طریق وصول بکمال و حل  
 مشکلات مبدء و معاد در قرآن گنجانیده شده است بضرر قاطع حکم  
 میکنیم که قرآن از راه وحی بر رسول اکرم نازل شده است و از اینجهت  
 است که خدایتعالی میفرماید قُلْ لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِئْسُ وَالْحِجْنُ عَلٰی  
 اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَاَلَوْ كَانَتْ بِبَعْضِهِمْ لِدَعْوٰی  
 ظَهِيْرًا یعنی بگو ای پیغمبر اگر جن وانس جمع شوند براینکه مانند

این قرآن بیاورند نتوانند مثلش را بیاورند اگر چه بعضی ایشان بعضی دیگر را پشتیبان باشند .

و پس از آنکه بدانیم رسول خدا امی بود و بهیچ وجه نزد معلم بشری درس نخوانده و در میان ملتی که کوچکترین بهره ای از علوم و معارف نداشته اند بزرگ شده است این معنی بیشتر واضح و هویدا میگردد زیرا اعراب از ممارست در علوم و فحوص و بحث در اشیاء و موجودات بطریقی که معمول یونانیان بوده است خبری نداشته اند و بهمین مطلب در قرآن اشاره شده است چنانکه میفرماید **وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوْنَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّهُ يَمِيْنِكُمْ اِذَا لَا اِزْتَابَ الْمُبْطِلُوْنَ** یعنی ونبودی تو که کتابی را بخوانی پیش از نزول قرآن و نمینویسی بدست راست که اگر چنانچه خواننده و نویسنده بودی آن هنگام تباہ کاران در شک افتادندی و میگفتند چون پیغمبر مینویسد و میخواند پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده یتیمی که ناخواند ابجد درست کتب خانه هفت ملت بشست و نیز میفرماید **اَلَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ النَّبِيَّ الْاُمِّيَّ** و نیز میفرماید **هُوَ الَّذِيْ بَعَثَ فِي الْاُمِّيْنَ رَسُوْلًا مِنْهُمْ** در این دو آیه وصف فرمود پیغمبرش را با قیّت و مراد از امی کسی است که ننویسد و نخواند .  
و بر اینمطلب از راه مقایسه شریعت اسلام با شرایع دیگر هم میتوان استدلال کرد .

زیرا اگر نبوت و رسالت پیغمبران دیگر فقط از راه وضع شرایع و احکام ثابت شده است مسلماً نبوت پیغمبر اسلام بطریق اولی بثبوت خواهد پیوست چنانکه اگر کسی شرایع و ادیان انبیاء دیگر را مطالعه کند و بعد احکام و عقاید اسلامی را تحقیق نماید خواهد یافت که شریعت

اسلام از حیث شمول بر احکام سودمندی که متضمن خیر دارین و سعادت نشأتین می باشد بر تمام شرایع و ادیان دیگر برتری دارد

و اگر بخواهیم در این قسمت وارد شویم و بیکایک احکام را سنجیده و فضل و برتری یکی را بدیگری بیان کنیم و مزایا و منافع شریعت اسلام را شرح دهیم محتاج بدوین کتابهای بزرگ و مجلدات ضخیم خواهیم بود و از این جهت است این دین آخرین ادیان و این شریعت آخر شرایع است: خداوند میفرماید مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و بدین مناسبت که رسول اکرم فرمود لَوْ أَدْرَكْنِي مُوسَىٰ مَا وَسَعَهُ إِلَّا اتَّبَعْتَنِي اگر موسی مرا در می یافت چاره ای جز پیروی من نداشت.

و چون احکام اسلامی عمومیت دارد یعنی برای عموم بشر مفید و شایسته است دین اسلام برای کافه انام آمده است چنانکه خداوند میفرماید يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا یعنی ای مردم از جانب خداوند بسوی همه شما فرستاده شده ام و نیز میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ رَسُولًا كَرِيمًا میفرماید بُعِثْتُ إِلَيَّ الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ بَسِيَاهُ و سرخ مبعوث شدم.

و امر نبوت مناسبت و مشابهتی با اغذیه ای که مردم میخورند دارد زیرا همچنانکه بعضی از غذاها مخصوص طایفه ای از مردم میباشد و آن غذا بمزاج مردمان دیگر سازگار نیست ولی بعضی از اغذیه با مزاج عموم مردم سازش داشته و همه از آن تناول میکنند بعضی از شرایع و احکام نیز با مزاج و روحیات دسته ای ملایم بوده و با روحیات ملل دیگر ملائمت



ندارد شرایع انبیاء سابق همینطور بوده است ولی شریعت پیغمبر اسلام  
بامزاج و روحیات جمیع ملل و اقوام ملایمت و سازگاری دارد و از اینجهت  
همه مردم بانجام و اطاعت آن مکلف شده‌اند و چون پیغمبر ما در شریعت  
و احکام و آنچه که مایه نبوت است بر دیگران برتری دارد پس خود افضل  
انبیاء و خود رسول اکرم بهمین معنی که خداوند او را مخصوص کرده است  
اشاره میفرماید قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا مِنْ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْأَوَّلِينَ  
مِنَ الْآيَاتِ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ وَ إِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيَهُ  
وَ حَيًّا أَوْحِيَ إِلَيَّ فَأَنَا أَرْجُوا أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
یعنی هیچ پیغمبری از پیغمبران نیست مگر اینکه معجزه‌های از معجزات  
باو داده شده است و مردمان بسبب آن معجزه باو ایمان آورده‌اند  
و معجزه من وحی میباشد که بمن وحی شد و باین سبب امیدوارم پیروان  
من در روز قیامت از همه آنان بیشتر باشد .

ابن خلدون در شرح این حدیث میگوید که قرآن فی نفسه هم وحی  
است و هم خارق عادت و معجز پس شاهد آن عین خودش است و محتاج  
بدلیل دیگر از قبیل سایر معجزات نمیباشد و بهمین سبب دلالت آن  
بر نبوت او ضح دلالات است زیرا دال و مدلول باهم متحد می‌باشند و  
میگوید این حدیث شریف اشاره باین است که هر وقت معجزه‌ای در کثرت  
و وضوح و قوت استدلال بپایه‌ای رسید که عین وحی گردید و گروندگان  
و تصدیق کنندگان بیشتر میگردند انتهی .

از این بیانات معلوم شد که دلالت قرآن بر نبوت پیغمبر اسلام از  
قبیل دلالت مارشدن عصا بر نبوت موسی و شفا یافتن کور مادرزاد و ابرص  
به نبوت عیسی نمیباشد زیرا اگر چه این افعال از قبیل افعال عادیسه

نمیباشد و جمهور مردم بآن قانع میگردند ولی دلالت قطع بر نبوت ندارد زیرا این افعال در حال انفراد موجب اطلاق نبوت بر فاعل آن نمیگردد اما دلالت قرآن بر نبوت پیغمبر اسلام از قبیل دلالت معالجه مرضی بطیب میباشد چنانکه اگر دو نفر ادعای طبابت کنند و دلیل یکی از آنان راه رفتن بر روی آب و دلیل دیگر شفاء دادن بیماران باشد دلیل اولی از قبیل اقتناع و دلیل دومی از باب برهان خواهد بود و موجب تصدیق و قطع جز می خواهد گردید دلالت افعال خارق عادات بر نبوت پیغمبران از قبیل اولی و دلالت قرآن بر نبوت پیغمبر اسلام از قبیل دومی میباشد

چنانکه وظیفه طیب معالجه بیمار است و اگر بیماران را بطریق احسن معالجه کرد طبابت او محرز و مسلم خواهد شد همچنین وظیفه نبی وضع شرایع است و اگر شریعت او کاملترین شرایع و شاملترین ادیان گردید در نبوت او هیچگونه شك و تردیدی نخواهد بود اما اگر طیب برای اثبات طبابت خود بغیر وظیفه و شغل خود متوسل شود مثلاً بر روی آب راه رود ممکن است موجب اقتناع عامه گردد ولی فی الحقیقه دلالتی بر صفت طبابت نخواهد داشت همچنین افعال خارق عادت سبب قانع شدن جمهور میشود اما طریقی که علماء و دانشمندان از آن پی نبوت میبرند تنها شریعت و احکام میباشد وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ .

## وحی و نزول جبرائیل

واقوال علماء در آن و تحقیق حق در مسئله

مورخین و سیره نویسان متفقند که پیغمبر اکرم پیش از بعثت با

بت پرستی مخالف بود و غالباً در خلوت بسر میبرد و وقت خویش را بتفکر میگذراند و برای عبادت بغار حرا میرفت و در آنجا دور از غوغای زندگی در عجایب کاینات و راز خلقت و رستاخیز و روز شمار و بهشت و جهنم تفکر میکرد و همینکه توشه او تمام میشد بسوی خدیجه بر میگشت، در آغاز کار وحی بصورت رؤیای صادق بر او نازل شد و رؤیا مانند سپیده دم بر او آشکار میگشت، بدین طریق چند ماه گذشت و محمد (ص) بسن چهل سالگی رسید، شب دوشنبه هفدهم ماه رمضان وحی باو نازل گشت، جبرئیل بر او ظاهر شد و گفت بخوان، جواب داد من خواندن نمیدانم، جبرئیل او را بسختی فشار داد چنانچه بزحمت او فتاد و سپس گفت بخوان، باز جواب داد من خواندن نمیدانم، بار دیگر او را فشار داد و رها کرد و گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ  
رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ .

یعنی: بخوان بنام پروردگارت که انسان را از علق بیافرید، بخوان و پروردگار تو بزرگ است آنکه بوسیله قلم تعلیم داد و بانسان آنچه را نمیدانست بیاموخت - و این پنج آیه اولین آیاتی است که بر پیغمبر (ص) نازل گردید .

پیغمبر یقین پیدا کرد که از جانب حق متعال بر سالت مبعوث شده و باید حقیقت جاودانی را بجهانیان ابلاغ کند و با آنها بفهماند که خدائی جز خداوند یگانه نیست که مراقب اعمال انسانست و پس از مرگ نیکان و بدان را هر کدام باندازه کارشان پاداش میدهد، پس از آن پیغمبر (ص) بسوی خدیجه برگشت و بسختی میلرزید و میگفت مرا ببوشانید، وی را با کلیمی ببوشاندند تا اضطرابش تخفیف یافت و آنچه را دیده بود برای



خدیدجه نقل کرد و گفت بر خود بیمناکم ، خدیجه او را دل داد و گفت باک مدار خدا ترا خوار نخواهد کرد ، سپس او را پیش پسر عموی خود ورقه بن نوفل برد که پیری محترم و انجیل خوانده بود ، خدیجه بورقه گفت بین محمد (ص) چه میگوید ، محمد (ص) آنچه را دیده بود نقل کرد ، ورقه گفت این همان ناموسی است که بموسی پیغمبر نازل شد ، سپس گفت ایکاش من جوان بودم و هنگامی که کسانت تورا از شهر خود بیرون میکنند بیاریت بر میخواستم ، محمد (ص) فرمود آیا مرا از شهر خود بیرون میکنند؟ ورقه گفت هیچکس بر سالت مبعوث نشد مگر اینکه قومش بدشمنی او کمر بستند ، اگر من در آن روز زنده باشم ترا یاری خواهم کرد ، ولی چیزی نگذشت که ورقه رخت از جهان بر بست .

بعد از آن پیغمبر مدتی بغار حرا میرفت ، یکروز صدائی از آسمان شنید سر برداشت و فرشته ای را که اولین دفعه بسوی او آمده بود در میان آسمان و زمین مشاهده کرد ، از آنجا بخانه خود برگشت و فرمود مرا بیوشانید ، پس از آن این آیات نازل گشت :

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبُّكَ فَكَبِيرٌ وَ تِبَابُكَ فطَهْرٌ  
وَ الرَّجَزَ فَاهْجُرْ .

یعنی ای جامه بر سر کشیده بر خیز و مردم را از عذاب خدا بترسان و خدای خود را تکبیرگوی و جامه خویش را پاکیزه ساز و از گناه دوری کن .

و در بعضی از روایات وارد شده است که چون جبرئیل فشار داد حضرت بخانه آمد و بدن مبارکش میلرزید ، فرمود زملونی زملونی پس چیزی بر روی آنحضرت کشیدند تا اینکه این سوره نازل شد :

### يَا أَيُّهَا الْمُرْمِلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا

خواند مرّمّل نبی را زین سبب	که برون آ از گلیم ای بوالهرب
سرمکش اندر گلیم و رو میوش	که جهان جسمیست سرگردان نوهوش
هین مشو پنهان ز ننگ مدعی	که تو داری نو روحی شعشی
هین قم اللیل که شمعی ای همام	شمع دائم شب بود اندر قیام
بی فروغت روز روشن هم شب است	بی پناهت شیر اسیر ارنب است
باش کشتیبان در این بحر صفا	که تو نوح ثانی ای مصطفی
خیز و بنگر کاروان ره زده	غول کشتیبان این بحر آمده
وقت خلوت نیست اندر جمع آی	ای هدی چون کوه قاف و تو همای
بدر بر صدر فلک شد شب روان	سیر را نگذارد از بانگ سگان
طاعنان همچون سگان بر بدر تو	بانگ میدارند سوی صدر تو

### حقیقت و حی

**جمهور ملین** میگویند ملائکه اشخاص نورانینند و همگی حی و ناطق و متحرک بالا راده و جبرئیل ملکی است کریم و علیم و عباراتی که نازل میکنند و حی است و جبرئیل در آسمان عنصری یا در لوح آسمان کلماتی میشنود یا می بیند و آنرا میخواند و امر میشود بجبرئیل که آن عبارت را بر پیغمبران نازل کند پس جبرئیل بر نبی نزول کرده و آن عبارت را میخواند و ظاهر شرع دلالت بر این معنی دارد.

**فلاسفه** میگویند که انسان را دو قوه است قوه ادراک و قوه تحریک و ادراک بر سه گونه است ادراک عقلی، تخیلی و حسی، و کمال قوه ادراک عقلی آنستکه هر تعقلی که دیگری را بتعلم و نظر در مدت طولانی

ممکن شود؛ پیغمبر را در کوتاه‌ترین زمان بقوه حدس و بدون تعلم بشری حاصل باشد و کمال قوه ادراک جزئی بخصوص قوه متخیله آنستکه با آنکه بغایت قوی است مر قوه عقلی را در نهایت انقیاد و اطاعت باشد بحیثیتی که هنگام انتقال و ارتسام نفس بصور معقولات و اتصال وی بعقل فعال که باذن الله مفیض علوم و کمالات و جبرئیل عبارت از اوست، قوه متخیله بسوی قوه عقلیه منجذب شود بحدیکه هر صورتی که در ذرات نفس بعنوان مجرد و کلیت مرسم شود مثالی و شبحی از او در قوه متخیله بعنوان تمثیل و جزئیت مرسم گردد، پس متخیله مدرکات قوه عقلیه را حکایت کند، اگر ذوات مجرد باشد بصورت شخصی از اشخاص انسان که افضل انواع محسوسات جوهریه است در کمال حسن و بهاء، و اگر معانی مجردة و احکام کلیه باشد بصور الفاظ مقروءة محفوظه که قوالب معانی مجردة است در کمال بلاغت و فصاحت، و چون تطبع و ارتسام متخیله بصور مذکوره در کمال قوت و ظهور بود آن صور را بحس مشترك<sup>(۱)</sup> اداء کند بحیثیتی

۱ - حکماء حواس باطنه را پنج دانسته اند .

(۱) حس مشترك که یونانی آنرا بنطاسیا میگویند و ترجمه آن بعربری لوح النفس است و آن قوه ایست که محسوسات پنج گانه را بتوسط چشم و گوش و ذوق و شمع و لمس ادراک کند و حس مشترك را بوزیر ملک و حواس پنجگانه را بجاسوسانیکه اخبار نواحی را بوزیر رسانند تشبیه کرده اند و گاهی آنرا بحوضی که از پنج نهر آب بدان جاری شود و چون ادراک همه محسوسات کند آنرا حس مشترك گویند .  
(۲) خیال و آن قوه ایست حافظ صورتهائی که حس مشترك آنها را درک نماید خواه از خارج بتوسط مشاعر ظاهره و خواه از داخل .

(۳) وهم و آن قوه ایست که معانی جزئی را ادراک کنند مثل ادراک محبت زید و عداوت عمرو .

(۴) حافظه که آن خزانه و امه است که هر چه وهم از معانی درک کند بآن سپارد و نسبت آن بوهم چون نسبت خیال بحس مشترك است .

(۵) قوه متصرفه و آن قوه ایست که کارش ترکیب و تفصیل در صور و معانی باشد و این قوه متصرفه را اگر وهم استعمال کند متخیله گویند و چون عقل استعمال کند مفکره نامند .



که صورت نوات مدرك بحس بصر شود و صور الفاظ مدرك بحس سمع گردد و چنان مشاهده شود که شخصی در کمال حسن در برابر ایستاده و کلامی در کمال فصاحت القاء میکند، و چون عقل فعال باذن خدا علوم و احکام را افاضه میکند، پس شخص مرئی ملکی باشد فرستاده خدا، و الفاظ مسموعه کلامی باشد از خدا، چنانکه در مادیات اول شخص مادی در خارج دیده میشود و بعد از آن متخیل شود و بعد از آن معقول گردد، در مجردات ذات مجرد اول معقول شود بعد از آن متخیل و بعد از آن محسوس شود، و چنانکه موجود مادی بعد از معقول شدن صورت معقوله قائم بذات خود نتواند بود بلکه قائم بنفس عاقل است، همچنین ذات مجرد بعد از محسوس شدن قائم بذات خود نیست بلکه قائم بحس مشترک میباشد پس جبرئیل که عبارت از عقل فعالست اول بر نفس ناطقه نبی نازل شود و بعد از آن بخیالش و بعد از آن بحس او در آید، و همچنین کلام الهی را اول قلب نبی شنود بعد بخیال در آید و بعد از آن مسموع سمع ظاهر گردد، و کلام مخلوقات را اول گوش شنود بعد از آن الفاظ مسموعه بخیال در آید و بعد معانی بتوسط قلب فهمیده شود.

### تحقیق

انبیاء و رسل را حسی است غیر حس عقل و قوه ایست بمراتب بالاتر و قوی تر از عقل و این حس در غیر رسل نخواهد بود و بیان این مطلب مبتنی بر ذکر مقدمه ایست.

فلاسفه اصول ادراکات را سه دانسته اند: احساس و تخیل و تعقل احساس ادراکی است که بتوسط حواس ظاهره برای نفس حاصل میشود و شرط ادراک حسی آنست که مدرك (بفتح راء) موجود مادی

باشد و حاضر نزد مدرك (بكسر راء) باشد تا ادراك حاصل شود .  
 تخیل ادراکی است که بتوسط خیال بر نفس حاصل شده صوری  
 را درك میکنند و شرط آن در وقت ادراك حضور ماده نیست .  
 تعقل ادراکی است که بتوسط قوه عاقله از معانی مجرد و حقایق  
 کلیه برای نفس حاصل میشود .

چنانکه ذکر شد فلاسفه حقیقت وحی را کمال قوه عقلی میدانند  
 که بآن قوه عقل نبی درك حقایق و معانی را در اسرع اوقات با اتصال  
 بعقل فعال مینماید و کمال قوه خیال نبی آن صورت مجرد عقلی را موجود  
 حسی میگرداند و بطور الفاظ مسموعه جلوه میدهد و آن حقیقت جبرئیل  
 که عقل فعالست نفس نبی آن را بسبب قوه خیال شخصی نورانی جلوه  
 میدهد پس وحی را از شئون قوه عقلی گرفتند و رؤیت جبرئیل و شنیدن  
 کلمات را از تصرفات خیال و مخترعات آن دانستند .

این تحقیق پسندیده نیست زیرا لازمه حرف فلاسفه این است که  
 قرآن کلمات ربانی نبوده و نزول جبرئیل هم حقیقتی نداشته باشد یعنی  
 نفس نبی بتوسط قوه خیال اختراع الفاظ مسموعه کرده است و شخص  
 جبرئیل شبحی از مخترعات خیال او میباشد .

گرچه قرآن از لب پیغمبر است هر که گوید حق نگفته کافر است  
 ما در اینجا میخواهیم بیان کنیم که وحی بر رسل بتوسط ادراك  
 چهارم و قوه فوق عقل است و وحی فوق تعقل میباشد و حس و قوه ای که  
 انبیا و رسل بوسیله آن کشف حقایق میکنند و مهبط وحی و نزول جبرئیل  
 میگردند آنرا فؤاد گویند ، چنانکه قرآن بدین معنی تصریح دارد  
 و میفرماید مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ، انبیا و رسل اگر چه در ظاهر

بمصدق آیه **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** و امثال آن بشرنند میخورند، میآشامند، راه میروند، میخوانند و میمیرند و بالاخره تمام احکام بشریت بر آنها جاریست، ولی از حیث روح و نفس و قوای باطنه و ادراک و اراده و مشاهده حقایق و مروده با عالم غیب صنف خاص ممتازی هستند، چنانکه مشاهده میکنیم اصناف انسان اگر چه در حقیقت حیوانیت و ناطقیّت شریکند اما باندازه‌ای از یکدیگر ممتازند که گویا انواعی مختلفند يك صنف بشر باندازه‌ای بلید و کند و ابله است که گویا از حیوانات هم پست‌تر میباشد، صنف دیگر باندازه‌ای عاقل و زیرک است که بهیچوجه شباهت بصنف اول ندارد مثل فلاسفه و محترعین، و صنفی باندازه‌ای پلید و درنده است که گویا از درندگان درنده‌تر میباشد، و صنفی باندازه‌ای پاک و سالم که گویا از ملائکه برتر و بالاتر است، شما نمیتوانید بگوئید ادراکات فلاسفه همان ادراکات ابلهان میباشد بلکه میتوان گفت بین اغبیاء و احمقان بشر با فلاسفه و محترعین تضاد هست، همین اختلاف شدید میان اصناف بشر سبب شد که بعضی از فلاسفه مثل ابی البرکات بی میل نیست که بشر را دارای انواع مختلف بداند.

خلاصه کلام اگر اصناف بشر را استقراء کنیم می‌یابیم که درهیکل انسانیت شریکند اما در جوهر نفس و ادراکات و اخلاق مختلف میباشند. دایره ادراکات صنف بیخردان منحصر بمحسوسات حواس ظاهر و خیال و واهمه است و از این دایره تجاوز نمیکند، فلاسفه و محترعین از دایره عقل خارج نیستند و ادراکاتشان عقلی است اما انبیا و رسل دایره ادراکشان فوق عقل است و اگر چه قوای ظاهر و باطن ایشان در منتهی مرتبه شدت و کمال است لکن قوه‌ای که آنها را بحقایق آشنا کرده قوه دیگر و حس دیگر است و



بهیچوجه عقل و خیال و وهم در آن عالم راه ندارد، مشاهدات آنان با فوآد است، بین انبیاء و فلاسفه امتیاز جوهری است: آلت ادراک فلاسفه عقل و آلت مشاهده انبیاء فوآد میباشد، سلسله رسل مفعول بر انسالخ از عالم بشریت اند و مجبول بر تخلیه تمامی قوا، روح پاک رسل در هنگام نزول وحی و جبرئیل انسالخ تام و تخلیه حقیقی از قوای ظاهره و باطنه پیدا میکنند و بقوه فوآد مشاهده عالم غیب مینمایند و این انسالخ و تخلیه در طرفه العین برای آنان حاصل میشود، این انسالخ و انقطاع از عالم بشریت و اتصال بملاء اعلی و ناموس مقدس علم که جبرئیل باشد حالت وحی نامیده میشود پس چنانکه امتیاز بشر از حیوان بنطق و درک کلیات است امتیاز میان رسل و فلاسفه بقوه فوآد و سرعت انسالخ و مشاهده سکان ملاء اعلی و شنیدن خطاب ربانی و کلمات سبحانی میباشد.

چون معلوم شد که حالت وحی مفارقت از عالم بشریت بعالم ملکیت و تلقی کلام از رب العالمین است پس حالت وحی از سخت ترین حالات میباشد، چنانکه خداوند میفرماید: *إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا* پیغمبر در حالت وحی و نزول جبرئیل ناله میکرد و برای او حالت بیهوشی و غش دست میداد حتی روزهای بسیار سرد عرق از پیشانی مبارکش جاری میگردد و باندازه ای آن حالت شدید بود که گویا در وقت وحی و نزول جبرئیل میمرد و زنده میشد، اگر این حالت وحی چنانکه فلاسفه گفته اند تعقل و تخیل میبود غش کردن معنائی نداشت، حتی رسول اکرم بعد از حالت وحی بسر درد شدیدی مبتلا میگردد و از برای رفع سردرد خود حنا بسر میپست.

از این بیان معلوم افتاد که در وحی خطاء تصویر نمیشود چون عقل

ووهم وخیال در آن مدخلیتی ندارند ، آن حس مقدس حقایق را چنانکه هست می بیند و کلمات حق را بدون تصرف خیال ووهم می شنود . و شاهد برین تحقیق نص کتاب خدا و آیات سوره مبارکه والنجم است :

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ يَعْنِي قَسْمَ بَسْتَارِهِ چُونِ فِرْدَاوِیْدِ . مراد از نجم نجوم قرآنست که خدایتعالی نجم از پس نجم و آیه از پس آیه و سوره از پس سوره فرستاد و مراد از هوی نزول قرآنست و شاهد بر این آیه مبارکه فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ یعنی قسم میخورم بنجوم قرآن ، برای آن نجوم خوانده شد که قرآن را منجم و مفرق فرستاد و از این قبیل است نجوم الدین و دین منجم .

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ: صاحب شما محمد (ص) گمراه نکشت و خطاء نکرد و معتقد بهیچ باطلی نشد .

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ: ورسول اکرم از هوای نفس خود سخن نمیگوید و یا با آرزوی طبع خود و بیاطل تکلم نمیکند .

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ: آنچه پیغمبر بآن تکلم میکند نیست مگر وحی الهی .

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ: فرشته ای نیرومند (جبرئیل) پیغمبر (ص) را وحی آموخت .

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ: مراد از ذومره صاحب قوت است و شاهد بر این که مره بمعنی قوت و نیرو میباشد حدیث شریف نبوی است که فرمود

لَا تَجِلُّ الصَّدَقَةَ لِغَنِيِّ وَلَا لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ يَعْنِي صَدَقَهُ بِرِشْخِصِ  
بِي نِيَاذٍ وَ تَنْدَرَسْت قَوِي حَلَال نِيَسْت .

معنی آیه : جبرئیل صاحب قوت بود پس راست ایستاد بر آنچه  
مأمور بود ، یا بصورت اصلی خود بر پیغمبر نمایان شد .

وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى : وَ جبرئیل بکناره ای بلندتر از آسمان  
بود ، یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید - و هیچکس او را  
بصورت حقیقی که ملکیت است ندید جز ختمی مرتبت که او را دو نوبت  
دید نوبت اول او را بصورت اصلی خود بدید بیهوش شد و چون بیهوش  
آمد جبرئیل را نزدیک خود نشسته یافت که دستی بر سینه مبارک وی  
و دستی بر کتفش نهاده بود و حق متعال از این قضیه خبر میدهد :

ثُمَّ دَنَى قَدْلَى : پس نزدیک شد ، جبرئیل پیغمبر بعد از آنکه  
او را دیده و بیهوش شده بود ، پس برای سخن گفتن با وی سرفرودا آورد .

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى : پس مسافت میان محمد و جبرئیل  
باندازه دو قوس بود .

\* عرب میگوید بینی و بینه قاب قوسین و قیب قوس و قادر مح  
و قید رمح یعنی قدر و اندازه قوس و مقدار رمح و این عبارت کنایت از  
تأکید قرب و تقریر حب بواسطه تقریب بافهام است که در صورت تمثیل  
اداء شده ، چه عادت بزرگان عرب آن بود که چون تأکید عهد و توثیق  
عقدی را میخواستند که هیچگاه آن عقد نقض نشود هر يك از متعاهدان  
کمان خود را حاضر ساخته با یکدیگر منبضم میگرداند و هر دو بیکبار  
قبضتین آنرا گرفته و میکشیدند و باتفاق يك تیر میانداختند و این عمل اشارت



باین معنی بود که موافقت کلی بین ما محقق شد و مصادقت اصلی ممهّد گردید و بعد از آن رضا و سخط یکی موجب رضا و سخط دیگری میگردد پس در این آیه اشاره بشدت ارتباط نفس محمدی با حقیقت ناموس علم و جبرئیل شده است .

فَأَوْحِيَ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ : یعنی بعد از شدت قرب نبی با جبرئیل ، جبرئیل وحی کرد بسوی بنده خدا ( محمد ص ) آنچه خداوند باو وحی کرد .

مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ : دل پیغمبر آنچه را دید باو دروغ نگفت ( درست دید ) و بعضی کذب بتشدید خوانده اند ، یعنی رسولا کرم آنچه را بحشم دید بدل تکذیب نکرد بلکه تصدیق کرد و ایمان آورد .  
 أَفْتُمَارُونَهُ عَلِيَّ مَائِرِي : آیا مجادله میکنید با محمد بر آنچه دید ؟  
 وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَةً أُخْرَىٰ : و بتحقیق جبرئیل را یکبار دیگر در صورت اصلی خود دید .

عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ : نزدیک سدره المنتهی که نزدیک آن بهشت است که آرامگاه پرهیزکاران میباشد .  
 مراد از سدره المنتهی منتها مرتبه حیرت است ، چنانکه راغب اصفهانی در مفردات تصریح باین معنی دارد : میگوید السدر تحیر البصر والصادر المتحیر یعنی سدر حیرانی چشم و صادر بمعنی شخص متحیر است و امام رازی در تفسیر کبیر میگوید :

سِدْرَةُ الْمُنْتَهَىٰ هِيَ الْحَيْرَةُ الْقُضْوَىٰ مِنَ السُّدْرَةِ كَأَنَّ رُكْبَةَ  
 مِنَ الرَّأْسِ عِنْدَ مَا يَحَارُّ الْعَقْلُ حَيْرَةً لَا حَيْرَةَ فَوْقَهَا مَا حَارَّ النَّبِيَّ

## وَمَا غَابَ وَرَأَى مَا رَأَى .

ترجمه عبارت : سدره المنتهی یعنی منتهای حیرت از سدره مثل رُکبه ، مراد این است که نفس مقدس نبی رسید بمشاهده و مقامیکه در آن مقام و مشاهده عقل حیران میشد چنان حیرتی که فوق آن حیرتی تصور نمیشد ، لکن برای نبی اکرم حیرت پیدا نشد و حقیقت از شهود مقدسش پوشیده نگردید و دید آنچه باید ببیند و شنید آنچه باید بشنود . زیرا که برای بشر دو قسم حیرت پیدا میشود یکمرتبه حیرت و سرگردانی او هنگام پشت کردنش بحقایق است مثل سرگردانی و حیرت جهال و نادانان که این حیرت و سرگردانی شقاوت و غفلت و بیچارگی است و بسیار مذموم میباشد مرتبه دیگر هنگامی است که عقل متوجه کشف حقایق میباشد چنانکه عقلا و فلاسفه بمقامی میرسند که حیران و سرگردان میشوند و آن حیرت ممدوح است چونکه در حرکت بکعبه حقیقت امید وصال هست اما حیرت جهال پشت براه و اعراض از سر منزل حقیقت است و هیچ روزنه امیدی در این حیرت وجود ندارد - اما شخص نبی چون بتوسط ادراک چهارم کشف حقایق میکند حیرانی و سرگردانی فلاسفه برایش نیست .

إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى : آن هنگام که پوشیده بود سدره را

آنچه پوشیده بود - در اینجا مراد غشیان حالتی برحالتی است یعنی برحالت حیرت حالت رویت و یقین وارد شد و محمد (ص) آنچه را که عقل در آن حیران است دید و بر آن حالت حیرانی عقل حالت مشاهده تام و مکاشفه یقینی حاصل شد .

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى : میل نکرد چشم محمد (ص) یعنی بچپ

و راست ننگریست : و نگرستن وی از حدی که مقرر بود در نگذشت  
در این آیه ستایش آن حضرت بحسن ادب و علو همت اوست که در آن شب  
پرتو التفات بر هیچ ذره‌ای از ذرات کائنات نیفکند و دیده دل جز بمشاهده  
جمال الهی نکشود .

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى : و بتحقیق آیات بزرگ  
رَبِّش را دید .

## قرآن و بعث

اعتقاد به بعث و روز رستخیز را تمام شرایع آسمانی و حکمای  
ربانی اتفاق دارند و فلاسفه بر آن اقامه بر این نموده اند اما در کیفیت  
بعث اختلاف است جمعی روحانی صرف میدانند و برخی جسمانی محض  
می پندارند و گروه بسیاری از محققین به بعث جسمانی و روحانی قائلند .  
ما آنچه را که همگی بر او اتفاق دارند اینست که انسان را دو سعادت  
و شقاوت اخروی و دنیوی است و پایه این مسئله بر روی اصولیست که  
همگی بآن اعتراف دارند .

۱ - اینست که انسان اشرف از بسیاری از موجودات است چنانکه  
خداوند میفرماید : *وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ  
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا*  
یعنی و بتحقیق گرامی کردیم فرزندان آدم را و حمل نمودیم آنان را در  
خشکی و دریا و از طیبات روزی دادیم آنان را و برتری دادیم ایشان را  
بر بسیاری از مخلوقات برتری دادنی .



۲ - اینکه هیچ موجودی عبث و بی‌غایت خلق نشده است و برای فعل مطلوبی از او که نمره وجود اوست ایجاد شده است پس انسان که اشرف است سزاوارتر میباشد که رای غایتی مخصوص بخود خلق شده باشد و خداوند در کتاب کریمش بر وجود نمره و غایت برای موجودات تصریح فرمود چنانکه میفرماید وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ یعنی ما آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست باطل خلق نکردیم این گمان مردمان کافر است پس وای مرا آنانرا که کافر شدند از آتش و در جای دیگر علماء را بواسطه اعتراف بغایت مطلوب عالم و فهم فلسفه کون مورد مدح خود قرار میدهد چنانکه میفرماید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ یعنی بدرستی که در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز هر آینه آیتهاست مرصحات خرد را آنانکه یاد میکنند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان و تفکر میکنند در آفرینش آسمانها و زمین پروردگارا نیافریدی اینرا بیهوده پاکی تراست از آنکه چیزی را بباطل بیافرینی پس نگاه دار ما را بلطف خود از عذاب آتش

و وجود غایت در انسان اظهر از سایر موجودات است و خداوند در موارد متعدد از قرآن ذکر میکند چنانکه میفرماید أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ

عَبَثًا وَأَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیامی پندارید شما اینکه ببازی شما را آفریدیم و گمان کردید که بازگشت بمان نمی کنید و جای دیگر میفرماید أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىِ آیامی پندار انسان اینکه فرو گذاشته شود مهمل و نیز میفرماید وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و هنگامیکه معلوم شد اینکه انسان برای افعال مقصوده و غایت مهمی خلق شده است باید دانست که برای افعال و غایت خاص بخود خلق شده است چون سایر موجودات هر يك برای غایت خاصی ایجاد شده اند که در دیگری نیست و افعال مختص بانسان افعال نفس ناطقه است و چونکه نفس ناطقه را دو جزء است یکی علمی و دیگری عملی واجب است انسان را که بکمال اعلاى این دو قوه واصل گردد و آن رسیدن بفضایل اخلاقی و معارف حقه نظر است و هر قول و عملیکه نفس را مدد باشد بوصول بکمال لایقش آنرا خیرات و حسنات می نامند و هر قول و عملی که مانع وصول بکمال باشد شرور و سیئات می نامند و قرآن بقای نفس بعد از خراب بدن را اثبات میکند و نیز مراتب درجات و درکات نفس و اقسام لذایذ و آلام حسیه و معنویه آنرا بطور اکمل بیان میفرماید و نفسی که اعمال شایسته نداشته باشد پس از فراق بدن متأذی میشود و دردار آخرت جز حسرت بر آنچه که از تزکیه نفس و تحلیل بفضایل از او فوت شده چیز دیگر ندارد چنانکه میفرماید أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتَى عَلَيَّ مَا فُرِّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ قرآن اینحال را در آخرت بسعادت و شقاوت اخیر تعبیر نموده است و درجات مؤمنین و درکات کافرین را به روشن ترین عبارات بیان فرموده .

وما در اینجا اول برهان بقای نفس را از قرآن ذکر و پس از آن  
ادله بر معاد را گوشزد میکنیم و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظيم

دلیل قرآن بر بقای نفس بعد از خراب بدن

خداوند میفرماید اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ  
تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمَ سَكُتِ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ  
إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

یعنی خداوند قبض روح میکند مردم را هنگام مرگشان و آن  
نفسی که در خواب نمرده است پس نگاه میدارد نفوسی را که محکوم  
بمرگ بقضاء ازلی بودند و میفرستد و رها میکند نفوسی را که باید در دنیا  
زندگانی کنند تا اجل معین و نام برده شده بتحقیق در توفی نفوس و نگاه  
داشتن و فرستادن بابدان هر آینه آیاتی است برای مردمیکه متفکراند  
وجه استدلال در این آیه اینست که خداوند میان خواب و مرگ را در تعطیل  
فعل نفس تسویه فرموده پس اگر در مرگ تعطیل فعل نفس برای فساد  
خود نفس باشد نه بتغییر آلات نفس باید در خواب هم تعطیل فعل نفس  
از جهت فساد آن باشد نه از جهت فساد آلات و اگر در خواب اینطور  
بود باید وقت بیدار شدن بهیئت اولی خود برگردد و حال اینکه می بینیم  
بعد از بیدار شدن برگشت بحال اول خود میکند از اینجا میفهمیم که  
که این تعطیل عارض ذات نفس نشده بلکه تعطیل در آلات آن حاصل  
شده است و از مسلمات است که تعطیل آلت تعطیل در ذات نفس نیست و  
موت مسلماً تعطیل است پس واجب آمد که آلات آن معطل شده  
نه اینکه ذات نفس نیست شده باشد مثل خواب پس از تفکر در این آیه



معلوم شد که نفس غیر بدن است و بخراب بدن نفس از بین نمی‌رود و رسول اکرم میفرماید خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ وَإِنَّمَا تَذْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ یعنی ای مردم برای بقاء خلق شدید نه برای نیستی و حقیقت مرگ انتقال از خانه‌ای بخانه‌ایست .

### ادله قران بر بعث

خداوند کریم در کتاب حکیم خبر داد بوقوع بعث و حشر و بر این مطلب استدلال فرمود و دلیل آن را امکان مقرر نمود و مقصود از امکانی که قرآن دلیل بر بعث قرار داده غیر از امکانیست که متکلمین تمسک جسته‌اند چون امکانی که متکلمین میگویند آنست که از فرض وقوع شی محالی لازم نیاید و این امکان ذهنی صرف است ما از کجا بدانیم که از فرض وجود چیزی محال لازم نمی‌آید چون میشود محال لذاته و میشود لغیره باشد و از فرض وجود شی میشود محال لذاته لازم نیاید و اما محال لغیره تحقق پیدا کنند و امکان ذهنی در حقیقت علم بعدم امتناع است و این مستلزم امکان خارجی نیست اما امکانی که قرآن بآن استدلال میکند آن امکان خارجی است و امکان خارجی گاهی معلوم میشود بوجود شی در خارج چون وقوع اخص از امکانست هنگامیکه شی وجود خارجی پیدا کرد مسلماً ممکن بوده است که واقع شده چون ممتنعات هیچ وقت در خارج موجود نمیشوند و گاهی علم بامکان خارجی تحقق پیدا میکند بواسطه پیدایش نظیر او و یا اکمل از او در خارج چون وقتی دیدیم اکمل در خارج موجود شد حکم میکنیم انقص بطریق اولی وجود خواهد داشت و هنگامیکه برای ما معلوم شد که شی در خارج ممکن است موجود شود بواسطه مشاهده نظیر آن یا اکمل از آن لابد و ناچاریم قدرت خداوند

قدیر را بار منضم کنیم چون در تحقق شیء صرف امکان خارجی کفایت نمیکند باید ضمن بقدرت قادر ازلی گردد تا آن شیء پای بعرضه ظهور برساند و خداوند تبارک و تعالی استدلال بر بعث نمود بطریق امکان بر چند وجه :

**اول** عود و بعث را قیاس بر ابتداء نمود چنانکه میفرماید کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ و نیز میفرماید کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ که مراد از این دو آیه اینست که چنانکه شمار از عدم بوجود آوردهیم دوم مرتبه شمار ادر قیامت اعاده خواهیم نمود که قیاس عود را بر بدأ نموده است و نیز می فرماید أَفَعَيْدُنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ یعنی آیا در مانده شدیم بآفرینش اول بلکه ایشان در شك انداز آفرینش تازه و از این قبیل آیات بسیار است .

**دوم** بعث را قیاس بر خلق سموات و ارض نمود بطریق اولی چنانکه میفرماید أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ۚ بَلَىٰ ۚ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی اینست که خداوندی که قادر بر خلق آسمانها و زمین میباشد قادر است بر اینکه مثل آنها را بیافریند و نیز میفرماید أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ عَنْهَا بِرَأْسِهِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ وَهُوَ عَلِيمٌ ذَكِيمٌ یعنی اینست که خداوندی که آسمانها و زمین را خلق کرد و در آفریدن آنها مانده نشد توانا است بر آنکه مردگان را زنده کند آری خداوند بر همه چیز توانا است .

**سوم** اعاده و بعث را قیاس نمود بر زنده شدن و روئیدن گیاه از زمین بیاران بعد از اینکه مرده بود چنانکه میفرماید وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ

الرِّيَاحِ فَتُثِيرُ سَحَابًا فُسِقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَاهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ الذُّشُورُ يَعْنِي وَخَدَائِكَ بَادِهَارُ فَرَسْتَادِ پَسِ اِبْرَ رَا بَرِ اِنگیزاند پس او را بسوی شهر مرده‌ای رانندیم و پس از آن زمین را بعد از مرگش زنده کردیم و چنین است نشر مردگان؛ باین سه وجه که ذکر شد از روی قاعده امکان خداوند استدلال نمود.

### از ادله خاص قرآن بر بعث

آیه مبارکه وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ مِنْ يَمُوْتٍ بَلٰى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ لِیُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِیْ یَخْتَلِفُوْنَ فِیْهِ وَ لَیَعْلَمَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا اَنَّهُمْ كَانُوْا كٰذِبِیْنَ  
یعنی و سوگند خوردند بخدا شدیدترین سوگندها و گفتند خداوند کسی را که مرد مبعوث نخواهد نمود بلی مبعوث خواهد کرد ایشان را وعده کرده است خدا وعده حق ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند و این بر انگیختن برای اینستکه ظاهر کند برای ایشان آن چیزی را که اختلاف در او میکنند و تا کافرین بدانند اینسکه دروغگو بودند.

تقریر برهان از بدیهیات و اولیاتست که در عالم حق و باطلی میباشد و تمامی مردم در طلب حق و جستجوی حقیقت جانفشانیها میکنند تا آنرا بیابند و می بینیم در طریق وصول بحق و در ذات آن اختلاف شدیدست و اینهم مسلم است که اختلاف در حق سبب انقلاب آن و انشلام در آن نمیشد و اختلاف مردم در آن ماهیتش را عوض نمیکند منتهای مطلب هر کس بخمال خویش گمان میکند حق را دریافته و حقیقت را فهمیده است



خلاصه کلام حق یکی است و مردم آنرا مختلف می بینند و چونکه مسلم شد حقیقتی در عالم ثابت است و می بینیم بشر در این حیات دنیوی نمیتواند بآن دسترس پیدا کند چه اگر بشر واقف بحق گردد اختلاف از میان برداشته خواهد شد و موجب اتحاد و ائتلاف میشود و این اختلاف مرکوز در فطرت بشر است خداوند میفرماید **وَلَا يَزَالُ الْوَنُ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَ لِدَلِكْ خَلَقَهُمْ** و اختلاف از میان برداشته نمیشود مگر به از بین رفتن این جبلت و انتقال آن از این بصورت دیگر و هنگامیکه ثابت شد حق ثابتی در عالم هست و ما در این عالم بواسطه حجابهاییکه داریم از طبیعت و وهم و خیال و غیر آن نمیتوانیم در این دنیا بحق و حقیقت برسیم پس بالضرورة برای ما لازم است حیات دیگری باشد غیر از این حیات که در آنجا کشف حقایق شود و اختلافات برداشته شود و آن عالم آخرت است چنانکه خداوند میفرماید **لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ وَ بَصُرْكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا** یعنی هر آینه بودی در غفلت از این امر پس پرده غفلت را از تو برداشتم پس چشم تو امروز تیز بین و تند است و اگر نعوذ بالله معادی نباشد روز حقیقتی بروز نکند لازم میاید حق و حقیقت قیمتی نداشته باشد و انسان و عالم بی نتیجه خلق شده باشند و آن روزیکه انسان بدرك حق و حقیقت نایل میگردد آن روز را خداوند روز حقیقت نام نهاد چنانکه میفرماید **الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَ دَرَحَالَتِ كَسَانِيكِهِ** در آن دار بحقیقت واصل شده اند میفرماید **وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلِيٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ**

مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُلًا بِالْحَقِّ  
یعنی و بیرون کنیم آنچه در سینه بهشتیان از کینه و حسد و آنچه اسباب  
عداوت باشد و جاری میشود از زیر مساکن آنان جویها و اهل بهشت چون  
مقامات خود را مشاهده کنند گویند حمد و ثناء برای خدائی که بفضل خود  
هدایت نمود ما را بدین مقام و نبودیم که بخودی خود هدایت شویم اگر  
راهنمائی نمی نمود ما را خدا و دیگر میگویند رسولان و پیغمبران ما  
آمدند بحق و راستی و ما بتوسط اینان بحق و حقیقت رسیدیم .

### قیامت و معاد در نظر قرآن

خداوند تبارک و تعالی جهان را برای حکمة و غایتی خلق و ابداع  
نمود و هر لحظه حکمتش اقتضاء نمود بر اعدام همه عالم و احداث بدلی  
برای او میکنند هر وقت حکمتش تعلق گرفت به تغییر صورت عالم باین معنی  
که این صورت را بگیرد و صورت دیگر بآن بدهد و عالم را نیست نکند  
قادر و توانا است .

مسئله قیامت و معاد از قبیل دوم است و آن تبدیل و تغییر صورت  
میباشد نه اعدام و ایجاد و آنچه رسل در این باب گفته اند و قرآن و سنت  
دلالته صریح دارد اینست که در قیامت و معاد عالم تغییر میکند و در او  
تبدیل و تحویل داده میشود نه اینست که عالم نیست محض و معلوم صرف  
میشود و بالکلی لباس هستی از آن کنده و به نیستی ازلی بر میگردد و پس از  
آن دومر تبه ایجاد میشود .

آیات قرآنی جز تبدیل صورت چیز دیگری مقرر ننموده است  
چنانکه میفرماید یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ

بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ یعنی روزیکه بدل شود زمین بر زمین دیگر و آسمانها مبدل گردند بآسمانی دیگر و مردم از گورهای خود ظاهر شوند برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده .

این معادست که قرآن بآن ناطق است و جای شبهه برای ملاحظه و فلاسفه نگذارده است اعتراض و شبهه آنان بر قول متکلمین وارد است که کلمات انبیاء را بر رای خود تاویل کرده و گفتند که معاد و قیامت آنست که خداوند اعداد و نیست میکند عالم را و در روز قیامت از نو ایجاد میکند و بر عالم لباس هستی می پوشاند .

ایکاش متکلمین در قرآن تدبیر میکردند و عیب سخن خود را میفهمیدند این سخن بی مغز سبب شد که فلاسفه و ملاحظه حمله بقرآن و ماجاء به النبی کنند و اعتراضات شدیدی کردند از قبیل امتناع اعاده معدوم و شبهه آکل و ما کول و امثال آن و متکلمین هم برای حرف بی مغز و باطل خود مجبور شدند که جوابهای خنک بفلاسفه بدهند .

اما معادی که قرآن میگوید از اعتراضات فلاسفه مصون و هیچ عاقلی نمیتواند بر او اعتراض کند حتی معروض يك شبهه هم نخواهد شد چون قیامت تبدیل است و مرگ انتقال از نشأ بنشأ دیگر و بعث خروج از این عالم و دخول در عالم دیگر میباشد یکی از بدبختیهای مسلمانان اینست که نصوص قرآن را متوجه نیستند و حق آنرا درست اداء نمیکنند اگر کتاب خدا فهمیده میشد و آراء خود را در آن دخالت نمیدادند پیشتر نزاعها برداشته میشد یا لاسف بواسطه حجابهاییکه دارند نصوص قرآن بر آنان پوشیده و پنهانست .

خلاصه کلام انفع برای مردم استماع کلام خدا است و پس از آن



تَعْقِلْ دَر مَعْنَايِ اَنْ تَامِصِدَاقِ وَايْنِ آيَةِ وَاقِعِ نَشُوْنَدِ وَقَالُوْا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ  
اَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي اَصْحَابِ السَّعِيْرِ

## اقسام قیامت و ساعه

در اصطلاح شرع و قرآن قیامت بر سه گونه است .

۱ - قیامت کبری و آن انقراض عالم و تبدیل آن بعالم آخرت است  
و در قرآن آیات بسیاری راجع بآن نازل شده است .

۲ - قیامت وسطی و آن مرگ تمام اهل يك قرن است چنانکه  
روایت است زمانی نظر رسول اکرم بر عبدالله بن انیس او فتاد و فرمود  
اِنَّ يَطْلُ عُمْرُ هَذَا الْغُلَامِ لَمْ يَمُتْ حَتَّى تَقُوْمَ السَّاعَةُ يَعْنِي اِكْر  
عمر این غلام طولانی شود نمیرد تا اینکه قیامت برپا شود و گویند عبدالله  
بن انیس آخر کسی بود که از اصحاب رحلت فرمود پس معلوم شد که  
ساعت و قیامت در این حدیث بمعنی انقراض اهل قرن است

۳ - قیامت و ساعه و صغری و آن موت هر انسانست پس قیامت  
هر فرد انسان روز مرگ اوست خداوند میفرماید قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا  
بِلِقَاءِ اللّٰهِ حَتّٰى اِذَا جِآءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوْا يَا حَسْرَتَنَا عَلٰى مَا فَرَّطْنَا  
فِيْهَا وَ هُمْ يَحْمِلُوْنَ اَوْزَارَهُمْ عَلٰى ظُهُورِهِمْ اَلْاَسْءَا مَا يَزِرُوْنَ  
یعنی بتحقیق کسانی که تکذیب دیدار خدا را نموده زبان کردند تا اینکه  
آمد ایشان راقیامت ناگه گویند ای ندامت ما را بر آنچه ما تقصیر کردیم  
در آن و ایشان بر میدارند بارگناهان را بر پشتهایشان آگاه باشید که بد  
باریست که میکشند و معلوم است که این حسره نزد موت انسانرا حاصل

میشود و نیز میفرماید قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ آتَيْكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ  
السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی بگو خبر دهید  
مرا اگر بیاید شما را عذاب خدا یا بیاید شما را قیامت آیا جز خدا را  
میخوانید اگر راستگوئید و در حدیث است و قتیکه باد شدیدی میآید  
رنجک رسول اکرم متغیر میشد و میفرمود میترسم قیامت را و نیز رسول اکرم  
میفرماید مَا أَمَدُ طَرْفِي وَلَا أَعْضَاهَا إِلَّا وَأَظُنُّ أَنَّ السَّاعَةَ قَدْ قَامَتْ  
یعنی چشم نمی اندازم و نمی بندم آنرا مگر اینکه گمان میکنم قیامت  
برپا شده است وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ .

## پایان کتاب - تبصره

چون مؤلف فقید رحمة الله تعالى علیه در آخرین منبر خود خطبه مبارکه حجة الوداع را که حضرت ختمی مرتبت صلوات الله وسلامه علیه در روز جمعه عرفة سال دهم هجری القاء و ایراد فرموده بودند تلاوت کردند و پس از آن مسجد و منبر را بحکم اجابت ندای حق: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً تا ابد وداع گفتند و در اوائل بیماری و اواخر ایام حیات مکرر وصیت فرمودند که آن خطبه بمانند را در آخر کتاب کلید فهم قرآن که تجدید چاپ میشود طبع نمایند بنابراین یکی از ارادتمندان آن مرحوم خطبه شریفه را از کتب معتبر استخراج و ترجمه نموده اینک برای امتثال امر فقید سعید رضوان الله تعالى علیه و استفاده خوانندگان گرامی در خاتمه کتاب درج میگردد تا مشمول این آیه مبارکه شود:

خَاتَمَهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ .



## خطبة حجة الوداع

الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنُتُوبُ إِلَيْهِ وَنَعُوذُ  
 بِهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ  
 وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ  
 وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ  
 وَأَحْسِنُكُمْ عَلَى طَاعَتِهِ وَاسْتَفْتَحْ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَمَا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ  
 اسْمِعُوا مِنِّي أُبَيِّنْ لَكُمْ فَإِنِّي لَا أَدْرِي لَعَلِّي لَا أَلْقَاكُمْ بَعْدَ عَامِي هَذَا  
 فِي مَوْقِفِي هَذَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ إِلَيَّ  
 أَنْ تَلْقُوا رَبَّكُمْ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا  
 الْأَهْلُ بَلَغَتْ أَلَلَّهُمْ فَأَشْهَدُ . فَمَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا  
 إِلَى الذِّي ائْتَمَنَهُ عَلَيْهَا إِنَّ رَبَّ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ وَإِنَّ أَوَّلَ رَبِّ  
 أَبَدًا بِهِ رَبَاعِي الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَإِنَّ دِمَاءَ الْجَاهِلِيَّةِ  
 مَوْضُوعَةٌ وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَبَدًا بِهِ دَمُ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ  
 عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَإِنَّ مَائِرَ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ غَيْرَ السَّدَانَةِ  
 وَالسَّقَايَةِ وَالْعَمْدُ قَوْدٌ وَشِبُهُ الْعَمْدِ مَا قُتِلَ بِالْعَصَاوِ الْحَجَرِ وَفِيهِ  
 مِائَةٌ يَعْيرُ فَمَنْ زَادَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ . أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الشَّيْطَانَ  
 قَدْ يَتَسَّسَ أَنْ يُعْبَدَ فِي أَرْضِكُمْ هَذِهِ وَلِكِنَّهُ رَضِيَ أَنْ يُطَاعَ فِيمَا

سِوَى ذَلِكَ مِمَّا تَحْقِرُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّسِيءُ  
زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا  
لِيُؤْطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَإِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ  
خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ أِنَّمَا عَشْرُ شَهْرٍ  
فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ  
ثَلَاثٌ مِثْوَالِيَّاتٌ وَوَاحِدٌ فَرْدٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحْرَمُ وَ  
رَجَبُ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ الْأَهْلُ بَلَغَتْ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ لِنِسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا أَنْ لَا يُؤْطَيْنَ فُرْشَكُمْ  
غَيْرَكُمْ وَلَا يُدْخَلَنَّ أَحَدًا تَكَرُّهُونَهُ بِيُوتِكُمْ إِلَّا بِإِذْنِكُمْ وَلَا  
يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ فَإِنْ فَعَلْنَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ آذَنَ لَكُمْ أَنْ تَعْضُلُوهُنَّ  
وَتَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَتَضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ فَإِنْ أَنْتَهَيْتِ  
وَاطْمَئِنَّاكُمْ فَعَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَإِنَّمَا النِّسَاءُ  
عِنْدَكُمْ عَوَانٍ لَا يَمْلِكْنَ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئًا أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةٍ اللَّهُ  
وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ وَاسْتَوْصُوا  
بِهِنَّ خَيْرًا الْأَهْلُ بَلَغَتْ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَلَا يُحِلُّ لِأَخِيهِ  
إِلَّا عَنِ طَيِّبٍ تَقْسِمُ مِنْهُ الْأَهْلُ بَلَغَتْ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ فَلَا تَرْجِعُوا

بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ أَعْنَاقَ بَعْضٍ فَأَبَى قَدْ تَرَكْتُمْ فِيكُمْ  
 مَا إِنِ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا (وَفِي رِوَايَةٍ لَمْ تَضِلُّوا) بَعْدَهُ كِتَابُ اللَّهِ  
 (وَفِي رِوَايَةٍ وَسَنَةَ نَبِيِّهِ وَفِي أُخْرَى وَأَهْلُ بَيْتِي) الْأَهْلُ بَلَغَتْ  
 اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ .

أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ رَبِّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ  
 لِآدَمَ وَآدَمٌ مِنْ تُرَابٍ أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمْ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ  
 عَلَيَّ عَجْمِي فَضَّلْ إِلَّا بِالْتَّقْوَى الْأَهْلُ بَلَغَتْ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَلْيَبْلُغْ  
 الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ .

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ لِكُلِّ وَارِثٍ نَصِيبَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ  
 وَلَا يَجُوزُ لَوَارِثٍ وَصِيَّةٌ فِي أَكْثَرِ مِنَ الثَّلَاثِ وَالْوَالِدُ لِلْفِرَاسِ وَ  
 لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ مَنْ ادَّعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ أَوْ تَوَلَّى غَيْرَ مُوَالِيهِ فَعَلَيْهِ  
 لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا  
 عَدْلًا . وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

### ترجمه خطبه حجة الوداع

ستایش خدای راست اورا می ستائیم و از او یاری میجوئیم و از  
 او آمرزش میخواهیم و بسوی او بر میگرددیم و بدو پناه میبریم از بدیهای  
 نفوس خویش و از زشتیهای کارهای خود کسبیکه خدا او را هدایت کند  
 هیچکس او را نتواند گمراه کند و کسبیکه خدا او را گمراه کند هیچکس



هادی و راهنمای او نتواند شد و گواهی میدهم که هیچ معبود و سزاوار پرستشی جز خدائست خدائی است یگانه که شریک ندارد و گواهی میدهم که محمد بنده او و فرستاده اوست .

وصیت و سفارش میکنم شما بندگان خدا را بترس و تقوای خدا و شما را بر طاعت او تحریض مینمایم و بآنچه بهتر است گشایش میطلبم یا بچیزیکه بهتر است سخن خود را آغاز میکنم .

اما بعد ای مردم از من بشنوید تا برای شما بیان کنم زیرا من نمیدانم شاید شما را پس از امسال در اینجا ملاقات نکنم ای مردم همانا خونهای شما و اموال شما بر شما حرام است تا اینکه مرگ را دریافته به پروردگار خود برسید مانند حرام بودن چنین روزی در چنین ماهی در چنین شهری . آیا تبلیغ کردم و امرا آلهی را بشما رسانیدم خدایا پس تو گواه باش . پس هر که در نزد او امانتی باشد باید آنرا بکسیکه او را بر آن امانت امین شمرده است بازگرداند همانا ربا و سود پولی که در زمان جاهلیت بوده است اکنون لغو و باطل است و نخستین ربائی که من آنرا لغو مینمایم ربای عم من عباس پسر عبدالمطلب میباشد و همانا خونها و خونخواهی هائی که در زمان جاهلیت بوده است اکنون باطل و نادرست میباشد و نخستین خونی که من بآن آغاز کرده آنرا باطل و لغو مینمایم خون عامر پسر ربیعہ پسر حارث پسر عبدالمطلب است و همانا مفاخر و آثار زمان جاهلیت همه باطل است و باید از میان برود بجز خدمت کعبه و آبدادن حجاج کعبه . و قتل عمدی قصاص دارد و شبیه بقتل عمدی آنست که بوسیله عصا و سنگ قتل واقع شود دیه و خونهای این نوع قتل صدشتر

میباشد پس کسیکه بر این چیزی بیفزاید او از اهل جاهلیت است .  
 ای مردم شیطان از اینکه در زمین شما پرستش و عبادت شود دیگر  
 نومیث شده است ولی باین خشنود و راضی است که در مواردی جز این  
 و آنچه شما از کارهای خود حقیر و غیر مهم می پندارید اطاعت کرده شود.  
 ای مردم تغییر و تبدیل ماهها افزونی در کفر است که کافران  
 بسبب آن گمراه میشوند یکسال آنرا حلال و سال دیگر آنرا حرام می  
 کنند تا در شماره ماههائی که خدا آنرا حرام کرده است موافقت و سازش  
 داشته باشند و همانا زمان مانند روزیکه خدا آسمانها و زمین را آفرید  
 گردیده است و همانا شماره ماهها در نزد خدا دوازده ماه است در کتاب  
 خدا روزیکه خدا آسمانها و زمین را آفرید که چهار ماه از آن حرام  
 است سه ماه پی در پی و یکماه تنها و جدا ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم  
 و ماه رجب که در میان جمادی و شعبان میباشد آیا بشما ابلاغ کردم خدایا  
 پس تو گواه باش .

ای مردم همانا برای زنان شما بر شما حقی است و برای شما بر ایشان  
 حقی و آن اینکه کسی را بجز شما بر رختخوابهای شما راه ندهند و کسی  
 را که شما میل ندارید جز با اجازه شما بخانه شما نیورند و کار زشت (زنا)  
 نکنند پس اگر کار زشت کردند خدا نیز بشما اذن و اجازه داده است که  
 ایشانرا در خانه نگاه داشته و از ایشان در قسمت همخوابگی دوری گزینید  
 و ایشانرا بزیند ولی نه بقسمیکه ایشانرا مولم و دردناک باشد آنگاه اگر  
 از کار خود دست کشیده شمارا اطاعت کنند بر شما نیز واجب است که روزی  
 و خوراک و پوشاک ایشانرا بنیکی و عرف بدهید و همانا زنان در نزد شما  
 اسیرانی هستند که چیزی از خود ندارند و کاری نمیتوانند کرد شما ایشان

را بطریق امانت از خدا دریافت داشته و عورات ایشان را بکلمه خدا (عقد) برای خود حلال کرده اید پس درباره زنان از خدا بترسید و برای ایشان سفارش خیر کنید آیا بشما رسانیدم خدا یا پس تو گواه باش .

ای مردم همانا مسلمانان برادرند پس برای هیچکس مال برادرش حلال و روانیست جر بطلیب و رضای او آیا بشما ابلاغ کردم خدا یا پس تو گواه باش پس بعد از من از اسلام برنگشته و کافر مشوید که کردن یکدیگر را زده بجان خود بیفئید همانا من در میان شما چیزی بجای گذاشته ام که اگر دست بدامن آن زنید پس از آن هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب خدا (قرآن) است (و در روایتی آمده است که سنت و روش پیغمبر و در روایتی دیگر و اهل بیت من) آیا بشما رسانیدم پس خدا یا تو گواه باش .

ای مردم بدرستی که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است شما همه از آدم هستید و آدم از خاک است گرامی ترین شما در نزد خدا آن کسی است که پرهیزگارتر و خداترس تر باشد هیچ عربی را رغیر عرب فضل و برتری نیست جز به پرهیزگاری آیا رسانیدم گفتند آری فرمود پس کسیکه از شما حاضر است باید بغائب برساند .

ای مردم بدرستی که خدا برای هر وارثی بهره و نصیب او را از میراث مقسوم و معلوم فرموده است و برای صاحب میراث وصیت در بیشتر از سه يك جائز نیست و فرزند برای رختخواب است (یعنی فرزندیکه از زن در خانه شوهر بدنیا میآید گرچه نامشروع باشد از آن شوهر می باشد) و برای زناکار سنگ است (یعنی باید رجم شود) کسیکه خود را بغیر پدر خود نسبت دهد یا (عبد آزاد شده ای) خود را بغیر مولی و آزاد



کننده خود منسوب کند بر او لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم باد و  
خدا از او هیچ امریکه عذاب را از او رد کند و هیچ فدائی نپذیرد (یا  
اینکه هیچ عمل مستحب و فریضه‌ای از او قبول نکنند) و سلام خدا و رحمت  
او و برکات او بر شما باد . بدیع الزمان کردستانی

### تذکر

در چاپ دوم کتاب کلید فهم قرآن رساله براهین القرآن نیز ضمناً  
بر مباحث کتاب علاوه شده است بدیهی است خوانندگان گرامی متوجه این  
موضوع که موجب مزیت این چاپ بر طبع سابق می‌باشد خواهند بود .



## مصادر کتاب

	قرآن
شیخ طوسی	تفسیر
طبرسی	»
طبری	»
صافی	»
سید محمد رشید رضا	المنار
ابن کثیر	»
کاشفی	»
فخر رازی	»
صدر المتألهین	»
سیوطی	اتقان
حازمی	اعتبار
کلینی	کافی
فیض	وافی
امدی	احکام
شاطبی	موافقات
غزالی	احیاء العلوم
غزالی	جواهر القرآن
غزالی	مفاحیح الباطنیہ
صدوق	اعتقادات
شیخ مفید	فصل الخطاب
علامہ حلی	تذکرۃ الفقہاء
شیخ جعفر کبیر	کشف الغطاء



فاضل جواد	شرح زبده
محدث بحرانی	لؤلؤة
قاضی نورالله	مصایب النواصب
محقق بغدادی	شرح وافیه
شهرستانی	ملل ونحل
ابن حزم	فصل
صدر المتألهین	شواهد ربوبیه
لاهیجی	گوهر مراد
صدر المتألهین	مفاتیح الغیب
حلبی	سیره
ابن هشام	سیره
ابن قیم	صواعق المرسله
راغب	مفردات
ابن اثیر	نهایه
مولوی	مثنوی
هیکل	حیوة محمد
ابن قیم	تبیان
خواجه	نقدالمحصل
احمد امین	قصة الفلسفة اليونانية
	طرائق الحقائق
	التصوف
	كشف المحجوب
ابن رشد	فصل المقال

## فهرست مندرجات

صفحه	موضوع
۱	مقدمه
۹	قرآن تحریف نشده است
۱۷	قرآن قابل فهم است
»	آیات
۲۳	اما اخبار
۲۵	دلیل عقل
»	جمعی میگویند
۲۸	فهمیدن قرآن شد مبتنی بر شناسائی اسباب نزول است
۳۲	فهم قرآن محتاج بشناختن احوال عرب در آن عصر میباشد
۳۳	قرآن آنچه را که متعلق بدین و شریعت است در بردارد
۳۹	احکام شریعت در قرآن کلی و محتاج بسنت است قرآن را ظهری و بطنی است:
۴۴	مراد از ظاهر مفهوم عربی و مراد از باطن فهم مراد و مقصد قرآنست برای هر يك از ظاهر و باطن قرآن شرطی است شرط ظاهر
۴۸	آنستکه موافق لغت عرب باشد و مخالف با شرع نباشد.
۵۰	شرط فهم باطن قرآن موافقت بالغت عرب و شهادت شرع است و تاویلات فرقه باطنیه باطل می باشد
۵۲	تفسیر برآی و تقسیم آن بجائز و ممنوع
۵۶	تقسیم قرآن و بیان محتویات آن
۵۷	اما سه اصل مهم

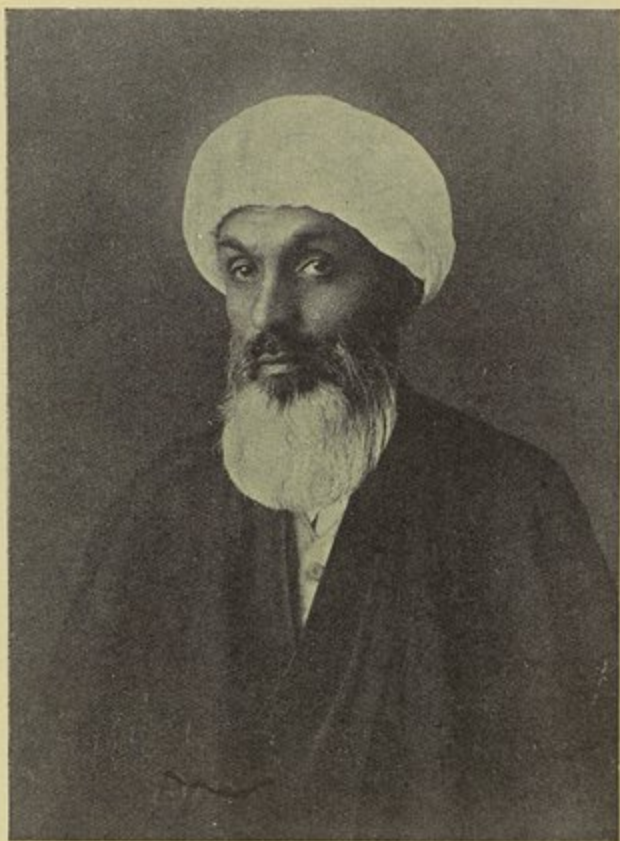
صفحه	موضوع
۵۷	و اما سه اصل تابع و مهم
۵۸	مقاصد قرآن در وضع شریعت و احکام
۶۰	ضروریات و حاجیات و تحسینیات
۶۱	ضروریات پنج است
۶۳	ناسخ و منسوخ قرآن
۶۵	محکم و متشابه قرآن و بیان حقیقت آن
۷۳	تحقیق در بیان محکم و متشابه
۸۰	نتیجه
۸۱	امثله محکم و متشابه و طریق تأویل متشابه
۹۳	نتیجه
۹۸	سوگند های قرآن
۹۹	مقسم به یا آنچه خداوند بآن سوگند یاد کرده است
۱۰۰	اقسام سوگند های قرآن
۱۰۶	فواتح سور قرآن
۱۰۷	اقوال علماء در معنای فواتح سور قرآن
۱۱۵	حکمت نزول قرآن بطور تدریج و مفرق و منجم
۱۱۷	امثال قرآن
۱۱۹	فائده تمثیل
۱۲۰	امثال قرآن بر دو قسم است
۱۲۵	قرآن براهین بر اصول ایمانرا در بردارد
۱۲۷	مقدمه
۱۲۸	طریقه سوسفطائیه و رد آن



صفحه	موضوع
۱۳۴	ابطال سخنان سوفسطائیه
۱۳۶	طریقه حسیون و تجربیون و ابطال آن
۱۴۰	طریقه کشف و شهود صوفیه
۱۴۶	تحقیق
۱۴۷	تقریر کشف و شهود
۱۵۱	اشکال بر طریقه کشف و شهود
۱۵۶	طریقه قرآن در اقتناس حقایق اشیاء
۱۶۲	تقلید از موانع تعقل است
۱۶۳	عواملی که مساعد با تقلید است
۱۶۴	معالجه قرآن مرض تقلید را
۱۶۸	اخبار وارده در فضیلت علم
۱۷۱	سیر در ارض علاج مرض تقلید است
۱۷۳	دوم از موانع تفکر اطاعت کبرا و بزرگان و پیروی اخبار و رهبانست
۱۷۵	قرآن و حریت نفس
۱۷۹	قرآن و حریت عقل
۱۸۱	سوم از موانع تعقل پیروی هوی است
۱۸۳	ادله قرآن بر اثبات خالق جهان
»	دلیل عنایت
۱۸۵	آیات وارده در قرآن بر دلیل عنایت
۱۸۸	دلیل اختراع بر اثبات خالق جهان
۱۸۹	آیات وارده در قرآن بر دلیل اختراع

صفحه	موضوع
۱۹۰	دلیل اختلاف بر اثبات خالق جهان
۱۹۱	آیات وارده در قرآن بر دلیل اختلاف
۱۹۳	دلیل فطرت بر اثبات خالق جهان
۱۹۷	صعوبت فهم توحید
۲۰۱	توحید قرآن
۲۰۴	دلیل قرآن بر توحید فاعلیت
۲۰۸	دلیل قرآن بر اثبات نبوت
۲۱۲	دلالت قرآن بر نبوت پیغمبر آخر الزمان
۲۱۷	وحی و نزول جبرائیل و اقوال علماء در آن و تحقیق حق در مسئله
۲۲۰	حقیقت وحی
۲۲۲	تحقیق
۲۲۶	تفسیر سوره والنجم
۲۳۰	قرآن و بعث
۲۳۳	دلیل قرآن بر بقای نفس بعد از خراب بدن
۲۳۴	ادله قرآن بر بعث
۲۳۶	از ادله خاص قرآن بر بعث
۲۳۸	قیامت و معاد در نظر قرآن
۲۴۰	اقسام قیامت و ساعت
۲۴۳	خطبه حجّة الوداع

تمثال علامه معظم مصلح کبیر حاج شریعت سنگلجی غفر الله له



این مصلح کبیر عمر خود را در اعلاء کلمه توحید و ترویج قرآن و مبارزه با خرافات صرف نموده و در سن ۵۳ سالگی برحمت ایزدی پیوست . کتب بسیاری تألیف فرموده اند که انشاء الله بزودی در دسترس عامه مسلمین و خواستاران حق و حقیقت گذارده خواهد شد .

اینک رباعی را که آن نقید سعید در ذیل عکسهای خود مرقوم میداشته اند در زیر این تمثال نیز نگاشته میشود .

چون عود نبود چوب بید آوردم	روی سیه و موی سپید آوردم
تو خود گفتی که ناامیدی کفر است	بر قول تو رفتم و امید آوردم





ذک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین

# کلید فهم قرآن

بانضمام براہین القرآن

تألیف

مرحوم علامہ معظّم و مصلح کبیر

شریعت سننگلجی

غره ربیع الاول

۱۳۶۳

هجری

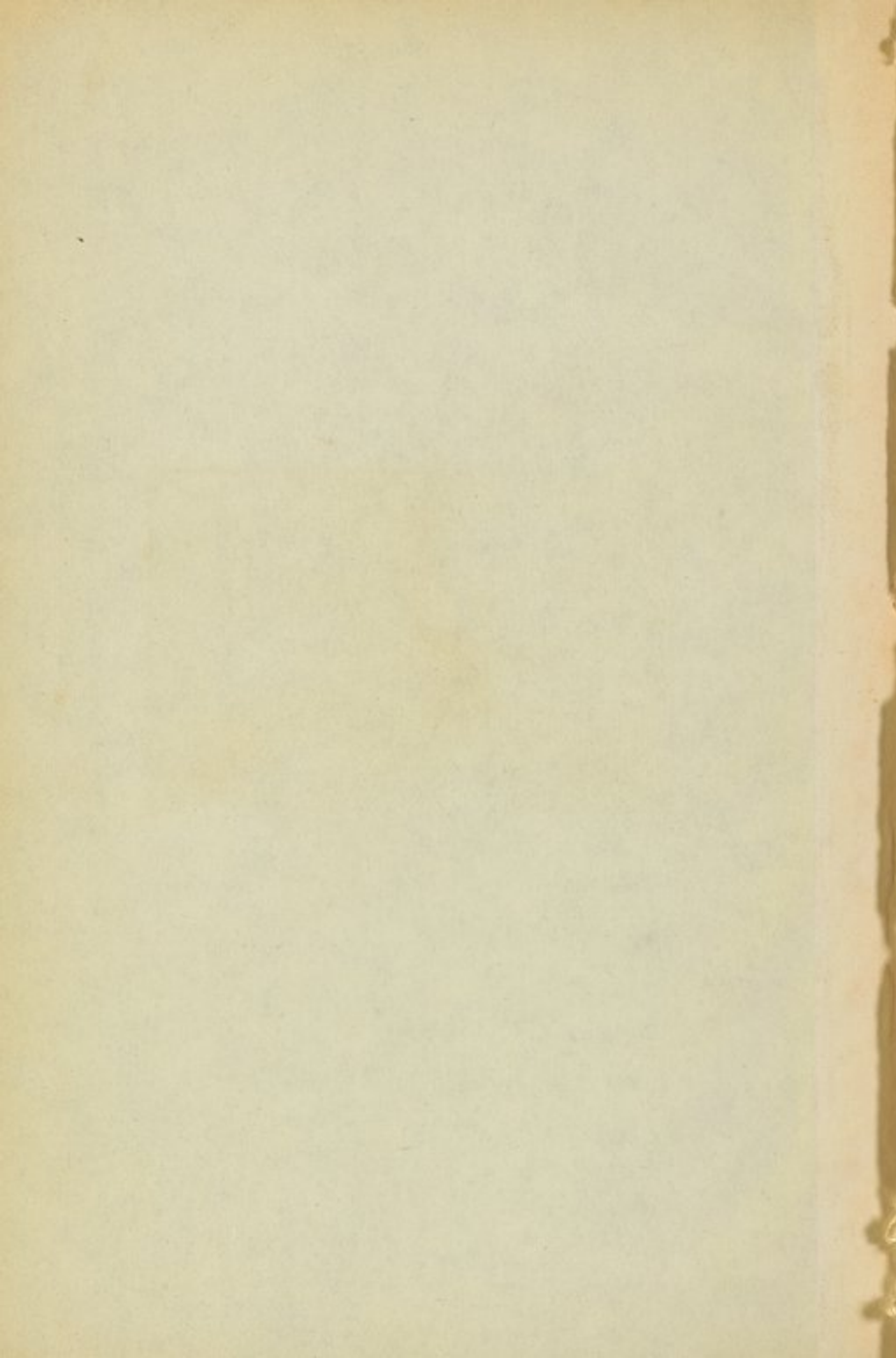
طبع دوم

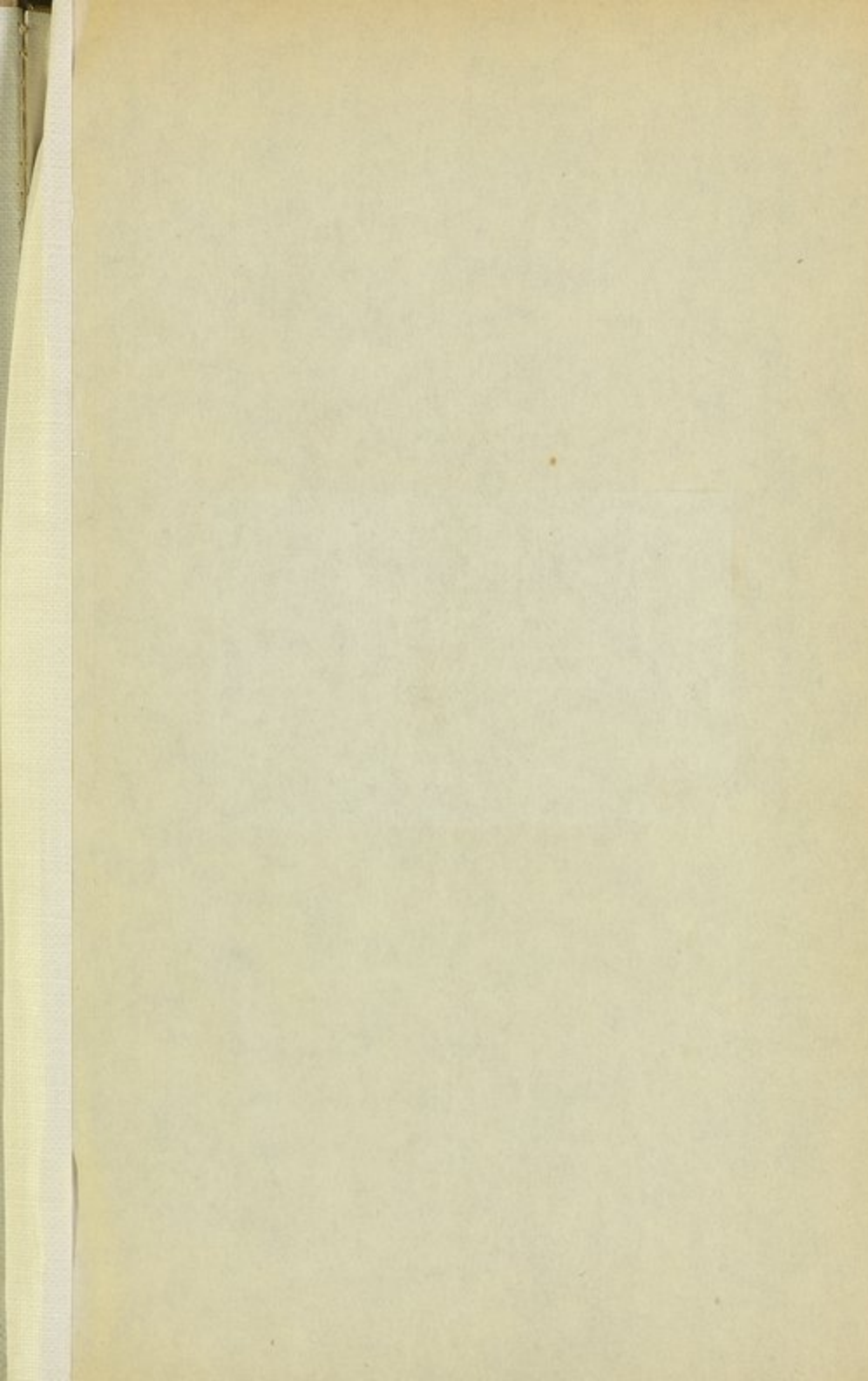
بهاء ۶۰ ریال

چاپخانه تابان









LIBRARY  
OF  
PRINCETON UNIVERSITY



